

اسرار الآثار۔ خصوصي۔ حروف ج چ

ح خ د ذ

فاضل مازندراني

نسخه اصل فارسی



جلد سوم (3) - اسرار الآثار۔ خصوصي۔ حروف ج چ ح
خ د ذ۔ تألیف فاضل مازندراني

اسرار الآثار

خصوصي

جلد سوم

حروف ج چ ح خ د ذ

تألیف فاضل مازندراني

مؤسسہ ملی مطبوعات امری ۱۲۸ بدیع



ORIGINAL

این کتاب سومین قسمت از "اسرار الآثار" امری تألیف فاضل مازندرانی است که اینک به علاقمندان تقدیم می‌شود و برای مزید اطلاع خوانندگان گرامی این توضیح را اضافه می‌کند که اصل کتاب اسرارالآثار برای انتشار به پنج جلد نامساوی به ترتیب زیر تقسیم شده است :

جلد اول : شامل حرف "الف" که قبلاً منتشر شده است . جلد دوم : شامل چهارحرف ازحرف "ب" تا حرف "ث" که قبلاً منتشر شده است. جلد سوم (کتاب حاضر) : شامل شش حرف ازحرف "ج" تا حرف "ذ" که اینک منتشر می‌گردد . جلد چهارم : شامل سیزده حرف از حرف "ر" تا حرف "ق" جلد پنجم : شامل هشت حرف از حرف "ک" تا حرف "ی" نظر به اینکه مطالعه ۶ مطالب مندرج در مقدمه ۶ جلد اول به خواننده کمک می‌کند تا بهتر و کاملتر از این لغت‌نامه استفاده کند بنا بر این توصیه می‌شود قبلاً به مقدمه ۶ مذکور مراجعه فرمایند و به این نکته مخصوصاً توجه داشته باشند که پاره ای اطلاعات جغرافیائی و آماری مندرج در اسرار الآثار مربوط به سالهای مقارن با تألیف کتاب بوده که در حال حاضر تغییر کلی یافته است ولی ما برای حفظ اصالت کتاب همان مطالب را عیناً از نسخه ۶ خط مؤلف نقل کرده و از هرگونه تغییر و تصرف در عبارت اصلی کتاب خود داری کرده ایم . مؤسسه ۶ ملی مطبوعات امری

ج

حرف جیم در آثار این امر غالباً رمزاً آقا جمال بروجردي و گاهی از ملا جعفر نراقی است که ضمن نام خود مذکورند قوله: " جناب حرف جیم علیه بهاء الله الابهی هوالسامع البصیر یا حرف الجیم ان استمع ما یناطق به کلمة الله فی السجن " الخ جابرصا یا جابلسا و جابلقا که جمعی از علماء اثنی عشریه نوشتند دو شهر در مشرق و مغرب است و قائم موعود در آنجا ساکن و از آنجا طالع می‌شود و شگفتیهای خیلی غریب در آن خصوص ذکر نمودند. در لوحی است قوله: " بگو ای دوستان کذب قبل (مراد از اینگونه معتقدات در حق موعود منتظر است) محبوب بعد را آویخت و به رصاص ظلم شهید نمود (مراد شهادت حضرت نقطه است) تفکر در نفوس کاذبه ۶ خائنه که به اسم صدق و امانت وزهد و ورع در بین ناس ظاهر بودند نمائید تا از فزع این یوم اکبر محفوظ مانید یکی ذکر جابلقا نمود و دیگری به جابلصا اشاره کرد کاذب دیگر هیکل موهومی ترتیب داد و بر عرش ظنون مقرر معین نمود و بی انصافی ناحیه ۶ مقدسه ذکر و بی انصافی دیگر کلماتی به او نسبت داد و این امور منکره ۶ کاذبه سبب و علت شد که سلطان مدینه ۶ احدیه

را به تمام ظلم شهید نمودند. " و در مقاله سیاح در بیان مخالفت و مقاومت و نعره و فریاد علماء در اول ظهور این امر است قوله: " جابلقا چه شد جابلصا کجا رفت " جائیه و جائی عربی مشتق از جثو به معنی به زانو افتاده به ذلت و خضوع تحت قدرت و قهاریت. در قرآن است: " وتري كلّ امة جائية " و در لوجي: " سوف تراهم جائية علي ارض الوهم " جاحدوا در لوح (دعاء يدعوه محيي الانام في الايام) قوله: " وجاحدوا بآياتك " مشتق از جحد به معنی انکار به جاي جحدوا آیاتک یعنی آنهمه آیات ترا انکار کردند. جارچی و جارچی باشی از اصل کلمه جار ترکی به معنی اخبار و اعلان کسی که مباشر و منادی آگهی ها و آگهی خواهی ها در اسواق و معابر بود. در لوح خطاب به صدر دولت عثمانی است قوله: " بعد شخصی دیگر ندا نمود مذکور گردید جارچی باشی است " جارحة در صورت زیارت ملا علی بابای صغیر تا کربلی: " علي الصنخور الجارحة " زخم وریش کننده. جاریه عربی کنیز را نیز گویند و حدیث معروف به نام حدیث جاریه مروی از امام در ذیل (ت ق ی) ذکر است و حضرت نقطه را بر آن حدیث شرحی تأویلی است که در اوائل ظهور در شیراز فرمودند و به نام "تفسیر حدیث جاریه" مشهور می باشد.

=====

جا

جامد اسم فاعل عربی نا روان بسته و خشک. در لوح طبّ است: " وبالمايع قبل الجامد " جامعه صغیره صورت زیارتی از باب اعظم در حقّ خاندان رسالت در ایام شیراز است که باین در ایام جمعه می خواندند. قوله: " بسم الله الرحمن الرحيم اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمداً عبده ورسوله اللهم صل علي محمد وآل محمد السلام عليكم يا آل الله ورحمة الله وبركاته السلام عليكم يا آل طمس ورحمة الله وبركاته السلام عليكم يا آل طه ورحمة الله وبركاته السلام عليكم يا آل يس ورحمة الله وبركاته السلام عليكم يا اهل بيت القدرة ومنزلة الكلمة التامة ومعدن العزة ومظهر السطوة ورحمة الله وبركاته السلام عليكم يا اهل المشية واختها وركن القدر شيئت بمشيئتكم وان الارادة قد عينت بارادتكم وان القدرة قد فصلت بقدرتكم وان القضاء قد قضينا بامضاءكم وان الكتاب قد نزلت من سحاب عدل آياتكم فاشهد ان احداً من شيعتكم لما تجلي علي الطور في يوم الاول وجدت الحقايق آثارها وخرت الافئدة في مقاماتها وخلقت الجنان وانوارها وسعرت الجحيم وكل من فيها " انج حاجی میرزا کاشانی از مشاهیر شهداء بابی و مؤلف اولین کتاب تاریخ جانی معروف باینه که در تاریخ فاضل قائینی مذکور و در ضمن نام نبیل کثیری از مطالب آن مسطور میباشد و معلوم است که نسخه ای از آن بدست نبیل نامبرده بوده و در تاریخ ظهور

الحقّ به تفصیل شرح احوال مسطور گردید و ذکرې ازوي ضمن نام بقره است . و آقا جان بیک حج کلاه تبریزی ازلی موصوف در تاریخ ظهور الحق در ضمن نام یحیی هم اشاره است . جبّ عربی چاه عمیق و حفره و سجن زیر زمین . در قرآن در قصه یوسف است . قوله: " لا تقتلوه و ألقوه فی غیابتِ الجبِّ " در لوح به نصیر است . قوله: " یوسف ابھی را بجبّ حسد مکنید " جبّار عربی مبالغه از جبر به معنی با قدرت و قهاریت از اسماء الله است . در لوح رئیس است : " اخذهم جذب الجبار " جبرئیل اصلاً سریانی یا عبرانی مذکور در قرآن و نام فرشته معتقد مشهور نزد عامه مسلمان . در لوحی است : " واما ما سئلت من الجبریل اذا جبریل قام لدي الوجه و يقول یا ایها السائل فاعلم اذا تكلم لسان الاحدیة بكلمته العلیا یا جبرئیل ترانی موجوداً علی احسن الصور فی ظاهر الظاهر لا تعجب من ذلك ان ربك هو المقتدر القدير " جبروت عربی جبر و قهر و قدرت اکیده و به اصطلاح ارباب علوم عقلیه عالمی از عوالم نامحسوس الهی . در لوحی خطاب به نصیر است : " وان هذا الحسین بالحق قد ظهر بالفضل فی جبروت العدل و قام علی المشركون " و در لوحی دیگر: " حال امری در نوم مشاهده میشود و بعد از سنین معدودات همان ملاحظه میگردد به یک نظر اگر گفته شود عالم مثال است بین عالمین شبه ملکوت که آن را بعضی عالم مثال میدانند مابین جبروت و ناسوت صحیح است " جبلی عربی بایاء نسبت به جبلة سرشت و طبیعت به معنی طبیعی و خلقی . در رساله مدنیّه است :

"همچو گمان نرود که اهالی ایران در ذكاء خلقي و فطانت و دهاء جبلی ..."

پست ترند " جدّه " که عرفاً جدّه تلفظ کنند شهر بندر مکه واقع در ساحل بحر احمر از حجاز به مسافت نود کیلومتری غربی مکه . حضرت نقطه از آنجا به حج مکه رفتند و هم از آنجا عودت کردند و هنگامی در ضمن ایرانیان تجار مقیم آنجا یحیی نام بابی استقرار داشت که احوال مخالفت اشمالش با امر بهائی در آثار غصن اعظم ابھی و در تاریخ ثبت و در ضمن نام یحیی نیز اشاره است و نام جدّه در آثار مذکور میباشد و در آن دور جمعیت اهالی بلد مرگب از مسلم مسیحی و هندو بیست و پنج هزار معدود شدند و در ایام حج البتّه چندمقابل اضافه میگشتند . جدباء عربی . در لوح قد احترق المخلصون قوله: " قد بقي الغلام فی ارض جدباء این غیث سماء فضلک یا غیاث العالمین " زمین خشک و بایر . مقصود ارض عکا از نظر مدنیات و معنویات است . جدّث عربی قبر اجداث = جمع . در لوحی است : " مرّ الی البلاد بنفحات ربک مالک الاسماء لعلّ یقوم الناس من الاجداث " و در سورة الذبح است قوله :

" لعلّ یخرجنّ العباد من اجداث الغفلة " جدل جدال , مجادله . عربی خصومت و کینه ورزی . در لوح خطاب به اشرف است قوله: " ولا تتبعوا الذین هم جادلوا بنفسي وانکروا الحجّة الّتی

جعلها الله برهان امره" و قوله : " نزاع وجدال شأن درنده هاي ارض ... "

جدیدة نام شرکت مذکور در آثار مرکز عهد ابهي و متداول بين بهائيان , شرکتي در طهران به

اقدام آقا سيد حسن متوجه هاشمي زاده از پوهلهاي صد دینار آن زمان الي یک قران از این و آن

از بهائیان تأسیس شد و در حدود سال 1324 هج. ق. تجارتخانه شد, به کار تجارت بزاري و

خدمات امر بهائی پرداخت. جذب عربي کشش. در لوح رئیس است: " اخذهم جذب

الجبار " جذباء به صورت صفت مؤنث اجذب به معني با جذبه و کشش در بسیاری از الواح وصف

شهر طبرس است که به این نام شهرت یافت قوله: " جذباء آقا مهدي هوالناطق ... طويي لک يا

مهدي " و قوله: " در این حین لحاظ عنایت مظلوم به جذباء توجه نمود يا اهل جذباء نداء مظلوم را

بشنوید و به ما ینبغی لایام الله تمسک نمائید " جرثمة مصدر رباعي مجرد عربي به معني جمع کردن.

در لوحی صادر در ایام ادرنه خطاب به ملا محمد نبیل زرندي است قوله: " قل ان الذين كان في

قلوبهم ضغن من الغلام فسوف تزل اقدامهم عن الصّرات ويجرّثهم في هاوية القبر و كذلك يحوي

المشركين سوء العذاب " جز عربي زمین بي علف و گیاه . در لوح خطاب به نصیر است قوله: "

ولكن اگر در اراضي جزه غیر مرضیه مطروح شود ابدأ ثمری و اثری از او بوجود نیاید " الخ جز

در اینجا بشوب معني وضع برای تأنیث معنوي ارض با تاء تأنیث استعمال گردید. جرم عربي به

معني خطا و گناه . اجرام مصدر مزید به معني خطاء و نگاه کردن. در سورة الذبح

است : " يا قوم ان كان هذا جرّمي فلست انا اول من اجرم بين يدالله بل عباد مکرمون " جریده در

اصطلاح عربي روزنامه است . جرائد = جمع . و جریده اخبار و واقعات در آثار و الواح حضرت بهاء

الله مدح و ستایش شده به شرط آنکه جز حقایق و اخبار مسئله را ننگارند و از جرائد بهائی نخست

نجم باختر است که ماهیانه منطبق در ایالات متّحده امریکا به اقدام احمد سهراب انتشار یافت و از

هریک از زبانهای فارسی و انگلیزی قسمتی داشت که قسمت فارسی را احمد سهراب مذکور و

قسمت انگلیزی را مستر ویندات امریکائی در شیکاگو مباشرت میکرد و قسمت فارسی را به مدّتی دیگر

دکتر ضیاء بغدادی و بعداً فاضل مازندرانی چندی نوشتند و نیز روزنامه هفتگی " خورشید خاور " در

عشق آباد که آقا سيد مهدي گلپایگانی مینوشت و دیگر جرائد فارسی و انگلیزی و هندي و آلمانی بسیار

شد . جریره عربي نگاه . در صلوة است : " جریراتی منعتني عن الورد في ساحت قدسک " جریمه

عربي به معني خیانت و نگاه. در لوح به شیخ نجفی اصفهانی ذکر است و بیان آن ذیل آخ و أخت ثبت

میباشد . کتاب الجزاء نام بیان عربي .

و در لوحی مسطور ضمن (ج م ل) ثبت میباشد قوله: " از آن گذشته در کتاب جزاء میفرماید " الخ

جزل فعل ماضی به معني وافر و بزرگ . از مرکز میثاق است قوله: " نحمد الله علي ما كشف

لغطاء وجزل العطاء " یعنی بخشش وافر و بزرگ کرد -- شاید نسخهٔ اصلیهٔ اَجَزَل بود یا جَزَل به تضعیف از باب تفعیل است یا الف و لام در الغطاء عوض از مضاف الیه محذوف به معنی " جزل عطاء " است و یا آنکه طبق عُرف، لازم به معنی متعدی استعمال گردید. جَسَدَ عربی تن. در لوح به نصیر است: " تا آنکه بالاخره جسد مرا در هوا آویختند " که مراد صلب و قتل نقطه اولی می باشد. و در لوح طَبَّ است: " قل الحسدُ يأكل الجسد " جَعَبَة عربی ترکش و تیردان. و در فارسی شایع در ظروف کوچک می باشد. در لوح به صدر عثمانی است قوله: " بعد از مقدار بیست دقیقه شخصی از ورای خیمه بیرون آمد و جعبه ای در زیر بغل ازو سؤال نمودم این جعبه چیست " الخ و در لوح به شیخ سلیمان است قوله: " یک جعبه نبات به جهت حضرات موصل داده شد برسانید. " الخ گویا برای حرم کاشی و غیرها فرستادند. جَعَدَ عربی موی پیچ و تاب خورده و در عُرف فارسی زلف. در لوح سورة القلم است: " اَنْ یا حورية البهاء ... اَنْ اطلعي عن افق الرضوان بجمال الرحمن و علقی حول ثدیك من جعدک الریحان " که مراد گیسوان می باشد. جعفر در آثار این امر به علاوهٔ عدّه ای از سلف کثیری از اهل این دوره مذکور و موصوف شدند. از آن جمله: ملا جعفر آسیا بان گندم پاک کن اصفهانی است که در کتاب بیان در شأن او است قوله: " در وقت جوهر گیری گندم پاک کن قیص نقابت را می پوشد " و راجع به او در کتاب اقدس است قوله: " و اقبل الیه من ینقی القمح والشعیر " و کلمه ینقی فعل مستقبل به نوع حکایت حالی از ماضی استعمال گردید و یا اینکه کَانَ مقدّر است یعنی مَن کَانَ ینقی " دیگر ملا جعفر زراقی راجع به او در لوحی است قوله: " واذکر الاعرج اذ کان فی العراق ارسلنا الیه الالواح ودعوناه الی الله العزیز المختار انه اعرض عن الرحمن بعد الذی انزلنا علیه الآیات و اظهرنا له الیّنات علی شأن اشرفت من افقها شمس الحجّة والبرهان فلما تمّت حجّة ربّه علیه وعدناه بالعذاب واخذناه بسطان من عندنا ثم ترکناه آیه لاوی الالباب انه ادعی فی حقّه اعظم عما ادعی اول من کفر بالله و وعد الناس بظهوره فی هذه السنّة غافلاً عما قدر له من لدی الله المقتدر القهار " و در لوح القدس خطاب به حاجی محمد اسمعیل ذبیح کاشی است: " ان یا ذبیح تفکر فی الذی جعلنا ظاهره عبرة لعبادنا المتبصرین بحیث لو شهد احد مشیه لیوقن بانه لم یزل کان کافراً بالله ثم مشرکاً بنفسه و معرضاً عن لقائه و متوهماً فی امره و متمسکاً بدونه و متشبثاً بذیل کلّ مشرک عنود " دیگر ملا جعفر کرمانی. راجع به او در لوحی است قوله: " جعفر کذاب در آن ارض ظاهر فی الحقیقه جعفر کذاب این است نه آنکه از قبل به او نسبت داده بودند ابناش اخبت از او " الخ و نیز راجع به او و پسرش شیخ احمد روحی است قوله: " این جعفر کرمانی گفته چند کتاب از نقطهٔ اولی و فلان نزد من موجود است قل کذبت وربّ الکعبة ایم الله به بی انصافی تکلم نموده " الخ و حاجی جعفر تبریزی که در ادرنه حلقوم خویش بیرید. در لوحی است

قوله: " منهم من قطعَ حنجره اذ رأي نفسي مظلوماً " الخ و میرزا جعفر شیرازی بانی مسافرخانه برکوه کرمل که در سفرنامه اروپا مذکور میباشد و غیرهم که در مجلّات ظهور الحق شرح حال نوشته گردید .

واز جمله جعفرنامان
ملاً جعفر شهید جاسبی که در تاریخ به تفصیل ثبت میباشد و خطابی و صورت مناجاتی در ذکر وی چنین است : " هو الله مناجات در ذکر من فاز بالرفیق الاعلی

جناب ملاً جعفر جاسبی علیه بهاء الله الابهی هو الله سبحانک اللهم و منهم عبدک و رفیقک و وصیفک جعفر قد عفر وجهه و مرّغ جبینه بتراب الذلّ تذلاً لعظمتک و تبتلاً الی سلطنتک و تضرّعا الی ملکوتک و تشبّثاً بذیل کبریائک ... حتی نادی باسمک و ضجّ ضجیح اهل الملکوت علی منبر الخطاب فی یوم الایاب و علا صریخه اعلاماً لکلّمتک فی محفل حافل بین بریتک و صرح بظهورک و اتمام حجّتک و اوضح برهانک و بشر باشراقک و تلا آیاتک و رتل کلماتک و لم تأخذهم لومة لائم فی امرک ولا خشی سطوة الطّغاة من خلقک فقام الکلب علیه بکلّ ذلّ و وعدوان و ضرب و سبّ و طعن و توهین و عذاب فما ملّ من کلّ ذلک ولا کلّ لسانه فی ذکرک بل ازداد فرحاً و سروراً و جذباً و جهوراً الی ان حضر فی محفل اشقی خلقک و کلّ فه و قال ان آمنت برّبک فاقبض علی جمر الغطاء و نار تلظی فوضع یدیه فی لیب النار الی ان انتشر منه القتاد فلقوا علیه القبض فی سبیلک و القوا علیه مرّ العذاب فی محبتک و اخرجوه بما نادی باسمک و ارسله الی المدینة الکبری و سجنوه فی البئر الظلماء و اذ اقوه مرّ البلاء و شدّدوا علیه العذاب و العقاب حتی شرب كأس الفداء و ذاق حلاوة الثناء و صعد الی الرفیق الاعلی " الخ و از جمله جعفرنامان : آقا سید جعفر یزدی که در بغداد سوره نصح برای وی صدور یافت و در مراجعت در نائین در گذشت . جعل به معنی صیر . در لوحی است : " کذلک ینصحک قلم الامر بعد اذ جعله الله غنیاً عن العالمین " جعل عربی که خنفساء هم گویند = سرگین گردان . حشره سیاه رنگ معروف . در لوح سلمان است " شکر به طوطی داده اند و ذبل به جعل " جغرافیا و جغرافیه از لغت اروپائی مستعمل در عربی و فارسی معاصر علم وصف کره زمین است . در رساله مدنیّه است : " مملکت ایران به حسب اعتدال و مواقع طبیعیّه و محاسن جغرافیا و قوه انباتیه منتهی درجه تحسین را داشته " جفر علم جغرافیا علم حروف منسوب به ائمه و گروهی از روحانیین اثنی عشریه معروف است و در کتاب اسرار الآثار عمومی ذکر میباشد و در یکی از توقیعات در علم حروف و کیمیا چنین مذکور قوله: " ذلک شبح ما اخذت من جفرا لا کبر خذ بقوه الله ما القیت علیک " الخ و در ضمن دلائل هم ذکر کرده است . جفول عربی به معنی رمنده . در ذیل کرمان ذکر است . جلاء از وطن . در عربی به معنی وا گذاستن و در آمدن از وطن و انتقال به جائی دیگر است . در شأن زین المقربین است قوله: " فا ضطرّالی الهجرة و الجلاء " جلال از این ریشه "

عربی و مشتقاتش اسماء اشخاص بسیار در آثار مشهورند. ملا جلال الدین رومی معروف و میرزا جلال داماد و سید جلال بن سینا در سفرنامه و غیرها و جلیل خویی که ضمن نام خوی ذکر می‌باشد و ذکر جلیل قطعه ای از فلسطین در لوحی ذیل نام خلیل مذکور و در رسالهء مدنیه است قوله: " زمانی که نفعات قدسیه روح الله خطه فلسطین و جلیل و سواحل نهر اردن و جوانب اورشلیم را معطر ساخت و نیز کلمه استجلال ردیف استقلال به کثرت استعمال گردید مانند عبارت " و فی ازل الازال در مقعد مقرر استقلال و استجلال خود خواهد بود " جماعه صلوة الجماعه در اسلام نماز به حال اجتماعی است . در کتاب بیان است قوله: " فی حرمة صلوة الجماعه الا صلوة المیت " و در کتاب اقدس است : " قد رفع حکم الجماعه الا فی صلوة المیت " جمال مصدر عربی به معنی زیبایی چه ظاهر و چه باطن و در اصطلاح عرفاء مقابل جلال وصف و رسم لطف و رحمت خدائی می‌باشد . و جمال قدم به معنی زیبایی ازلی جاوید مقام باری تعالی . و در لوح به سلمان است قوله: " و این واضح است که احترام این بیوت به علت آن بوده که جمال قدم جلّ اجلاله به خود نسبت داده با آنکه کلّ عارفند که جمال قدم محتاج به بیٹی نبوده و نخواهد بود انشاء الله جمیع در ظلّ جمال قدم ساکن و مستریح باشند و به شطر او ناظر و انّ هذا لفضل عظیم قسم به جمال قدم که این ایام در هر حین از سماء عرفان ربّ العالمین ... " و از القاب مخصوصه ابی در آثار و الواح گردید . در لوحی است قوله: " قل یا قوم خافوا عن الله ولا تقولوا ما قالها المشركون في كل الايام الي ان انتهت الي يوم فيه اشرق جمال القدم من افق اسم كان لدي العرش عليا " و در لوح به نصیر است قوله: " و انک لما وجدت منه روائح البغضاء عن جمال السبحان ایقن بانّه هو الشيطان " الخ و در لوح به اشرف است قوله: " و کذلک ورد علی جمال القدم من هولاء الظالمین " و قوله: " ذکر الله فی شجرة الفردوس انه لا اله الا هو العزيز المقتدر العليم ... ان یا جمال القدس فی کلمه الاکبر فاحرق الحجیات ولا تحف من احد فالتی علی الناس ما القیاک من وراء قلزم القضاء " الخ و قوله: " بعد الذی جلس جمال القدم فی السجن الاعظم " الخ و قوله: " هو الباقی شهد شعری بجمالی بانی انا الله لا اله الا انا قد کنت فی ازل القدم الها فرداً واحداً صمداً باقیاً قیوماً ان یا اهل البقاء اسمعوا ما یظهر من اطوار هذا الشعر الموله المضطربة المتحرکة علی سیناء النار فی بقعة النور هذا العرش الظهور الله لا اله الا انا قد کنت فی قدم الاقدم ملکاً سلطاناً احداً ابداً و تراً دائماً قدساً ان یا ملاء السموات و الارض لوانص؟ اذانکم لتسمعوا من شعراتی بانّه لا اله الا هو کان واحداً فی ذاته و فی کلّ ما ینسبُ الیه " و در لوح رئیس است: " ینبغی لهم ان یغدوا بانفسهم فی سبیل احبائی و کیف جماله المشرق المنیر" لو ادر که الکلم ليقول لک الحمد بما اریتنی جمالک " و در ذیل (ح م د) نیز خطابی ذکر است . و نیز معدودی از مشاهیر به نام و لقب جمال در الواح و آثار و افواه مذکور و مشهورند از آن جمله: شیخ جمال الدین بروجردی معروف به عنوان آقا جمال و ملقب به اسم الله الجیم که

مفصلاً در تاریخ ظهور الحقّ ثبت گردید و در الواح کثیره موصوف میباشند. قوله: " به روحی که در قلم اعلی مسطور است به صورت این کلمات ترشح نموده ای جمال به مقرر اقدس وارد شدی " انخ وقوله: " جیم بسم الله العلی العظیم المقتدر العزیز المحبوب فسبحان الذي نزل الآيات بالحقّ علی النبیین والمرسلین ان یا حرف الجیم اسمع ما یلقیک حمامة الامر فی ایام الذي اجتمعوا علیه اهل الکفر والبغضاء بغير اذن ولا کتاب من الله العزیز المحبوب ویرید ان یخرجوه من الارض کما اخرجوه اول مرّة (قصص نبیین تا بلا یای حضرت نقطه را بیان فرمودند و بلا یای وارده خود و معاندت مآلهای نجف خصوصاً شیخ عبدالحسین طهرانی را شرح دادند) و منهم الذي سُمّي بالعبد لهذا الاسم لهذا جعله الله خادماً لحروفات نفسه رغماً لانفه بحيث یعمّر جدار الذي كان منسوباً اليهم " انخ شیخ عبدالحسین مذکور مأمور و مشغول تعمیر قبّه و مرقد کاظمین بود. وقوله: " از جمله آن غافل (میرزا هادی دولت آبادی اصفهانی ازلی) بر اسم جمال علیه بهائی اعتراض نموده که بردو مسند جالس بوده و یک سمت او فواکه موجود و بر سمت دیگر شربت آلات مشهود و در صف نعال سماور و اسباب حاضر سبحان الله الی حین قلوب از تکفّات و اعمال و اذکار قبل فارغ نشده و علّت سموّ و علوّ نزد آن حزب معلوم نه بگو ای غافل جمال در آن محلّ موعود بوده و آن محلّ از او نبوده و آنچه صاحب محلّ به عمل آورده حبّ الله بوده و هر نفسی از نفوس و هر حزبی از احزاب از برای دوستان خود مهیا مینمایند آنچه را که قوت و استطاعت اجازه میدهد و از آن گذشته در کتاب جزاء میفرماید به عدد مستغاث اگر از آلاء متلونه و نعماء متعدّده از برای مؤمن مهیا شود بآسی نبوده و نیست و همچنین امر فرموده اند به لباس حریر و آنچه به فطرت نزدیک و لطیف و مرغوب است چه از لباس و چه از اسباب یت هذا ما نطق به المبرّر فی کتابه المبین " انخ وقوله: " جناب اسم الله جمال علیه بهاء الله الغنی المتعال هو الله تعالی شأنه الحکمة والبیان لله الحمد یوم اول عید به مبارکی اعمال صحیحّه مستقیمه حضرت سلطان عبدالحمید ایده الله تبارک و تعالی به اخر رسید براستی میگویم نفعات ایام خلفای راشدین و پیشوایان مقربین درین ماه مبارک رمضان متضوّع نشد انه یشی و علم العدل عن یمینه و رایة الانصاف عن یساره و سماء الجود امام وجهه " انخ وقوله: " انه سُمّي بالجمال فی کتاب الاسماء فی الصحیفة الحمراء باسم الله كذلك قضی الامر من لدن علیم وخبیر " انخ و در لوحی دیگر در حق اوست: " فضل حق در باره اسمی جمال و منتسبین او بوده و خواهد بود هر نفسی کلمه نالایقه از لسان او در باره جناب جمال جاری شده او به غیر ما حکم به الله تکلم نموده و لکن باید در کلّ احوال جناب جمال به حکمت منزله در الواح الهیه ناظر باشند و بان متمسک تا از برای کسی مجال اعتراض نماند " و در اثری از خادم خطاب به ناظر در حق اوست قوله: " جناب جمال علیه من کلّ بهاء ابهه به کمال استقامت در امر الله قیام نمود و امری هم از ایشان ظاهر نشد که سبب تضحیح امر الله باشد و لکن

چون از حکمت منزله عمل ایشان خارج بود لذا قلم اعلی در تصدیق او عمل نمود و توقف فرمود " انخ ودرلوحی در حق اوست: " قد سمعنا ما اثبت به الله وما دعوت به الله وما ناجيت به الله اياك ان يحزنك ظلم الامراء ان اصبر كما صبر ربك المقتدر المهيمن القيوم انا كما معك وسمعنا ما تكلمت به في الله ورأينا ما ورد عليك في سبيل ربك المشفق العطوف لا تحزن من السجن ان اعرف مقامه تجمل يا جمال فاصبر فاصبر ان العاقبة للذين صبروا ثم اعمل بما امرناك ولا تنس ما اسمعناك بلسان القدرة والقوة اذ كنت قائماً لدي العرش ولا ما وصيناك بها وانها لهي الحكمة المنزلة في كتابنا المحفوظ ليس لاحد ان يتكلم فيك الا بال معروف كذلك قضي الامر من قبل وفي هذا الحين المبروك " ودر لوحی دیگر است: " بنام دوست یگا شکی نیست که اسمی جمال علیه بهاء الله مقصودش از آنچه به آن عامل شده نصرت حق بوده واعلاء کلمة الله بوده ولكن به غیر حکمت واقع شده وکلّ اليوم مأمور به حکمتند اگرچه گمان او این بوده که موافق حکمت عمل نموده قد اشتبه علیه انا عفوانه فضلاً من عندنا انه هو الفضل القديم ليس لاحد ان يعترض عليه انا كما حاكمن قد ذكرناه في الواح شتي ان هذا لمقام عظيم" ودر اثری از خادم خطاب به مسجونین بهائی با آقا جمال که مقاله ای از وی در آن خصوص است چنین مسطور: " بسم الله المقدس المتعالی الممتنع الغفور الکریم الحمد لله الذي عزّز احبائي بالبلاء وبعد يا احبباء الرحمن تالله قد احزنني سجنكم اي برادر مسجون يعني جناب عبد الباقي طوبى لكم بما فزتم برحيق البلاء في سبيل الله مالک الاسماء وآستم مع اسمه الجمال في الغدو والآصال اليوم استقامت محبوب است نظر به مير عبد الباقي نمائيد به شرف ايمان فائز شد ودر ظلّ وجه ساکن وبعد به طنين ذباني از هدير ورقاء محروم گشت " انخ وشمه اي در ضمن (ح م ر) ذکر ميباشد. ودر اثری دیگر از خادم 66 به حاجي محمد اسمعيل ذبيح مشهور است که حاجي ميرزا احمد کرمانی موجب تزلزل مير عبد الباقي مذکور گرديد. ودر ضمن نامه اي از او به خطّش چنین مرقوم دیدم: " دريام الله پس از قرائت کتاب اقدس که از سماء عدل نازل خشية الله محرک شد که از فناء باب فضل ورحمت استدعا نمايد ولسان تضرع وابتهاج گشايد که از رأس قلم حد از این هيکل فقر وفتور برداشته شود و هيچ امر ونهي به این عبد توجه نمايد ودر ارض از هر حيث آزادماند فتعالت رحمة التي لم تر عين بمثلها چه که پس از این استدعا وورود در ساحت عزّ يفعل ما يشاء سبحانه کرم مرفوع ولسان الله مفتوح شد و فرمود ان اطمئن بفضل مولاك وكن من الامنين هيچ امر و هيچ نهي از حق به تو راجع نه و قلم حدّ باسره؟ از تو مرفوع است وما از تو عفو فرموديم اگرچه قسم به محبوبيت جمال او که با وصف آزادي الي حين از روي عمد از هيچ حدّ تجاوز نموده " انخ ودر این مقام به ثبت يکي از مقالات آقا جمال که مبین حال او ميباشد اکتفاميشود و هي هذه: " اتي جمال العلم قد ظهر بالحق وانتم عنه معرضون قل لوتفرحون او تميزون من الغيظ قد شقت السماء واتي الله بسلطان مبین تمنطق

الاشياء كلها الملك لله المقتدر العليم الحكيم هو الله المستعان هذا ذكر ما وقع بين هذا العبد المظلوم وبين الحزبين من رؤساء الارض وشهدائه حين الذي احضروني في مجمع غلهم بظلم عظيم فلما دخلت عليهم و جلستُ مستويًا علي هيكَل الامر قالوا ما اردت من مكاتيب التي ارسلت الي السلطان واعرضت فيها علينا وذكرت بعض الاذكار فاذا قتت في مقابلة وجوههم متكلاً علي الله المقتدر المهيمن العزيز القهار وقلت قد ورد عن آل الله الاطهار هذا الحديث الشريف اذ اظهر البدع بين الناس فليظهر العالم علمه واني لما شاهدت بان البدع كلها قد ظهر بينكم ثم ذاع وشاع الي ان وجدتم علي خطاء عظيم فقد جئتكم لاطهار ما علمني الله من بدائع علمه وليذكر كل حزب منكم بخطيئاتكم وغفلاتكم عما حدد في صحائف الله الملك العزيز العليم فاما ما يرجع الي السلطان وابنائهم فهو ان ما ينبغي لم يكن الا نظم ظاهر هذا العالم واصلاح جسد الملك ولا ينبغي لهم الا بان يعمرروا البلاد ويرفعوا الفساد عن بين العباد ليستظلوا في ظلهم ملل الارض اجمعون وليس لهم بان يتعرضوا في كل ما يرجع الي المذاهب والاديان وقد مضي من ثلثين (ثلاثين) سنة وقتلوا من اهالي ممالكهم ما يقرب الي مائة الف او يريدون وليعمرن مدن الله ودياره ثم البراري والقفاردان هذا لخسران عظيم وخطاء كبيرو اما ما يرجع الي علماء الفرقان وشهدائه انه ينتهي الي امر ثلاث فاول القول اشهدكم بالله لو يظهر احد في العالم بمجده الاعظم ويدعوا الامم الي الله الملك العزيز العليم الحكيم لو كان من عند غير الله هل الله رده وابطاله ام علي الخلق مع انهم لا يعرفون السمائل عن الايمان قالوا لا بل علي الله المقتدر الممتنع العزيز المنان قلت وقد ظهر بالحق في سنة الستين من ظهر بمجد عظيم وما ابطله الله في شئ مما اتي به بالحق بل ورفع الله امره واعلي برهانه واستعلي آثاره في كل يوم وحين فاذا ما ذا تقولون قالوا ان الله امناء في الارض وانهم اعرضوا عن جماله وجادلوا ببرهانه كما تجدنا اليوم من المعرضين قلت انتم امناء الله ولم تعلقوا حرفاً من العلم لا من الاصول ولا من الفروع ولا تعملون في دين الله الا بالظنون والاهام والذي عمت عيناه بحيث لا يري امامه الي ان يقع في شفا حفرة الهلكات كيف يقدر ان يميز بين الحق والباطل ويعرف مليك الاسماء والصفات علي ان يمثل هذا الامر العظيم عظيم فاذا بهت الذي كفر كأنهم تماثيل وصور ثم قلت ولو نزلنا عن المقام المنيع وسلمنا بان هذه الفئة الناجية قد اشتبه عليهم الامر واخطاءوا فيما جاؤوا به انهم كانوا مقرين بكل ما اقروا به كافة المسلمين ولا ينكرون حرفاً مما نزل عن سماء الامر علي الانبياء والمرسلين فلم كفرتموهم وحكمتم بسفك دماءهم الي ان قتلوا بظلم عظيم قالوا انهم يقولون بان الذي وعدنا به من قبل انه ولد في هذا العصر والزمان وانا عن مثل ذلك القول بريئون قلت وما البرهان علي ما انتم تزعمون مع ان مثل ذلك الامر ليس بكفر ولا شرك علي ما عندكم من الاصول قالوا ان البرهان ضرورة اهل السوق والاعوام فاسئل منهم لتعلم باننا كنا صادقين قلت فيا لله من هذا البرهان السخيف الذي يضحك به الصبيان انهم من فروع اشعبوا منكم وسمعوا كل هذا الافكار من افواهكم واذا جعلتموهم من

الاصول وبهم حينئذ متمسكون فويل لكم يا معشر الغافلين فلما رأوا عجز انفسهم وعلموا بان لا مناص لهم انكروا ما فعلوا من قبل وقالوا انا ما حكمنا عليهم في امر من الامور وما علمنا منهم من سوء بل فعل السلطان واتباعه قلت فلم تركتم المعروف وقد امرتم ان تأمروا به ولا تكتموا شيئاً عما نزل في كتابه العزيز المنيع فلما وجدوا بانني اشد وطئاً منهم واقوم قيل انهزموا في انفسهم وانقلبوا صاغرين واني اذا لما وجدت مضمار الذكر والبيان خالية عن الشجعان ركبت علي رفرق القدرة والاطمينان وجاليت مرة الي الخلف و الامام ومرة الي الشمائل والايمن قلت واما ذكر القول ان الذي قام اليوم في بجوحة الامكان و يدعوا قوات الملل والاديان ويبلغ امره الي ملوك الارض بكل قدرة و سلطان فلو لا نفر من كل فرقة منكم طائفة ليتفقهوا في امره وتعرفوا سبيل العلم والعرفان ثم قلت يا معشر العلماء اما تستحيون عن الله خالق الارض والسماء اذ قد فتح الله علي وجوهكم ابواب العلوم ثم وقد ظهر بالحق جمال القيوم و طلع شمس العلوم وانتم قائمون وتمسكون بما عندكم من الاوهام والظنون يا معشر العلماء لم تصدّون عن سبيل الله و تلبسون الحق بالباطل وتكتمون الحق وانتم تعلمون اذا فانصفوا في انفسكم لو كان غيره من اله هل يمكن ان يصبروا او يعلم الي ان يظهر من ظهر باثار عري تجذب بها الافئدة والعقول وان الملك لله الواحد القيوم فقال قائل منهم ان لذين اجتنبوا واقبلوا الي حضرته ما وجدوا منه من بينة و برهان بل ولم يظهر من عنده من الآثار علي قدر نقيير و قطمير قلت فيا سبحان الله من هذه العظمة والكبرياء اذا اجتد ب اهل الانشاء بنفس الظهور وانه هو الذي دل علي ذاته بذاته و تنزهه عن مجانسة مظاهر اسمائه وصفاته وانه لغني عن العالمين قالوا اذا ترك كل هذه الاذكار ونختار امراً تعجز عنه الخلائق اجمعين وانت فأت به ان كنت من الصادقين قلت باني ما انا الا عبد مملوك ولو تشاؤون فاجمعوا امركم ثم ارجعوا شهداء الذي كانوا فوقكم ثم امناء الملك وسفراء الملوك اجمعين ثم اختاروا امراً واحداً علي ما انتم تريدون ثم اخبروا الناس و نادوا بينهم علي رؤوس الاشهاد ليجمعوا في يوم جعلتموه يوم الميعاد واني اذا ادعورني باسباب ابتدعوها الملوك و السلاطين او بان يظهر من عنده كل ما انتم تختارون فلما رأوا اني قمت علي هذا الامر الابدع البديع واستقمت كالجبل الشامخ المنيع اضطربوا واستندوا عما قالوا فقالوا انا ندعوك بان تظهر لنا من عندك معجزة ليزداد لنا الرجاء فيما تدعوننا اليه فتكون من القاومين قلت فوالذي نفسي بيده ما انا الا عبد آمنت بالله وآياته وما ادعيت امراً دون العبودية لله الواحد الفرد القديم قالوا لا والله انا لا نتبعك في امر الا بعد ان تظهر من عندك معجزة تعجز عنها الامثال والاقران فلما اصرروا فيما قالوا قلت اي معجزة اعظم من جلوسي بينكم في هذا الحين اما ترون بان ابن الانسان جالساً علي يمين القدرة والاطمينان وينطق معكم بالحق الخالص ولا يخوفه عن القيام ولا يمنعه عن البيان سطوة الظالمين من اولياء الملك وشهداء الملل والاديان وانتم لو توهمتم بان احداً من خدام السلطان لا يجبكم اذا لا تستقيمون في بيوتكم وتختفون خلف جلايب النسوان فلما بلغ الامر الي هذا المقام

تفرّقوا عن حوّلې واجتمعوا في محلّ الآخر واحضروا احبّاء الذين اخذوا معي فسألوا منهم ما سئلو فلما تمّ ميقاتهم احضروني في جمعهم مرّة اخري فلما دخلت عليهم ورأيت احبّاء الله جالسين عندهم علي غاية الذلّ والانكار قلت ما فعل هؤلاء الفقراء الذين اجتمعوا عليهم الاشرار في ارض الكاف واذا اخذتموهم بظلم مبين فقال قائل من شهدائهم وهو من اهالي ارض الكاف مالك وهؤلاء وما نسبتك اليهم اذ تحمي عنهم وانّ الذين تعرّضوا بهم انهم من العلماء وانت تعدّهم من الاشرار فاذا قد اخذني الغضب جلست مستويّاً علي ركة القدرة والاقتدار وقلت مالك ومثل هذه الاذكار وما اخرجك عن حدّ الادب واجراك عن من كان اعظم شأناً منك واجلّ قدراً من مثلائك في الحسب والنسب فما صغر شأنك وكبرت مقاتلك اين العالم واين العلم فقال الآخرون اما قلنا بانك صاحب الدعوة العظيمة وتري نفسك في مقام تجدنا من الارذلين قلت نعم وانكم اذا لمن الصّاعرين ولو تريدوا ان تعرفوا رشحاً ممّا انعمني الله عليه فضلاً من عنده وانه لهو الفضل الكريم فاعلموا بانّي انا العالم الذي قد فرض الله علي اعناقكم بان تتبعوني وتطيعوا امري وانّي انا الفقيه الذي قد وضع الله علي رقابكم سلاسل التقليد وامرتم بان تقلّدوني في كلّ ما افتي عليكم حاكماً و امرتم بان ترضوا به حكماً ولا ينبغي لكم بان تعملوا في دين الله بآرائكم و انا قائم بينكم وقد فتح الله علي وجهي باب العلوم ولا ينبغي لكم بان تستعملوا منّي في كلّ ما يرجع اليكم او تحدث بينكم وانّي انا اعلم علماء الارض اجمعين واذا انهمزوا مرّة بعداولي وانقلبوا والحمد لله ربّ العالمين هذا ما ترشّح من ربّ العالمين هذا ما ترشّح من الجمال علي وجه الاجمال وانه لهو العالم بالمقال وتفصيل احوال جمال الدين المذكور در بخش ششم ظهور الحق ودر اين كتاب نيز ذيل نام گيلان ذكري از او است وباجمله چندين بار به زيارت عكا رفته مدّتي در حضور زيبست چنانچه تا سال 1294 هج. ق. سه بار وفود حاصل كرد وبراى علم فقهي اسلامي و عرفان بهائى كه داشت ودرحق خود قائل بود وبراى رهنمائى و امر فرمائى با برخى از رؤساء و متنفذين اهل بهاء موافقت نداشت في المثل فاضل قائمى ساكن اواخر ايام در قزوین را به لامذهبي و فسق و فجور منسوب داشته رد و طرد ميكرد و مخالفت و معارضت با ابن ابر و تفسیق ورد مينود و ورود ميرزا علي محمد و رقارابه طهران ممانعت ميكرد و خویش را اعلي و مطاع كلّ ميپنداشت تا بعد از واقعه صعود حضرت بهاء الله همينكه اولين خطاب غصن اعظم را به عموم اهل بهاء كه آقاميرزا محسن افغان در بمبئي طبع و نشر و تكثير كرد نگرست گفتند به بعضي چنين اظهار نمود " اغصان جواند " و هنوز دوماهي بيش از واقعه صعود ابهي نگذشته و هنوز احدي از اهل بهاء عازم زيارت مركز هدي نگشته بدون تحصيل اذن از طهران به عكا و قصر رفت و سالي نشده بود كه با احساسات و افكارى ناراضى بلكه با حال مخالفت عودت به طهران كرد و بعد از چندي باز ميخواست برود ولي تلگراف غصن اعظم به اورسيد كه وجود شما در طهران لازم است و ناچار در طهران بماند و به خيال خود فعّاليت مطلقه راجع به اين امر در تمامت ايران ميخواست و در

آذربایجان میرزا جلیل خوئی را نائب خود میشناخت و در سایر قسمتهای ایران نیز بسیاری از ارکان و مبلغین با او بودند و معدودی مانند حاجی ملا علی اکبر شه‌میرزادی و حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی و غیرهما که نام برده شد با او مخالف بوده زیرا نسبت به عدم ایمان و انقیاد با غصن اعظم میدادند و آن حضرت نیز به تدابیر در اخضاع و انقیاد وی میکوشیدند و در آن اثنا مجلس ایادی امرالله مرگب از عده ای از ارکان مبلغین به دستور غصن اعظم برقرار گردید که آقا جمال در آن جمع نبود و با آنها مشارکت نکرده بلکه مخالفت مینمود و حاجی میرزا حیدرعلی و آنان از وی دلجوئی خواستند و وسائل ورودش را در آن مجلس بیاراستند و برایش حق دورائی قائل شدند تا موافقت صوری حاصل گردید ولی توافق فکری و قلبی نبود و مخصوصاً معارضت مابین او و ابن ابهر در گرفت و حاجی ملا علی اکبر و جمعی در خانه حاجی سید محمد افغان مجتمع شده صلح دادند و امور بر این منوال میگذشت تا هنگامی که فائزه شهیره اصفهانیه به اتفاق شوهرش آقا سید صادق از زیارت عکا و محضر غصن اعظم برگشتند و خبر نقض و طرد میرزا محمدعلی غصن اکبر را فاش ساختند و تحت الله اعظم را نشر میخواستند و نشر مقام ارجمند مرکز عهد و میثاق را به علی درجه میپرداختند و این تقریباً در سال 1316 هج. ق. بود و مخالفت آقا جمال در این مسائل فاش و برملا گردیده درجه ای که فائزه را فاحشه یاد میکرد و در این هنگام جمعی از او دوری جستند و سخنانی به علیه او گفتند تا آنگاه که طرد شد و تا آخر العمر به همان منوال بسر برد و جمع ثابتین که از او کمال تنفر و تعرض داشتند و فقط به نام کفتار که در اثری از غصن اعظم به وی گفته شد میخواندند و اکثریت مخالف که واضح است به او توجهی نمیکردند و بستگان و تابعانش نیز به طریق او رفتند و فقط یک پسرش به نام و شهرت میرزا لطف الله مذهب از آنان گسیخته به ثابتین بر میثاق پیوست که مادرش خواهرزاده آقا جواد معروف قزوینی بود آقا جمال آن دختر را خفیه گرفت و لذا زوجه اش یعنی مادر حبّ الله مشهوره بغض و عداوت با ثابتین در حق این دختر و فرزندش با وی در افتاده نسبتها میداد. دیگر از مشاهیر جمال نامان مذکور در آثار: سید جمال الدین افغانی بود که در لوح دنیا بدون ذکر اسم شمه ای از اوضاع و احوالش اشاره است و ترجمه حیاتش و اقداماتش نسبت به این امر در تاریخ ظهور الحق و در همین کتاب اسرار الآثار مفصلاً مسطور میباشد و مقاله ای که در دائرة المعارف عربی بستانی ذیل نام باب و بهائیت است گفتند او به مؤالف کتاب داده و بیان مذکور در لوح دنیا در حقیقت چنین است قوله: "جریده ای به اسم عروة الوثقی طبع کرد و به اطراف عالم فرستاد و به سخن عکا هم ارسال داشت و به این سبب اظهار محبت نمود و مقصودش تدارک مافات بوده باری این مظلوم درباره او صمت اختیار کرد از حق میطلبیم او را حفظ نماید و به نور عدل و انصاف منور دارد" و بیانی شفاهی از مرکز میثاق در خصوص او به این مفاد است: "جمال الدین افغانی از مزورین بود و محض تحریک دولت برضد ما ادعای فیلسوفیت کرد و گفت مداخله در امور دین ندارد

وبا عبارات شیطانیه وزرا را چنین اخبار میکرد که قصد بهائیا خراب کردن مکه و کشتن غیربهایست
 ولکن خدا اولاً اورا به این طریق مجازات داد که میخواست مہری به نام جمعیت سربہ حک کند
 و حکاک ترسید و راجع به آن مہربا کاظم پاشا گفت و اودستورداد کہ مہر بکن و بہ آنها بدہ و ہمراہ برو
 و بین کہ در کجا سکونت دارند آنگاہ بیا خبر بدہ و اونیز چنین کرد و سید جمال الدین وسہ تن از
 رفقایاش را گرفتند و اوراقشان را جمع و ضبط کردند و دیدند کہ آن اوراق مضرہ میباشد چہ میخواستند
 جمعیت فساد تأسیس کنند و دولت آن سہ تن رفقای وی را بہ ایران تبعید کردلکن جمال الدین بہ
 دولت التماس کرد کہ بہ ایران نفرستند و گرنہ حکومت ایران آنها را خواهد کشت ولذا دولت امر داد
 کہ درباطوم نگہ دارند و چون خبر قتل ناصرالدین شاہ رسید سلطان عبدالحمید اندیشہ کرد و دستورداد
 کہ آن سہ را بہ داخل ایران ببرند و ہمینکہ بہ تبریز رسیدند حکومت آنها را بہ چنگ خود گرفت و کشت
 و جمال الدین را بہ حبس گذاشتند" و بعد از همان واقعہ خطابی از مرکز میثاق بہ اسم اللہ صادر و منتشر
 گشت از آن جملہ است قولہ: " در این ایام صناید شیطان را اسیر خذلان کرد و فسادشان را واضح
 و عیان بکلی آن آتش را خاموش نمود و تمام آن داستان را فراموش فی الحقیقہ تجمع اعظم مفسدین عالم
 و مضرین بر جمال قدم در چنین نقطہء مہمہ و شب و روز بہ انواع وسائط و وسائل درہدم امراللہ
 ساعی و مجتہد وبہ انواع وساوس و دسائس متشبث و خطر عظیمی بر امراللہ و اسباب فساد شدیدي در
 حق احبائ اللہ جمع یمین مؤگدہ نمودہ بودند کہ این ارض را منقلب نمایند و بواسطہء جمال الدین
 افغانی در جمیع محافل وزراء راہ یافتند حتی در خلوت پادشاہی کہ مابین گفته میشود بہ واسطہء آن
 شخص بار جستہ بودند و داماد یحیی کاتب مخصوص جمال الدین شدہ بود و شیخ احمد از اعضاء دائمی
 مجلس او وسیلہ ای نگذاشتند کہ درہدم بنیان الہی و اذیت این آوارگان تشبث نجستند و افترائی نماند
 کہ نزدند و ما متوکلأ علی اللہ بہ جبل تسلیم تشبث نمودیم وبہ قلب سلیم و صبر توسل عاقبت دستی
 از غیب درآمد و پردہء تزویر و خداع آن قوم پر لوم را بدرید فسادشان آشکار شد و فتنہ شان پدیدار اوراق
 فسادشان نمودار شد و بہ جزای اعمال خویش گرفتار شدند و بہ پنجہ عدالت در افتادند و بہ ایران
 ارسال گشتند شما ملاحظہ فرمائید کہ در نزد ناس عوام کار مشتبہ نشود . دیگر از جمال نامان
 مشہور و مذکور در آثار: سلیمان خان تنکابنی ملقب و معروف جمال افندی است کہ در شرح مفصل
 احوالش در تاریخ ظهور الحق ثبت میباشد و بر سنگ قبرش در قبرستان عکا چنین محفور ان جمال الدین
 السائح الشہیر فی کل اقلیم الناشر لرائحة محبۃ اللہ اصبح سائحاً فی اقلیم اللہ الی خفت عن ابصار اهل
 الحجاب الفاتحة سنہ 1316 ہج. و در طلب مغفرت در حقش مناجاتی از غصن اعظم است . دیگر
 جمال پاشا افسر فرماندہ اردوی عثمانی در جنگ فلسطین معروف مذکور در آخر ایام دورہء مرکز میثاق
 است و از بیانات شفاهی در حق او میباشد قولہ: " جمال پاشا کوهی از غرور بود ہر کجا میرفت دار پا

میکرد و هر که را میخواست دار میزد و هر چه میخواست غارت میکرد و چون به عکا رسید و ملاقات مرا خواست بر الاغ سوار شده به قصد خانه اش رفتم همینکه مرا دید استقبال کرد و مرا به کنارش نشاند و بی مقدمه چنین گفت . تو از مفسدین در دینی و به همین جهت دولت ایران ترا در اینجا تبعید نمود. و چون به او نگریستم او را در حال مستی دیدم و آتش از چشمانش شراره میکشید و اگر زنجیر آهني به دستش بود میگسیخت اندیشیدم که ترک است و باید جوابی مضحک و مسکت داد گفتم بی دو نوع مفسد هستند مفسد سياسي و مفسد ديني و بحمد الله تاکنون از مفسد سياسي ضرري رخ نداد (و با دست اشاره به او کردند که در ایام سلطان عبدالحمید به نام مفسد سياسي معروف بود) و حال هم انشاء الله از این مفسد ديني زياني نخواهد شد جمال پاشا با خنده گفت والله طوغري پرسید کلوني آلماني را در حيفا که تأسیس کرد گفتم جد این قنصل آلمان که مذهب تبشیر به مجي ثاني مسیح برپا نمود و این کلوني را تعمیر کردند تا مسیح را حین ظهورش دریابند جمال پاشا به حال غضب گفت اگر اینجا بود به او مینمایاندم . پرسید علت ضعف ترکیه چه شد گفتم برای وجود مذاهب مختلفه گفت دوايش چیست؟ گفتم باید جمیع رؤساء ادیان و مذاهب از طوائف عثمانی و اسلامي در اسلامبول جمع شوند و در باره موافقت و اتحاد بر دین واحد مذاکره کنند گفت والله طوغري و بعد از آن اثر این ملاقات و مصاحبت در سیمای جمال پاشا ظاهر بود و مایل به من گشت و از غرور و جودش گفت من الآن میروم که قطر مصري را فتح کنم و دشمنان را در کانال سویس بریزم و چون برگردم ترا با خود به اسلامبول میبرم تا با رؤسای ادیان مذاکره فرمائید و کسی را شایسته این مانند شما نمیدانم و از غرور و جودش این بود که قبل از وصولش به حيفا تلگراف به متصرف کرد و خبر از همراهانش نداد و متصرف تهیه خوراک چهل پنجاه نفر دید و او با چهار صد نفر رسید و داد و قال کرد که باید زود برای همه غذا تهیه کنی و تا نصف شب بیچاره فراهم کرد و جمال پاشا وقتی که به عکا رفت از من پرسید من نخواستم ملاقات کنم تا در سفر دویمش باز پرسید و ملاقات نکردم تا در سفر سومش به واسطه متصرف قبول کردم و به ملاقات رفتم و بعد جمال پاشا به قدس رفت و آنجا بواسطه لوائح و مفتریات اعداء و ناقضین و مستنطق یاسین عداوت زیاد حاصل کرد و به آنان گفت چون بعد از فتح مصر به حال ظفر برگردم او را به دار خواهم آویخت و به طور استهزاء میگفت عبدالبهاء از نفوسی است که خود آرزوی قتل و صلب دارد و من آرزوی رابه انجام میرسانم و بعد از آن قنصل آلمان پیش من آمد و اظهار حزن کرده گفت او را مراقب خواست که بعد از مراجعت آن حضرت را صلیب کند گفتم محزون نباش بسیار خوب است ولی مشروط به آن شرط کرد که اگر مصر را فتح کند و انگلیسان را در کانال سویس غرق نماید باکی نیست چون چنین شود خونم را به او میدهم. دو روز طول نکشید قنصل آمد گفت تعجب است تلگراف جمال پاشا از بئر سبع رسید و حال آنکه جنگ در کانال دارد

گفتم این امر ساده است که در حمله اول از آتش سپاه انگلیز به بئر سبع با اتوموبیلهایشان گریختند و جمال پاشا بعد از آن هلاک شد جاهل همیشه حال حاضر را میبیند و عاقل به مال مینگرد من عتابی به جمال پاشا نداشتم چه عاقبت او را میدیدم" **جمهور** عربی توده و اکثریت مردم . دولت جمهوری حکومت منتخبه ملت جمهوریّت مصدر از آن . در لوح بشارات است : "اگر چه جمهوریّت نفعش به عموم اهل عالم راجع ولكن شوکت سلطنت آیتی است از آیات الهی " **الخ** **مجمهره** به معنی مجموعه . **مجمهرات** = جمع . در لوح به حاجی محمد کریم خان است : " و همچنین بمجمهرات التي كانت في الطبقة الثانية بعد المعلقات بر كلمات الهی ترجیح میدادند" **جنة الاسماء** **جنة** عربی سپر و **جنة** الاسماء در دور بیان که هیکل نیز میخواندند و در ذیل آن نام ولغت (س ب ع) مسطور است . صورتی **مخمس** مانند دو مثلث تودرتو و دیگر صورتی دائره ای بود که اسماء الله و آیات و امثالها برخی به نوع رمز و عدد و بعضی **مصرح** در آن پر کرده محض **حرز** و سپر بودن از بلایا به افراد اهل ایمان میدادند و برای جمال ابهی نیز از ارض **سجن** فرستادند و به تفصیل در بخش دوم ظهور الحق ثبت است و مرکز میثاق ابهی در تبیین آن چنین مرقوم داشتند **قوله**: "اما ما سئلت عن **جنة** الاسماء انها لهی الهيكل المرقوم به خط الابهي اثر القلم الاعلي النقطه الاولى روي له الفداء علي ورقة زرقاء وفي الهيكل اشتقاق شتي من كلمة البهاء وهذا لهيكل الكريم قدس به يحيي الاثيم ومعه الواح شتي باثر النقطه الاولى روي له الفداء ظنّامنه ان ذلك يجد به نفعاً كلاً ان هذا العمل حسرة له في الآخرة والاولي ولكن سواد ذلك الهيكل موجود عند الاحباء حتي نسخة منه بخط يحيي وبعث هذه النسخه مع جمعة كتب من الواح ربك الي الهند امانة ولكن مركز النقض القوي في قلب الامين ان يستولي عليها ولا يؤدي الامانات الي اهلها هذا شأنهم في الحيوه الاولى بسئ التابع والمتبوع ويا حسرة علي الذين اتبعوا من الذين اتبعوا في هذه الخيانة العظمي فسوف يظهر الله بقوة من عنده ان الخائنين لفي خسران مبين وعليك التحية والثناء " **جنت** عربی **باغ** . ودر قران **جنت** , عدن وبع فارسي **مهشت** و **مینو** است . در بیان در باب 18 از واحد **هشت** چنین مسطور است : " قسم به ذات مقدس الهی که اگر در ظهور من يظهره الله ... وقتی که خود را میشناساند به خلق خود که اعظم جنتی است که فوق آن جنتی متصور نیست " ودر باب 14 از همان واحد است : " و **جنت** را معرفت من يظهره الله يقين كن وطاعت او ونار را وجود من لم يسجد له ورضاي او " **الخ** **وقوله**: " و داخل **جنت** الله میشوند که اعظم از هر **جنت** است " " واما **الجنة** حق لاریب فيه وهي اليوم في هذا العالم حيي ورضائي" **الخ** ودر لوح در وصف نفس مؤمنه است : " ولما خرجت عن الجسد يبعثها الله علي احسن صورة ويدخلها في **جنة** عالية ان ربك علي كل شيئي قدير " ودر لوح به نصیر در وصف موجودین بهائیان اوائل است **قوله**: " وهم في **جنة** الاعلي فوق الجنان علي سرر التمكن هم مستقرون "

جَنِّي عَرَبِي مِيوَةٌ رَسِيْدَةٌ بِه هِنْكَام چِيْدَن. دَر لُوْح بِه اَحْمَد اسْت قَوْلُهُ : "وَجَمِيْعٌ رَا اَزَاوْرَاقٌ بِدِيْعُهُ وَاثْمَارٌ جَنِيْهِ وَافْنَانٌ مَنِيْعُهُ وَاغْصَانٌ لَطِيْفُهُ مَحْرُومٌ نَمَائِدُ " جُنَاحٌ عَرَبِيٌّ كَآه .

دَر خَطَائِي اسْت قَوْلُهُ : " وَاسْتَغْفِرُ عَن ذَنْبِي هَذَا وَجَنَاحِي الَّذِي اَنْجَلْنِي بَيْنَ يَدِي الْاِحْبَاءِ " جَنَبٌ عَرَبِيٌّ پَهْلُو وَنَزْدِيْكٌ . اجْتِنَابٌ , تَجَنُّبٌ دَوْرِي كَرْدَن . دَر لُوْح بِه نَصِيْر اسْت : " اِنْ يَا نَصِيْرُ تَجَنَّبْ عَن مِثْلِ هَؤُلَاءِ " وَدَر لُوْح طَبَّ : " اِنْ اجْتَنَبِ الْهَمَّ وَالْغَمَّ " وَقَوْلُهُ : " اَنَا الَّذِي قَدْ فَرَطْتُ فِي جَنَبِكَ " جُنْحُ اللَّيْلِ پَارَهُ اِي اَز شَبِّ . دَر خَطَائِي دَر طَلَبِ مَغْفِرَتِ بَرَايِ زَيْنِ الْمُقَرَّبِيْنَ اسْت قَوْلُهُ : " وَسَمِعْتُ بِمَا نَاجِي فِي جَنْحِ اللَّيَالِي الظُّلَمَاءِ " جُنَيْنَةٌ عَرَبِيٌّ بَاغْجَه . مَصْطَلَحٌ دَر اَثَارِ وَافْوَاهِ اَهْلِ بَهَاءِ بَاغِي كِه دَر خَارِجِ شَهْرِ عَكَا مَحَلِّ تَوَقُّفِ اِبَهِي قَرَارِ مِيْكَرْفَت . اَز اَن جَمْلَه دَر لُوْحِي بِه آقَا مُحَمَّدٌ جَوَادٌ عَمُو جَان قَزْوِيْنِي خَطَابِ بِه حَرَمِ اَوْسْت : " الْيَوْمَ اَوَّلُ صَبْحِ اِيْنِ مَظْلُوْمٍ اَز بَهْجِي بِه جُنَيْنَةٌ تَوَجَّهَ نَمُوْدُ چِه كِه اسْمُ جُوْدٍ دَر اَن مَحَلِّ بَسَاطِ ضِيَاْفَتِي كَشُوْدَه بَعْدِ اَز وَرُوْدِ وَجَلُوْسِ وَصَرْفِ چَايِ قَلَمِ اَعْلِي بِه ذِكْرِ اَوْلِيَاءِ مَشْغُوْلٍ " اِنْخٌ وَمَرَادُ اَز اسْمِ جُوْدِ آقَا مُحَمَّدِ جَوَادِ قَزْوِيْنِي اسْت كِه دَر ذِيْلِ اَن نَامِ مَذْكُوْرٍ مِيْبَاشَد . جِهَادٌ عَرَبِيٌّ بِه مَعْنِي كُوْشِشِ وَجَدِّ نِيْزِ دِفَاعِ وَحَمَايَتِ وَ مَجَادَلَةٌ وَ مَطْلُقِ قِتَالِ . وَدَر قُرْآنِ بِه مَعْنِي سَعْيِ دَر طَلَبِ مَعْرِفَتِ الْهِي وَاصْطِلَاحاً وَادَاشْتَنِ نَفْسِ بِه مَشَقَّاتِ بَدْنِي وَمُخَالَفِ هُوِي وَهُوسِ . وَنِيْزِ جِهَادٌ مَصْطَلَحٌ دَر مَحَارَبَهٗ بِه نَفْعِ دِيْنِ شُد . دَر بَارَهٗ هَمِيْنِ قَاهِرِيْتِ دِيْنِيَه دَر كِتَابِ بِيَانِ دَر بَابِ 17 وَاحِدِ 8 چُنِيْنِ مَسْطُوْرٍ اسْت قَوْلُهُ : " وَاَكْرَنْفَسِي دَر بِيَانِ بِه قَهْرُ كَلِّ مَا عَلِي الْاَرْضِ دَاخِلٌ دَر بِيَانِ كَنْدُ كَلِّ رَا اَز اَز نَا رَنْجَاتِ دَاخِلٌ دَر جَنَّتِ نَمُوْدَه وَ اِيْنِ اسْت فَضْلٌ دَر حَقِّ اِيْشَانِ " وَدَر لُوْحِ بَشَارَاتِ اسْت قَوْلُهُ : " بَشَارَتِ اَوَّلِ ... مَحُو حَكْمِ جِهَادِ اسْت اَز كِتَابِ " جِهَانِبَانِ فَارْسِي بِه مَعْنِي مَالِكِ جِهَانِ . دَر مَقَاةٗ سِيَاْحِ اسْت : " اَعْلِي حَضْرَتِ جِهَانِبَانِي " اِنْخٌ كِه مَرَادُ نَاصِرِ الدِّيْنِ شَاهِ اسْت وَ مَحْضِ مَبَالِغَه كِه مَتَدَاوِلاً مِيْكَفْتَنْدُ فَرْمُوْد . جَهْرَمٌ شَهْرٌ وَشَهْرَسْتَانٌ مَعْرُوْفٌ دَر جَنُوْبِ فَارْسِ مَحَلِّ اجْتِمَاعِ گَرْهُي اَز بَهَائِيَانِ دَر اِيَامِ اِبَهِي وَ مَذْكُوْر دَر الْوَاْحِ وَ اَثَارِ وَ تَارِيْحِ . بَعْدِ اَز صَعُوْدِ اِبَهِي مَرَكْزِي اَز نَاقِضِيْنَ شُدَه بُوْدُ وَ مَخْصُوصاً حَاجِي مَلَّا حَسِيْنِ فَطْرَتِ دَر بَمْبَائِي مَتَمَرَكْزِ شُدَه اَثَارِ نَقْضِيَه رَا بِه خَطِ خُوْدِ طَبْعِ وَنَشْرِ مِيْكَرْدُ وَ بِه قَوْلِ خُوْدِشِ دَر نَشْرِ تَوْحِيْدِ وَدَر تَرْوِيْحِ نَقْضِ مِيْكَوْشِيْدُ وَ سَفَرِ بِه جَهْرَمِ وَ غَيْرَه كَرْدَه . بِه مَقْصِدِ خُوْدِ خَدْمَتِ مِيْنَمُوْد . وَ اَز اَثَارِ مَرَكْزِ مِيثَاقِ دَر حَقِّ اَوْسْت قَوْلُهُ الْحَكِيْمِ : " دَر اِيْنِ اِيَامِ شَخْصِي اَز اَهْلِ جَهْرَمِ كِه اَز بَدُو يَوْمِ مِيثَاقِ اِلِي الْاَنِّ بِه اَشْدُّ نِفَاقِ قِيَامِ نَمُوْدَه بُوْدُ وَبِه جَمِيْعِ بِلَادِ بِه خَطِّ خُوْشِ دَر حَقِّ مَرَكْزِ مِيثَاقِ مَفْتَرِيَاتِي چُنْدِ اَنْتِشَارِ دَاخِلِ بُوْدُ وَ جَمِيْعِ رَسَائِلِ اَهْلِ نَقْضِ رَا دَر هِنْدُوْسْتَانِ طَبْعِ نَمُوْدَه بُوْدُ وَبِه اَطْرَافِ مَنْتَشَرِ كَرْدَه بُوْدُ بَا جَنَابِ حَاجِي مُحَمَّدِ اَوْزِي بِه اَرْضِ اَقْدَسِ اَمْدَه كِه مَن بَا جَنَابِ حَاجِي مُحَمَّدِ مَحْضِ تَجَسُّسِ وَ تَفْحِصِ اَمْدَه اَمِ وَ مَقْصُوْدِ مَانِ تَحْرِيِّ حَقِيْقَتِ اسْت , بَارِي بَا اِحْبَائِي الْهِي مَلَاَقَاتِ نَمُوْدُ وَ سَوْالِ وَ جَوَابِي كَرْدُ حَضْرَتِ حَاجِي مُحَمَّدِ الْحَمْدَلَلِ جَبَلِ رَاسِخِ ثَابِتِ مِيثَاقِ اَنْدِ وَ لِي اَن

شخص عنود حيله و تزويري نمود که بکلی از نقض بیزار شده و جمیع شبهات زائل گشته ولی یک دقیقه آرزوی ملاقات دارم عبدالبهاء در جواب مرقوم نمود که آنچه این شخص میگوید مخالف حقیقت است مقصود او مانند مقصود آقا خان کرمانی است که از حزب یحیی بود و به ارض مقدسه وارد شد و استیاق تشرف به ساحت اقدس نموده جمال مبارک فرمودند مقصود او چیز دیگر است ولی ضرر ندارد بیاید تا آنکه به ساحت اقدس مشرف شد و چون مراجعت کرد رساله ای منتشر نمود مضمون اینکه من محض فحش به ارض مقدسه رفتم و ملاقات نمودم و چنین و چنان دیدم و شنیدم و مسائل خویش را جواب نیافتم بعد به قبرص رفتم آنجا سؤال نموده جواب شافی کافی شنیدم، و مفتریاتی چند نسبت به جمال مبارک داد و طبع نمود و منتشر کرد حال این شخص جهرمی را نیز مقصد چنان است لهذا سزاوار ملاقات نیست ولی احباء بسیار اصرار نمودند نهایت چند دقیقه ملاقات شد حال مانند آقا خان کرمانی با رؤسای ناقضین عکا رساله ای تألیف نموده و به سرعت تمام با خرطومی به هندوستان عزیمت نموده تا به کمال سرعت آن مفتریات را طبع نماید و الواح مبارکه را که تحریف نموده اند نشر کنند بلکه سبب تزلزل ضعفا گردد " جهنم " در مناجاتی از مرکز میثاق ابهی قوله: " وطلاطم کالطمطام الجهنم المقام بذکرک " کلمه جهنم مستعمل در عرف مأخوذ از ریشه جهم و صفت مبالغه به معنی عیوس تاریک میباشد چنانچه نام جهنم کثیرالورود در قرآن را به همین طریق توان عربی و مأخوذ از این ریشه دانست و یا اصلاً مأخوذ از ریشه جهن به همین اعتبار به معنی ظلمت و درشتروئی و قوت باشد و زیادتی میم برای همدینفنی با طمطام و ققام گردید . جهنم نام عبری و عربی دوزخ . مکرر الذکر در قرآن . در توفیق خطبة القهریه به حاجی میرزا آقاسی است قوله: " فوالذی نفسی بیده ان غفلتک عن ذکرک و عصیانک فی حکمی و اعراضک عن طلعتی لک اشد من نار جهنم بل انہا ہی تظهر لنفسک فی یوم القیمة . . هنالک لتعرف مقامی و تجد نار جهنم فی نفسک " جِواء - أجواء در خطابی است: " ویترتم کالطیور الصادحة فی الجواء " ودر لوحی است: " جناب ذبیح علیه بهاء الله هوالمبین المنادی فی وسط الأجواء " الخ جمع جوبه معنی جلگه فراخ و به معنی فضاء . جواد در لوح به ناصرالدین شاه قوله: " اذ اعثر جوادهم " به معنی اسب رهوار تندرو - یعنی چون بلغزد و بیفتد سمند رهوارشان. و مراد از کارافتادن قوای بدن وهوی است. واز جواد نامان به معنی کریم و راد: امام محمد تقی جواد امام نهم از اثنی عشر ذیل لغت (ح م د) ثبت است. دیگر از مشاهیر مسمبان به آن اسم: حاجی سید جواد کربلائی شهیر مذکور در الواح و آثار بسیار از اصحاب معروف نقطه بود. ودر توفیقی راجع به او است قوله: " وقد نزل لی کتاب من الوافد الی نور الفؤاد یا ذکر الله العلی سلام الله علیک فان اذنا واقف بباک سائل من جنابک بان السید العالم والخبیر الملی کاظم سلام الله قال سیئاتی زماناً یقرء الحمد لله رب العالمین بکسر الهمزة والراء ینکون

صحیحاً... یا ایها الخلیل قَرَّب الی... و انت ان کشفْتَ السَّبحات والاشارات و ادخلت و روحک فی ذلک البیت المآل یصحَّ ان تقول الحمد لله ربَّ العالمین... لانَّ کُلَّ الجهات اسمائه و کُلَّ الاعراب کان صفاته و لکن بشرط ان لا تری الکسر غیر التَّصَب و لا التَّصَب غیر الرِّفَع و لا کلمة الاوَّل الانفسر کلمة لآخر لانَّ اشراق النور من صبح الازل لاح علی هیاکل تلک الکلمات بحدِّ الاستواء من دون حدِّ الانشاء و لکن لن یصحَّ لک ان تقرء بمثل ما القیناک لانَّ له من وعدٍ اذا شاء الله لیظهره" الخ و در لوحی به او است قوله: " به نام مبین و انا رشحات و حی از اوراق سدرهٔ منتهی" الخ دیگر از معاریف جواد نامان در آثار: ملا جواد ولیانی برغانی قزوینی معرض و راد بر امر بدیع است که در آثار و توقیعات به صریح نام و نیز به عنوان خوار و غیره مسطور میباشد منها در رسالهٔ شرح کوثر قوله: "و یبطل عمل الذی آمنَ ثمَّ کفروا طغی ثمَّ ادبرَ و نطق بما لا نزل ربُّ القدر و ان الله قد اخذه فی هذه الدنیا بما اعرض و کفر و ان اولهم قد اکتسب یداه بمثل الحیوان و ادبر و ان ثانیهم قد عملت یداه بما لا یرضی احد و انه الیوم فی ضلالٍ و سعر و ان ثالثهم قد اخذ و افتری بما لا جعلنا له حکم فی لُزیر" و قوله "فوالذی نفسی بیدهی ان عزلت فی تلک الایام و صمتی بین ایدی الانام و اعطائی کتاب الظلم لمن سکن فی قعر بیئر الظلم الجهنام انفع للمؤمنین عما اشرفت نور الشمس علیها من شطر الیمین و الشَّمائل" الخ دیگر از جواد نامان کثیر الذکر: آقا محمد جواد فرهادی قزوینی که در الواح و آثار مذکور است. در لوحی خطاب به او است قوله:

" بسم الله الامنع الاقدس الابهی ایاک ایاک ان لا تعجز ثمَّ انطق بقدره بدیعة میقات صمت گذشت" الخ دیگر: آقا محمد جواد قزوینی که در الواح کثیره مخاطب و مذکور به عنوان اسم جواد و اسم الله الجواد شد و به این لقب شهره گردید و در لوحی مذکور ذیل نام طیب ذکری از او است و شمه ای از مال حالش ضمن لغت (خ ض ر) و نام عکا مذکور است و او در سال 1282 هج. ق. در تبریز گرفتار چنگ اعدا شد و چوب وافر به او زدند و به حکمران آذربایجان هزار تومان جریمه داد و بعداً به ادرنه رفت و هم حبس ابهی در سجن عکا بود و مجاور شده به خدمت ادامه داد و بسیار مراسلات مشمول به نقل بیانات مقصود و معبود در جواب نامه های بهائیان فرستاد و مأمور تسوید الواح و ارسال آن و رتق و فتق امور پُست بود و طرف ارسال و مرسل قرار داشت و نیز مباشرت مصاریف خواربار و غیره بیت مبارک میکرد و خطوط او بسیار موجود است که با دقت زیاد مینوشت و معلوم است که تحصیلات اساسی نداشت خود شکایت میکند که نوبتی عرض و عریضه توسط خادم کرده اجازهٔ مسافرت برای تبلیغ خواست و و مفتخر به این جواب گردید قوله: "ج ج مراسلات آن جناب که به عبد حاضر ارسال داشتند به شرف لقا فائز گشت مثل توجه شما از این ارض مع خدمات موکله به اراضی اخری لاجل خدمت اخری به مثابه خدمت آن عرب بادیه است که قصد بغداد نمود که به

خدمت خلیفه برسد و مشک آبی به اسم هدیه همراه برداشت غافل از اینکه دجله جاری و فرات ساری باری به خدماتی که حال مشغولی معادله نمی‌نماید خدمتی در ایام و لیالی گاهی به ذکر و هنگامی به تحریر راپورت اخیری این مظلوم شهادت می‌دهد آنچه حال به آن فائزی اعظم است از آنچه اراده نموده ای " و بالجمله اسم الله الجواد به همین طریق در بهجی اقامت داشت و در لوحی خطاب به آقا محمد جواد عموجان قزوینی در حق او است قوله الاعلی: "ایشان از نفوسی هستند که در اول ایام به وجه الهی توجه نمودند چینی که اهل عالم از نفخه صور کانه‌ها عجز نخل خاویة مشاهده می‌گشتند الا من شاء الله در جمیع احوال از غنی متعال می‌طلبیم در هر آن او را مؤید فرماید بر آنچه که به دوام ملک و مملکت پاینده و باقیست " ولی او بعد از صعود ابهی از سر دستة ناقضین عهد و میثاق بود و عملاً و قلباً به شدت وحدت قیام به مخالفت کرد و نشریات معارضانه اش در آن دوره منتشر گردید تا در ایام حرب عمومی در گذشت . و جواد خادم عرب بغدادی شجاعت‌پیش برای مقام ابهی و رفتنش با شیخ سلطان به سلیمانیه در تاریخ مسطور است و تفصیل احوال هر یک در تاریخ ظهور الحق میباشد. جوار عربی به معنی قرب و همسایگی . در لوح رئیس است: "دَخَلَ الْمَدِينَةَ وَاسْتَجَارَ فِي جَوَارِبِهِ الْعَزِيزِ الْمُنِيعِ... وادخلک فی جواره : الخ استجار پناه و نزدیکی خواست . جوارح عربی سباع و طیور درنده و شکاری . در کتاب اقدس است قوله: " اذا ارسلتم الجوارح " جوان فارسی مقابل پیر

معروف است.
 جوان روحانی در آثار ابهی از بهائیان خراسان در تاریخ به تفصیل مذکور میباشد. در لوحی است قوله:

" ویدکره فی هذا الحین لسان عنایتی من قصد لقای باذنی وورد فی باب عظمتی و سمع ندائی الاحلی و صریر قلبی الاعلی انه مسمی بجوان روحانی من لدی الله المقتدر القدیر " جوشقان قریه ای از توابع کاشان تقریباً به چهار فرسخ فاصله . از مراکز قدیمه این امر و شرح حال ملا جعفر جوشقانی در تاریخ ثبت است و اکنون به عدّه صد نفر شاید صغار و بکار بهائی موجودند و نام آن قریه و بهائیان آنجا در الواح و آثار تکرر ذکر یافت از آنجمله در لوحی است قوله: " جوش جناب محمد حسین به نام گویای بینا مظلوم عالم از افق سجن اعظم دوستان الهی را ندا می‌فرماید و به بیانات مقدسه متذکر می‌دارد اوست که فضلش سبقت گرفته و عنایتش احاطه نموده امروز روزی است که جمیع اشیاء میت مشاهده می‌شوند مگر احرف وجه که در کتاب الهی مسطور است و آنان نفوسی هستند که به استقامت کبری فائزند و به افق اعلی ناظر طوبی لهم ثم طوبی لهم قدر این ایام را بدان و از حق بخواه تا ترا بر حبش مستقیم دارد چه که دزدان در کمین احبای رحمن بوده و هستند ان احفظ نفسک با سمی المهیمن القیوم انا لله وانا الیه راجعون " و قوله: " جوش جناب عبدالکریم جوش جناب محمد علی ... " جوهر

گوهر. در کلمات مکنونه است: " اي بنده من مثل تو مثل سيف پر جوهری است (پر گوهر واصل و اثر) که در غلاف تیره پنهان باشد و به این سبب قدر آن بر جوهریان (گوهر شناسان) مستور ماند پس از غلاف نفس وهوی بیرون آید تا جوهر تو بر عالمیان هویدا و روشن آید " و در کتاب بیان است قوله: " امروز با تدابیر الهیه جواهر خلق را حرکت داده... در وقت جوهرگیری گندم پاک کن قیص نقابت را میپوشد " و در خطاب وصایای عهد است: " وابدع جوهرة فريدة عصماء " الخ جوی (جوا) در خطابی است: " وتَسَعَّرَتْ نارُ الجوی " و آتش؟ جیب عربی گردنه. یقه. بغل. در لوح به ناصرالدین شاه است: " سوف تشق يد البيضاء جيباً لهذا الليلة الدماء " و در کلمات مکنونه است: " ادخل يدك في جيبی لارفع رأسی عن جیبک مشرقاً مضيئاً " جید عربی گزیده. نیکو. پاکیزه

پسندیده
در کلمات مکنونه است: " في اول القول فاملک قلباً جيداً حسناً منيراً تملک ملکاً دائماً باقياً ازلاً قديماً "

حرف (چ)

(چ)

چهره نما مجله فارسیه در قاهره مصر که گاهی ستایش از مرکز میثاق و گاهی مقالات مخالف نشر کرد و در ذیل (ح ی ی) ذکر است. چهریق سرحد ایران در آذربایجان و سجن نقطه که با تطبیق حروف ابجدی " شدید " نامیدند در تاریخ شرح داده شده و در ذیل نام " اسم " هم ذکر است.

حرف (ح)

(ح)

ح در الواح و آثار رمز حسین چنانچه در لوحی است قوله: " ینادی اسمی الحاء فی ارض اللطف " الخ که ذیل لغت طف و نیز حسین ثبت میباشد. حاتم نام معروف در سخا و کرم از قبیله طي در لوح خطاب به حاجی محمد کریمخان است قوله: " والوجود بحاتم " حاجب الدولة به معنی دربان دولت کسی بود که بی رخصتش به حضور شاهي رسیدن میسر نمیشد و عده ای به این لقب و مقام بودند. و علیخان حاجب الدولة فرآشباشی سفاک ناصرالدین شاهي صدور قتل میرزا ابو القاسم قائم مقام و جنایع شدیده نسبت به بایان بدست وی در تاریخ ضبط شد بیش از دیگران معروف میباشد و: میرزا جعفرخان حاجب الدولة که و رقاء و روح الله بدستش بدان نوع

قاسمی به شہادت رسیدند در تاریخ شرح داده شد و ضمن نام ورقاء و روح اللہ ذکر می است. حاسر
 پرده برافکن و برهنه
 در صورت زیارت ملا علی بابا ی صغیر تا کرب است: " و رأس حاسر " حافی
 در صورت زیارت ملا علی بابا ی صغیر از حضرت عبدالہاء: " برجل حافی " حالک
 خطاب معروف به عمہ است قوله: " و کشف الظلام الحالک " یعنی تیرگی شدید را زائل کرد. حامی
 حامیہ در خطاب تفسیر آیہ قرآنیہ " حتی اذا بلغ الشمس و جدھا تغرب فی عین حمئة " است
 قوله: " ای حامیہ بجرارة محبة اللہ العزیز الودود " به معنی خیلی گرم و داغ.

=====

حُبّ و محبة دوستی . در لوح دنیا است:
 " یا حزب العدل باید به مثابه نور روشن باشید و مانند نار سدره مشتعل این نار محبت احزاب مختلفه
 را در یک بساط جمع نماید و نار بغضاء سبب و علت تفریق و جدال است " و در کلمات مکنونه
 است: " أَحَبُّتُ خَلْقَكَ نَخَلَقْتُكَ أَحَبِّبْنِي لِأُحِبَّكَ إِنْ لَمْ تُحِبِّبْنِي لَنْ أُحِبَّكَ أَبَدًا .. " احباب و احباء
 جمع حِبّ و حبيب در اصطلاح الواح و آثار وصف و شهرت بهائیان است. و از الواح لوح
 الاحباب است قوله: " هذا لوح الاحباب قد نزل من لدي الله العزيز الوهاب بسم الله الاقدس الابهي
 هذا كتاب من لدنا الي الذي سمع النداء من شطر ربه الابهي قال بلي يا اله من في الارض والسموات
 " انخ خطاب به ملا صادق مقدس خراسانی در اوائل ایام عکا بعد از خروج از سجن اعظم صدور
 یافت و نیز: سورة الاحباب قوله: " ح ب اسمع نداء الله عن جهت العرش بايات مهيمن مقدم
 عظيم ... وانك لتعلم ما ورد علينا بما اطلعت في سفرک بما لا اطلع احد من العالمين لان لم يكن حين
 الذي هاجرنا الي الله المهيمن العزيز القدير من ذي بصر الا انت لذا التفتت و عرفت ما لا عرفه احد
 من هؤلاء المدعين أن يا حبيب فسوف تجد استدلال المعرضين بما استدلووا به اولو الفرقان من
 قبل " انخ صادر ازادرنه خطاب به آقا میرزا منیر کاشانی مذکور در نام آقا و دستور افشاء امر بهائی
 و تبلیغ بایان است . و نیز نام حبيب چنانچه بین شیعان لقب حضرت محمد حبيب الله بود در برخی از
 الواح اطلاق بر همین معنی گردید . و چنانچه ضمن لغت رضا و زیارة و تقی ذکر است. در لوحی
 شامل شرح واقعات سجن اعظم چنین مذکور است قوله: " وان سئلک احد من النصاري عن
 الحبيب " انخ و در دوره بیان اطلاق بر قدوس و ملا حسین بشرویه میشد چنانچه در لوحی صادر در
 ایام عکا است قوله
 " این معلوم است که با هفتاد نفس در سجن اعظم چه وارد شده و میشود تفکر نما در نفوسی که مع

نقطه در ساعات معدوده محبوس بودند و همچنین در نفوسی که در طبریه مع حبیب جمع شدند از اشتد الامر اشتدوا و ارتکبوا ما ارتکبوا کذلک قضي ويقضي " و نام محبوب نیز در الواح و آثار این امر در موارد مختلفه به کثرت استعمال گردید . در توفیق به محمد شاه است قوله : " واگر کشف حجاب شود محبوب کلّ منم " الخ و در خطاب به رئیس عثمانی است : " قل انّ ملک العجم قتل محبوب العالمین . که مقصود ناصر الدّین شاه و به قتل آوردن نقطه میباشد . و نیز در لوح رئیس است : " و اسمع نداء کلّ الذرّات لهذا محبوب للعالمین " که مقصود خود ابهی میباشد . و وصف محبوب الشّهداء در الواح آثار به تجلیل آقا سید اسمعیل زواره ای مذکور ضمن نام حسین صادر شد و در افواه برای دوّم لقب و شهرت گردید . حُبّ الله نام پسر آقا جمال بروجردی بود که با پدرش در دورهٔ مرکز میثاق ابهی ناقض و معروف بود .

=====

حُبّاب عربی بر مار و شیطان هم اطلاق کنند . در لوح به ناصر الدّین شاه است : " امشی مقبلاً الی الالعزیز الوهّاب و وراثی تنساب الحُبّاب " یعنی روی به خدای ارجمند بخششگر می روم و در آن حال ماریه تعاقبم جست و خیزی می کند . حَبّذا عربی بجای خوشا فارسی در مدح و استحسان استعمال میشود . در لوح به سلمان است قوله : " فیا حَبّذا لمن عَرّی نفسه " الخ و در کتاب اقدس است : " حَبّذا هذا المقام الابهی الذی بذکره زین کلّ لوح بدیع " و در لوح رئیس است : " یا حَبّذا هذا الفضل المتعالی العزیز المنیع " حَبّسه کشور معروف افریقائی . بلال حبشی از صحابهٔ پیغمبر . در لوحی است : " بلال حبشی که کلمه ای از علم نخوانده بود به سماء ایمان و ایقان ارتقاء نمود " و از مرکز میثاق ابهی در حق عبودیت خودشان : " کعبودیة البلال الحبشی لسید القرشی " حَبط مصدر عربی به معنی ضایع شدن و از میان رفتن . در لوح خطاب به حاجی محمد کریم خان است : " و بذلک حبطت اعمالک و ما کنت من الشّاعرین " حَبَل المتین عربی به معنی ریسمان محکم . و قرآن را حبل الله المتین = ریسمان محکم خدا گفتند . و در لوحی است : " طوبیٰ از برای امائی که به حبل متین تمسک جستند و به ذیل تقدیس تشبّث " و حبل المتین نام مجلهٔ فارسی مطبوع در کلکته و هم روزنامه ای که چندی در طهران منتشر میگشت و تعرضات و تعریضات نسبت به این امر داشتند و ذکر می از آن ضمن (ث و ی) است حجّ عربی به معنی عمل حجّ خانهٔ خدا . در کتاب اقدس است : " قد حکم الله لمن استطاع منکم حجّ البيت " حجّة عربی به معنی دلیل و برهان . در صحیفهٔ مخزونه

است قوله: " لتكون حجة علي العالمين " ودر بیان است قوله: الباب الاول من الواحد الثاني في معرفة الحجة والدليل " ونيز قوله:

"تلك الآيات حجة من بقية الله"

و در لوح رئیس: " حجة الله علي الخلائق اجمعين " و در اصطلاح مذهبي اماميه لقب ائمة اهل بيت گرديد و امام دوازدهم راجت غائب لقب دادند چنانکه در بیان است قوله: " الباب الخامس عشر من الواحد الاول در این که حضرت حجت عليه السلام ظاهر شد به آیات بینات به ظهور نقطهء بیان " الخ و در توقيع به محمد شاه است قوله: " حجة الله روي و من هو في علم الله فداه حجت خداوند صاحب الزمان روي و ما هو في علم ربي فدا تراب محضر قدسه " و در صحیفه مخزونه قوله: " ان هذه الصحيفة المخزونه قد انزل الله سبحانه من عنده الي حجة محمد بن الحسن عليهما السلام که ضمن لغات ذکر. زیارة. صحیفه. درج میباشد حتي مجتهدین خود را حجج اسلام گفتند و در عرف با بیان و معاصران زنجاني: ملا محمد علي مجتهد معروف به نام حجت شهرت یافت که در ضمن نامش ذکر از اوست و: حجج عشرة حقیق و صدق مدعیان مقام الهي به حق در نام دلائل ثبت است. حجاب عربي به معنی ستر و پرده و هر حاجي در توقيع خطاب به محمد شاه است: " اگر کشف حجاب شود محبوب کل منم " و در لوح حکما است: " اذ کما خلف سبعين الف حجاب من النور " و در کتاب اقدس است: " هذا امر الله قد کان مسطوراً في حجب الغيب " و در سورة الهيکل است: " من اعرض عن الحق انه من احجب الخلق " که احجب اسم تفضیل به معنی با حجابتر میباشد. و نیز قوله: " انا خرقنا الاحجاب اياکم عن تحجبوا الناس بحجاب آخر " و قوله: " اخرجنا الاحجاب علي شأن " الخ و در خطاب به اشرف: " ثم ذکر من لدنا احباء الذين ما منعهم الاحجاب " و در موضعي دیگر که در ضمن لغت (ظ ه ر) ثبت است: " كذلك كشفنا القناء و ارفعنا الاحجاب " و بنا بر این استعمال احجاب به معنی جمع مکرر شد و ممکن است جمع حجب به فتح اول و سکون ثاني باشد. و نیز در مواضع بسیار حجات به معنی جمع الجمع مذکور گرديد. حجاز نام قسمتي معروف از جزيرة العرب. در لوحی است: " لم اعرضوا اذ اشرقت شمس الامر عن أفق الحجاز " حجر مکرر در اصطلاح کیمیا گران سخت ساخته به عمل کیمیا است که از آن اکسیر میگویند و در لوحی از الواح کیمیا به امضاء خادم و عنوان میرزا محمد حسين منجم تفریشي مذکور است و در لغت اکسیر هم ذکر میباشد. حجة حمال در ربّات الحمال ذکر است. حجم عربي به معنی مقدار و آنچه از جسم دیده و لمس میشود. در لوحی است: " لو نذکر ما نزل في الكتب و الصحف في ذکر هذا الظهور ليصير هذا اللوح ذا حجم عظيم " حجي (حجا) عربي عقل

و قطانت . اولي الحجي = خردمندان . در تفسیر سورة الشمس است : " وما طارت الي هواء معانيها
طيور قلوب اهل الحجي "

=====

حدّ حدود. احكام . تكاليف شرعيه . در قرآن است: " تلك حد الله فلا تعتدوها " ودر كتاب
اقدس است : " تلك حدود الله لا تعتدوها باهواء انفسكم " وقوله : " انّ الذين اوتوا بصائر من الله يرون
حدود الله السبب الاعظم لنظم العالم " ائخ وقوله : " ان اعملوا حدودي " وقوله: " قل من حدودي يمر
عرف قيصي " ائخ ودر جملهء : " انا امرناكم بكسر حدودات النفس والهوي " به تنطير وتقابل
حدود الهيه استعمال گردید .

وحدّ نیز به معني تمیز شيئي از غير وحاجز بين الشيئين واز اين است در كتاب اقدس قوله : " منها تحدّدت
الاقوات " وقوله: " لذا ما تحدّدت بحدود السنّة والشهور " ونیز حدّ به معني منتهي وكرانه وحدّ السيف دم
شمشير.

در كتاب اقدس است : " ورفعنا عنه حكم الحدّ في الكتاب " = محدوديت به شرائط كه در شريعت
قبل در موضع سجود بود برداشته شد . واز موارد استعمالات حدّ گفته ميشود حدود مملكت ودر عرف
فارسي سرحدّ گویند ودر لوح خطاب به صدر عثمانی است قوله:
" درين اثناء خبر رسيد كه فلان سرحدّ ياغي شده اند " تحديد به معني تعريف وبه معني تقيد
وحصر وبه معني اقامة حود ودر آثار اين امر كثير الاستعمال است مانند لوح " هو العزيز الجميل
توحيد بديع مقدّس از تحديد و عرفان موجودات " ائخ حدباء عربي به معني گوژ پشت . لقب
وشهرت شهر م.صل . درلوحی صادر در درانه خطاب به شيخ سلمان در ضمن بيان اسارت از بغداد به
موصل چنین مذکور است " نسئلك اللهم بالذین جعلهم الاشقياء أساري من الزّوراء الي الحدباء .
ائخ ومراد از قوله: " الاسم الميم " سيد مهدي دهجي معروف میباشد . ودر لوحی دیگر قوله: " أن يا
احبائي في ادباء عليكم ذكري و بهائي وثناء كل الاشياء وثناء من في جبروت الابداع وملكوت الاختراع
اتم الذین حملتهم الشدائد في سبيلي ورياء في حبي " ائخ حدّ فعل ماضي از حدوث به معني
هستي يافت. در لوح رئيس است : " اعلم انّ النفس التي يشارك فيها العباد انها تحدّث بعد الامتشاء
الاشياء وبلوغها " ائخ حدّث حكايت و خبر گزارى کرد . ودر خطاب مناجات طلب مغفرت براي
صحيح فروش است: " ويحدّث بالاخبار في نادي الابرار " حدیث عربي مصطلح در گفتارها ي
مرا کرديني = واصل به طريق روايت احاديث جمع در كتاب اسرار الآثار عمومي به تفصيل در اصول و
فروع ومعایب آن از طريق علم الحديث اسلامي بحث شد ودر اين امر بديع نیز به همین جهات اعتناء

واعتماد به روایات واحادیث نشد و هر گاه نقلی به میان آمد انطباق با آثار مقطوعه در نظر بود و به صرف نقل و روایت استناد و مناط و ترتیب اثر نمیگردد و در کتاب امر و خلق بیان و توضیح داده شد. حدیقه عربی باغ دیوار محفوظ کرده . حدائق جمع در لوحی است: "لازال اختیار به گفتار حدائق وجود را تصرف نمودند" حدیقه الرحمن در آباء نام محلّ متبرک مدفن رؤوس الشهداء . حدیقه طهران نام محلی که بهر بناء مشرق الاذکار خریده نگاهداری کردند . حذاء عربی کفش . در لوح خطاب به ناصرالدین شاه است: "بلا حذاء ولا وطاء یعنی بی کفش و فرش . و در لوح خطاب به حاجی محمد کریمخان است قوله: "لو تمشی بلا حذاء وتنام بلا وطاء"

=====

حذر عربی بیم و پرهیز. در لوح طبّ است: "کن منه علی حذر" حذق حدّاقه عربی به معنی مشهارت , حاذق , ماهر . حدّاق = جمع . در لوح خطاب به حاجی محمد کریمخان است قوله: "والحدق بایاس بن معاویه بن القره" و در کتاب اقدس: "اذا مرضتم فارجعوا الی الحدّاق من الاطباء" حرّ عربی آزاد. احرار = جمع. در کلمات مکنونه است: "ای پسر کنیز من اگر فیض روح القدس طلی با احرار مصاحب شو زیرا که ابرار جام باقی از کف صافی خلد نوشیده اند و قلب مردگان را چون صبح صادق زنده و منیر و روشن نمایند" انتہی که مراد زنده دلان آزادگان است و میرزا محمود صدر العلماء فریدنی در خطابی به عنوان صدر الاحرار مذکور گردید و در کتاب اقدس است قوله: "انا نری بعض الناس ارادوا الحرّیة و یفتخرون بها اولئک فی جهل مبین" و مراد نهمی از حرّیت مطلقه و آزادی از شرایع و قوانین است . حرّاقه در رسالهء مدنیّه از حضرت عبدالبهاء است قوله: "هر روز آلت حرّاقه (کشتی جنگی) احداث و ایجاد میگردد. حرّباء در عربی جانوری که در آفتاب به الوان مختلف شود و در فارسی آفتاب پرست خوانند و در مناجات و طلب مغفرتی است: "وتوجّه الی ضیاء جمالک توجّه الحرّباء" حرز عربی به معنی موضع حصین, و حصن, و قلعه, و مصطلح در طلسمات و تعویذات دعائی شد که بهر حفظ ببندند و بیاویزند . در لوحی به غصن اعظم است: "انا جعلناک حرزاً للعالمین" که در ضمن لغت (غ ص ن) ثبت است و از نقطه حرزهای متنوع برای کسان بسیار عطا گردید چنانچه در ذیل (ج ن ن) اشاره است و در دوره ابهی نیز کم و بیش بود و در کتاب امر و خلق ثبت شد. حرّس نگهبانی کرد. در خطاب و صیای عهد است: "وحرّس الحصن الحصین" الخ حرف به عربی هریک از اصوات بیست و نه گانه مبانی اولیة لغت عرب را حرف و آنها را حروف هجائیه گویند و در اصطلاح نقطه و عرف بیان چنانکه مظهر کلی را به نام نقطه میخوانند مؤمنین را حروف میگویند و خصوصاً اصحاب هیجده گانه اولیّه به نام حروف حی مسمّی شدند که حروف

نورانیه بودند و مقابلین مخالفین اولیه حروف ظلمانیه شمرده گشتند و در رسالهٔ رجعت چنین مسطور است قوله: "وهمچنین در نقطهٔ بیان نظر کن همان حروف حی چهار ماههٔ اول ظهور اقوی بودند از هزار و دویست سال گذشتهٔ فرقان" انخ ودر کتاب ایقان خویش رابه عبارت "این حرف" یاد نمودند. ودر لوح مذکور در ضمن لغت (ام ن) نیز ذکر حرف است ودر لوحی دیگر که ضمن لغت (ج م ل) ثبت است ودر حق شیخ عبدالحسین مجتهد طهرانی چنین مذکور قوله: "جعلہ اللہ خادماً لحروفات نفسہ" که مراد از حروفات ائمهٔ مدفون در عراق میباشد و او مشغول به تذهیب آن بقاع بوده. یکی از الواح: لوح مصیبت حروفات عالین است قوله: "این جزوه در مصیبت حروفات عالین (یعنی در مصائب و بلائی اهل سراق عترت و قرب صادر شد و کلمهٔ عالین مصافً الیه حروفات است و یا به اعتبار تغلیب ذکور مذکور آوردند و کلمهٔ حروفات جمع الجمع و به اعتبار کثرت و عظمت آنان میباشد) نوشته شده و لکن در این ایام به نفسی تخصیص یافت (1) بعد جمعی طالب شرح و تفسیر شدند که به لسان فارسی نوشته شود لهذا مرقوم گشت (2) تا اینکه به حدیقهٔ عرفان وارد شد..... تا اینکه به شرف لقاء مشرف شد و از خمرلقا مرزوق گشت و طی نمود سفرهای ممالک عشق را و راه های ممالک صبر و طلب را تا آنکه وارد شد بر تو و راجع شد به سوی تو و باز گشت نمود نزد تو و ساکن شد در قطب الامکان مقابل جمال تو درین وقت بموج آمد بحر قضای تو و به هیجان آمد بادهای تند تو در هوای تو (3) و از جمله بلائی متعدده این مصیبت بدیعه (4) و لکن اختصها الله فی هذه الزمان علی الاثنین من الطلعتین و سمیت اولیها باسم الّتی اخصعتها وجعلتها امّ الخلائق اجمعین (5) و الاخری باسم الّتی اصطفیها علی نساء العالمین (6) و کلمهٔ اثنین اطلاق بر معدود دو بی ملاحظهٔ نوع جنسیت شد و من الطلعتین آن را بیان نمود) و مریم مذکوره و حوا نیز از منتسبات پدری و زوجهٔ میرزا محمد در این مصیبت بس نالان بودند و شرح احوال همه در تاریخ ظهور الحق ثبت است. و در ابلاغیهٔ مقام ولی امر الله است:

(یک) - چون میرزا محمد وزیر نوری اخ الحرم یعنی برادر فاطمه مهدعلیا حرم دوم ابهی که خواهر دیگرش مریم زوجهٔ حاجی میرزا رضا قلی برادر ابهی و آنها از خویشاوندان پدری ایشان بودند در طهران وفات یافت مصیبتی مخصوص وارد گشت و این لوح در بغداد برای ترفیع مقام وزیر مذکور و تسلیت خواهران و بستگان میباشد. (دو) - از مرکز میثاق ابهی در خطابی به بشیر الهی است: "از ترجمهٔ حروفات عالین سؤال نموده بودید اصل و ترجمه هردو از قلم اعلی صادر شده (سه) - این جمل و نیز فصل بعد واضح میکند که در شأن مصائب واردهٔ بر حرم و دیگر طائفات و مهاجرات حولشان و مقربانشان است. (چهار) - از اینجا شروع به نفس مخصوص مذکور است (پنج) - حوا (شش) -- مریم "در خصوص حروفات عالیات این در بغداد نازل شده و بدواً تخصیص به برادر حرم

یعنی والدۀ میرزا محمد علی داشته ولی بعد عمومیت یافت و در مجالس ختم در ایام مبارک از برای متصاعدین به افق اعلی تلاوت میگشت اول به عربی نازل شد و قسمت فارسی آن بر حسب خواهش جمعی که تفسیر و شرح آن را طالب گشتند از قلم اعلی نازل گشت و نیز راجع به سؤال ثانی که در کلمات عالیات نام مریم و حوا مذکور و مقصود از این دو اسم کیست فرمودند مقصود از مریم همشیره حرم جمال قدم است و حوا از منسوبین او " انخ و در لوحی دیگر است قوله: " در این ظهور حرف نفی را از اول اثبات برداشتیم " انخ مراد آنکه در دورۀ اسلام برای شهادت به توحید و ایمان به مظهر امر لا اله الا الله به تقدیم حرف "لاي" نفی بر "الاي" اثبات مقرر و متداول گردید ولی در این دور جملهء الله ابهی معمول شد و اشاره به این است که حروف نفی و مخالفین را مانند ادوار قبل غلبه و تقدّم بر مؤمنین ثابتین میسر نیست و مخالفین از اهل بیان همیشه مغلوب و مقهور خواهند بود و در دورۀ عهد و میثاق ابهی نیز همین را برای مغلوبیت ناقضین استدلال میکردند . و علم الحروف که جفر مینامیدند و نسبت به امام جعفر صادق میدادند و کتب متعدّد از علمائی و مشاهیری به میان آمد و عجائب اکتشافاتی قائل و ناقل شدند و شیخ احسائی در آن خصوص نوشت و از مقام نقطه مربوط به آن آثار کثیره است و از مقام ابهی نیز صادر در ایام بغداد آثاری است ولی در آخر بالصّراحه مرقوم داشتند که برای ملاحظه خاطر کثرت علمای شیخیه در آن ایام بود و رنه حروف و اعداد را چنین طبایع و خصوصیات و آثاری نیست . دیگر لوح معروف: حروفات مقطّعه که در لغت حیات ذکر است در ایام بغداد صادر شد. قوله: " هذا کتاب من الباء قبل هاء... آمنا و فازوا بانوار الهدی لیبلّغهم الی سراق القدس... قد حضر بین یدینا من حرف القاف الّذی سافر من نفسه و هاجر الی الله المهیمن القیوم (حاجی محمد باقر نبیل مسافر)... ثمّ اعلم بانّ ما سئلت من آية النور... و اما ما سئلت من حروفات المقطّعات فی الصّحائف و الزّیرات... الالف یدلّ علی الالوهیة المطلقة و اللّام علی الالویة المطلقة ترجع الی نفسه القائمة بقوله انما ولیکم و هذامن ولایة الله العزیز المحمود و المیم من کینونیة المحمّدیة و الطّراز الاحمدیة... فاعلم بانّ الالف فی مقام یشیر علی اسمه الاعظم فهو الله و اللّام عن علمه المکنونة و المیم عن اسمه المعطی " ای انا الله الاعلم المعطی " و در اثری است قوله: " همچنین از حروفات مقطّعات سؤال نموده بودید در ایام توقّف در عراق آیات لاتحصی در این مقامات نازل بعضی از آن ارسال شد " و نیز در لوح رئیس است قوله: " انا قد بینا کلّ ما ذکرناه فی الالواح الّتی نزلنا فی جواب من سأل عن الحروفات المقطّعات فی الفرقان انظر فیها لتطّلع علی ما نزل من جبروت الله العزیز الحمید لذا اختصرنا فی هذا اللّوح " و در لوحی دیگر قوله: " ای سائل نظر به شأن عباد نما همین سؤال را درسین قبل از آن مشرک بالله نمود و جوابی به خطّ خود نوشته نزد حرف سین است " انخ مراد از حرف سین شیخ سلیمان معروف پیک ابهی و اشاره

به جوابی است که میرزا یحیی ازل در بیان بیت سعدی: دوست نزدیکتر از من به من است..... برای شیخ نوشت و نزد او ماند. حرف البقاء در الواح و آثار ابی لقب حاجی میرزا موسی جواهری ساکن بغداد بود که در ظهور الحق مفصلاً بیان شد منها قوله: "الروح في افق القدس عن طرف الجبين قد كان مشرقاً يا حرف البقاء فالبس نعلين الانقطاع ثم امش علي رفرغ الاعلي هذه ارض البقاء ما وقع عليها رجل احد من الاولياء فسبحان من خلق فسوي" الخ و به نام او و ذکر او الواح و آثار بسیار است. ضمن نامهای بقاء و موسی نیز ذکر مییاشد. حرم در لوح و دعاء يدعو محی الانام في الايام در وصف اهل بیان است قوله: "ما قصدوا حرم امرک وما توجهوا الي وجهک" و در حق اهل ایمان قوله: "الذين اقبلوا الي حرم امرک وتوجهوا الي شطر رضائك" و در لوح به نصیر است قوله: "ان تجعلوا انفسكم محروماً عن حرم القصوي وهذا البيت الاحمر الاحمراء فباي حرم انتم تتوجهون ثم تطوفون" و اصل حرم به معنی شیئی یا موضعی که مرتفع و ممتنع از تماس مییاشد و بر هر موضوع مادی یا معنوی که چنین باشد اطلاق میگردد. حریر عربی ابریشم و بافته ابریشمین. در کتاب اقدس است: "احل لكم لبس الحرير" و در لوحی ثبت ذیل نام جمال ذکر مییاشد. و در سورة القلم است: "عيدوا انفسكم في هذا العيد الاكبر الذي يسقي الله بنفسه دحيق الاطهر... ثم زينوا انفسكم من حرير الايقان ثم اجسادكم من سندس الرحمان" الخ حزب در آثار بسیار این امر بهائیان به عنوان حزب و حزب الله و حزب العدل ذکر شدند. در لوحی است قوله: "طوبى از برای عباد این ظهور که از قلم اعلي به حزب الله نامیده شده اند این فضل عظیم است این نعمت بزرگ و از سماء فضل سائل و آمل که این حزب اعظم اقدس اطهر اعلي را مؤید فرماید بر آنچه سزاوار این لقب و عنایت است" و در لوح دنیا است قوله: "این مظلوم حزب الله را از فساد و نزاع منع فرمود و به اعمال طیبه و به اخلاق مرضیه روحانیه دعوت نمود" و حزب اصلاً به معنی جماعت و دسته همروش و همراهی مییاشد. حزقیال و حزقیل از انبیاء معظم صاحب کتاب بنی اسرائیل یکی از انبیاء که به اسیری رفته در واقعه نبوخذ نصر و کتابش از کتب مقدسه عهد عتیق مییاشد. و در لوحی است: "قسم به خدا که اگر به رشی از حجت حزقیل آگاه میشدی ادراک مینمودی رتبه و مقام او را.... حال قدری تفکر نما در اول امرش و بدایت ایمانش محبوسی که چون از بریه سینای حب الهی به مصر عباد لایزالی وارد شد..... با آنکه بنی عم فرعون بود و نهایت اعتبار نزد فرعون داشت به قسمی که منابع خزائن جمیع در قبضه او بود معذک دقیقه ای از حق احتراز نمود و آتی اغفال نجست" الخ و این طبق تفسیر علماء اسلام در حق مؤمن من آل فرعون است. حزن از بیانات ابی در لوح طب است قوله: "ان الهم ما اخذ جمال القدم" و در لوح سلیمان است قوله: "احزان وارده قلم رحمن را از ذکر مقامات احدیه منع نمود" الخ که اول نظر به قوه روح القدسی و ثانی نظر به قوه بشریه مییاشد. حسام

عربي شمشير برآن . وحسام السلطنة محمد تقي ميرزا پسر عباس ميرزا نائب السلطنة فتحعليشاه در حرف (ط) و تفصيل در ظهورالحق ثبت است .

حُسبان در کلمات مکنونه است : " زنهاري پسر عزّ با اشرار الفت مگير و مؤانست مجوچه که مجالست اشرار نورجان را به نار حُسبان تبديل نمايد" و در مناجاتي درايام صيام است قوله : " وما يرد علي في كلّ الاحيان من مظاهر الشيطان الحُسبان در کلمات مکنونه است : " زنهاري پسر عزّ با اشرار الفت مگير و مؤانست مجوچه که مجالست اشرار نورجان را به نار حُسبان تبديل نمايد" و در مناجاتي درايام صيام است قوله : " وما يرد علي في كلّ الاحيان من مظاهر الشيطان ومطالع الطغيان ومعادن الحسد والحسبان" الخ حُسبان به معني عذاب و آتش است . و در کتاب ايقان اشاره به تفسير تأويلي مأثوره از اسناد شيعيان راجع به الشمس والقمر بحُسبان در سورة الرحمن قرآن است که در اسرار الآثار العموميه مشروح گرديد . حَسَد عربي خواست رفتن خوشي ديگران ورسيدن به خود که به فارسي رشک گویند. در کلمات مکنونه است قوله: "اي پسران ارض برستي بدانيد قلبي که در آن شائبهء حسد باشد البته به جبروت باقي من درنياید وازملکوت تقدیس من روائح قدس نشنود" و در لوح طبّ است : " قل الحسدُ يأكل الجسد " حَسَن - حُسَيْن حسن عربي به معني نيکو , خوب , نغز وزيبا . حُسن واز حسن نامان مشهور: امام حسن بن علي اميرالمؤمنين که شمه اي مقتبس از لوحی در ذيل نام شيعه در احوال او ثبت ميشد . و نیز: امام حسن عسکري يازدهمين ائمه اثنا عشر از خاندان پيبر که در اسرار الآثار العموميه مذکور ميشد . ديگر از حسن نامان مشهور مذکور در آثار: ملا حسن بجنستاني از حروف حي است . قوله: " فيا ايها المهاجر بي سبيل ربك ان اشكر الله بعملك فاننا قرئنا کتابک الذي تغيره شبهات اهل الناسوت " الخ و توقيعي ديگر قوله: " بسم الله الرحمن الرحيم يا ايها السائل فاعلم ان الله لا يحكم بمرض نفس الا بما قدمت ايداه من اخطاء وذلك ما كانت الا كفارظ لذنوبک وان سؤالك من بعض السلوك فاعمل لله خالصاً ولا تري نفسک في حالة الا فقد تجددت في طاعة الرحمن واحسب نفسک بمثل ما انت واقف عندالميزان الشعر بالشعر والقشر بالقشر ولا تحرم نفسک عن الاجتهاد فان القلوب تمرض كما تمرض الابدان فصّف قلبک بذكرالله الاكبر في كلّ الحال واعظم الرياضة في ذلك الباب ان لاتغفل من الله لمحّة واحفظ سرالباب كما تحفظ عينیک واتكل علي الله فان الله كان بعباده بصيراً والحمد لله رب العالمين" و در لوحی واثري در شأن او است قوله: " در حسن بجنستاني مشاهده نما وقتي در عراق بين يدي حاضر ودر امر حضرت نقطهء اولي روح ما سواه فداه شبهاتي براو وارد چنانکه تلقاء وجه معروض داشت وجواب بالمواجهه از لسان مظهر احديه استماع نمود از جمله اعتراضاتي که بر حضرت نقطهء اولي نمود آنکه آن حضرت در جميع کتب منزله حروف حي را به اوصاف لا تحصي

وصف نموده اند و من یکی از آن نفوس محسوم و به نفس خود عارف و مشاهده مینمایم که ابداً قابل این اوصاف نبوده و نیستم نفس اوصاف سبب ریب و شبهه اوشده و غافل از آنکه مقصود زارع سقايه گندم است و لکن زوان بالطبع سقايه میشود جمیع اوصاف بیان راجع است به اول من آمن و عدّه معدودات حسن و امثال او بالطبع به ماء بیان و اوصاف رحمن فائز شده اند " انتهى و ذکر ي از میرزا حسن برادر ابي در ضمن نام تا کر میباشد و در صورت زیارت صادر در حقش از مرکز عهد و میثاق است : " طويي لمن زار قبرک المطهر وجدانک المنور "

ذکر شیخ محمد حسن نجفی صاحب الجواهر مجتهد بزرگ شیعه و مخالف مشهور این امر در آغاز ظهور که در تاریخ مفصلاً ذکر شد و در کتاب اقدس است قوله: " اذکروا الشیخ الذي سمی بمحمد قبل حسن و کان من اعلم العلماء في عصره لما ظهر الحق اعرض عنه هو وامثاله واقبل الي الله من ينقي القمح والشعير " و در لوحی است قوله: " رئیس علماء ایران طراً در آن ایام شیخ محمد حسن نجفی بوده او در اول ایام بر اعراض قیام نموده " الخ و حاجی میرزا حسن افغان کبیر در نام افغان ذکر است. حسین تصغیر حسن و امام حسین در مابین همه اهل البیت در آثار این امر کثرت ذکر یافت و در شأن و مقامش در صحیفه چنین ذکر است قوله: " اصل جنّت وآلاء آن از نور حضرت سید الشهداء علیه السلام مخلوق شده و کسی که عارف به حق آن حضرت باشد خود را در جنّت میبیند و به آلاء آن متنعم اگرچه در این عالم باشد اگر بجوای آب کوثر را در این عالم حدّ مشاهده کنی و بیاشامی زیارت کن حسین بن علی بن ابیطالب را که والله در حین زیارت و اعتقاد به این امر از عین کوثر به یدالله در کأس رسول الله نوشیده " الخ

و در توقیعی خطاب به ملا عبد الجلیل از حروف حی و اشاره به مصائب و وقوع شهادت خودشان است قوله: " واشهد لعبدالله کلّ المصيبة لدي الذکر عند مشهد الرابع وذلك مما اخذ الله له بالعهد الاكبر يوم وجوده ليشابه حكمه بذكر الحسين وليدخل اهل البلاء في كتيب الحمراء " الخ و در توقیعی دیگر قوله: " فاسجد لله علي تربة الحسين (ع) بشأن كان طرف انفك عليها فان لم يكن كذلك لم يقبل الله عملك كما ورد الحديث " الخ و در سنین اولیه بایان به همین طریق نماز میخواندند . و در شرح حدیث کلّ يوم عاشوراء است قوله: " هذا لم اراه في محل ولا سمعت من العلماء حتي ايقن بصحته فلما قتل الحسين تحرق كلشيئ بحرقه كبده فلما كان الامر هكذا في كل الايام من الالم كان يوم عاشوراء " الخ و در صورت زیارت پر علورتبت صادر از مقام ابي در بجوحه دعوت رجعت حسینی و تعرضات شیعیان در بغداد برای امام حسین است قوله: " هذه زيارة نزلت من قلبي الابهی في الافق الاعلی لحضرة سيد الشهداء حسين بن علي روح ما سواه فداه هو المعزّي المسلي الناطق العليم يا احزاب لاديان لعمر الرحمن قد اتا ايام الاحزان بما ورد علي مشرق الحجة و مطلع البرهان .

يا اهل مدائن الاسماء وطلعات الغرفات في الجنة العليا واصحاب الوفاء في ملكوت البقاء بدلوا اثوابكم
البيضاء والحمراء بالسوداء بما اتت المصيبة الكبرى والرزية العظمي التي به ناح الرسول وذاب كبد
البتول فآه آه ارواح الملاء الاعلي لمصيبتك الفداء ... يا ليت ما ظهر حكم المبدء
والمآب بمصيبتك منع بحر البيان من امواج الحكمة والعرفان وانقطعت نسائم السبحان اشهد
بك اشرق نير الانقطاع من افق سماء الابداع و تزينت هياكل المقربين بطراز التقوي وسطع نور العرفان
في ناسوت الانشاء لو لاك ما ظهر حكم الكاف والنون وما فتح ختم رحيق المحتوم ولو لاك ما
غرّدت حمامة البرهان علي غصن البيان و ما نطق لسان العظمة بين ملاء الاديان بحزنك ظهر الفصل
والفراق ... بين الهاء والواو لو لاك ما ظهر الكنز المخزون وامره المحكم المحتوم ولو لاك ما ارتفع
النّداء من الافق الاعلي ... قد كانت الاشياء كلها شيئاً واحداً في الظاهر والباطن فلها سمعت
مصائبك تفرقت وتشتت كل الوجود لوجودك الفداء يا مشرق وحي الله ومطلع الآية الكبرى
وكل النفوس لمصيبتك الفداء يا مظهر الغيب في ناسوت الانشاء لو لاك ما تجلي الرحمن لابن عمران
في طور العرفان انت النقطة التي به فصل علم ما كان وما يكون ... بمصيبتك توقّف قلم
التقدير وكاد ان يرجع حكم الوجود الي العدم ... قد اقبلت اليك يا سر التوراة والانجيل ومطلع آيات
الله العزيز الجليل ... لو لاك انقطع عرف العرفان عن الامكان ورائحة الرحمن عن البلدان ... بمصيبتك
تركت النقطة مقرها الاعلي واتخذت لنفسها مقاماً تحت الباء وانت القلم الاعلي الذي بحركته
تحركت الارض والسماء آه آه بمصيبتك ارتفع نجيب البكاء من الفردوس الاعلي
طوي لعد نوح لمصيبتك و طوي لامة صاحت في بلاياك و طوي لعين جرت منها الدموع " انخ
واز مبين ومركز عهد ابهي است قوله: " واما ماورد في زيارة سيد الشهداء روح المقربين له الفداء وهي
بمصيبتك تركت النقطة مقرها واتخذت لنفسها مقاماً تحت الباء فاعلم ان النقطة مقرها عنوان كتاب
الانشاء وان النقطة تنفصل بالالف والالف تتكرر في الاعداد فتظهر الحروفات العاليات والكلمات
التامات وحيث ان الشهادة في سبيل الله عبارة عن المحو والفناء فاقضي تدخل تحت الباء نخرت ؟
عليها ؟ خزاناً واسفاً علي سيد الشهداء " و در خصوص مشهد رأس الحسين در شام در خطابي به جمعي
در حيفا به سال 1919 چنين فرمودند : " رأس الحسين را در آنجا دفن کرده بودند بطور امانت بعد
اهالي عقلاں درخواست کرده بودند و سررا بردند و در عقلاں دفن کردند و پس از آنکه دولت فاطميه
در مصر استيلا پیدا کرد سر مزبور را بردند در مصر در آنجا آخر الامر دفن کردند" و جناب ملا حسين
بشرويه اي از جهت كثرت اشتها و روزگدر الواح و آثار مستغني از ذكر و توصيف ميباشد و در شأن او
در آثار نقطه است قوله: " الذي جاء من قبل علي تلك الارض وانه اليوم في الحقيقة طمطمًا ذاخر في
العلم حيث قد صرح الشيخ والسيد قدس الله تربتهما بفضلہ واجتهاده ولو ان بمثلي لا ينبغي ان يستشهد

بگناه و لكن ارسلت الي جنابك كتابه لتعلم انه يقن بمجرد رؤية الآيات " ودر توقيعی دیگر است قوله: " وما يحلّ لاحد ان يؤول آياتنا الا بحكم ما نزل في الفرقان وثبت بالاخبار ان اسألوا من عندنا الذي قد آمن بذكري قبل كل الناس ان كنتم لا تعلمون " ونیز قوله: " ولقد نزلنا حكم كلشيئي في الكتاب من قبل ان اسألوا ممن قد آمن قبل كل الناس بآيات ربّه حكم الله ولقد جعلت من ذلك اليوم الي يوم ما اذن الله لي اول مؤمن بنفسي هذا عليكم شاهداً ونصيراً " ودر دلائل السبع در شأن اوست قوله: " تو خود اول مؤمن را ميشناسي كه اكثر علماي شيخيّه وسيديه بل طوائف ديگر مقرر بر علم و فضل او بودند حتي اطفالهاي اصفهان در وقتي كه وارد شدم ميگفتند كه يك طلبهء پيراهن چاك از قبل سيد آمدو عالم كبيران ارض را كه محمد باقر نام بود به دليل وبرهان الزام داشت " واز مقام ابهي در كتاب ايقان در شأن او است: " لولاه ماستوي الله علي عرش رحمانته وماستقرّ علي كرسي صمدانيته" ديگر: آقاسيد حسين كاتب يزدي ازحروف حي كه در ضمن (ح ي ي) ذكرى است ودر نام عكا ذكرى از او و برادرش است ودر ظهور الحق تفصيل داده شد. ديگر: ميرزا محمد حسين متولي قمي بابي كه لوح شهير صادر در بغداد قوله: " هو العلي الاعلي مكتوب آن جناب برمكن فنا واصل وبرمخزن تسليم ورضا وارد" الخ در جواب اوصادر گرديد و ذكرش درالواح وآثار بسيار ثبت است وشمه اي درضمن لغت (خ د م) ميباشد وشرح احوالش در ظهور الحق مفصل ميباشد. و محمد حسين خان مقدم آجودان باشي مراغه اي از طائفة مقدم از طوائف ترك واز اخلاف آقاخان مقدم از امراي معروف صفويه كه درسپاه عباس ميرزا نائب السلطنة درمحرابيات ايران وروس فرماندهي قسمتي ازسپاه داشت وبه مقام آجودان باشي رسيد و بعداً محمدشاه هنگامي كه در سمنان قريب بيست هزار سپاهيان آذربايجاني مأمور هرات را بازديد كرد وي را سرتيپ ساخته خلعت داد وبعد از مراجعت از واقعه هرات اورا مأمور سياسي به دربار وينه فرستاد وباجمله او در موقع اظهار امر باب اعظم والي فارس ومقيم شيراز بود واعمال ناروايش نسبت به آن حضرت در تاريخ وآثار به كثرت مذكور ومتداول ميباشد. ونيز نام حسين از مقام ابهي درسياري از آثارصاحده ايام بغداد وبعد كه خودرا به نام: حسين ورجعت حسيني ياد نمودند مسطور ميباشد وشمه اي از آن چنين است قوله: " بسم الله الاعظم الاقدم العلي الابهي سبحان الذي اظهر الكلمة بسطان من عنده انه ينطق بين الامكان انه لا اله الا هو العزيز المنانيا حسين استمع نداء الحسين ثم استقم " وقوله: " هو العزيز الباقي قل يا قوم هذا الحسين بالحق قد جائكم بآيات التي لا تعادل بحرف منها كل من في السموات والارض ان اتم تعلمون " و سورة الحسين صادر در ايام ادرنه خطاب به مهدي وتفسير بعضي آيات شرح سورة يوسف است قوله: " ولكن لما اراد عرفانه علي الموجودات اظهر نفسه باسم من الاسماء وسماء بحسين في ملكوت الانشاء بين الارض والسماء قل يا قوم ان لن تؤمنوا بهذه الآيات فباي برهان آمنتم بالله من قبل

فَاتُوا بِهِ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الصَّابِرِينَ قُلْ يَا قَوْمِ السُّتُورُ ابْنِ عَلِيٍّ بِالْحَقِّ أَمَا سَمَّيْتُ بِالْحُسَيْنِ فِي جَبْرُوتِ اللَّهِ الْمَهِيْمَنِ الْعَزِيْزِ الْكَرِيْمِ " ودر سورة الملوك است قوله: " هذا كتاب من هذه العبد الذي سمِّي بالحسين في ملكوت الاسماء الي ملوك الارض اجمعين ويريد ان يفدي هذا الحسين نفسه كما فدي الحسين رجاء لهذا المقام المتعالي العظيم و هذا مقام فناء العبد عن نفسه وبقائه بالله المقدر العلي الكبير ... و نسأل الله بان يقضي علينا كما قضي عليه وانه لجواد كريم " و ميرزا محمد حسن و ميرزا محمد حسين اصفهاني شهيدان ملقب به سلطان الشهداء و محبوب الشهداء در لوح برهان به شيخ محمد باقر اصفهاني و در لوح به پسرش شيخ محمد تقی و در الواح بسيار ديگر خطاب به عده اي از مشاهير بهائيان به عنوان حرف حاء و يا صريح حسن و حسين مصائب و مقاماتشان نام برده شد و صورتها ي زيارت صدور يافت از آن جمله در لوحی است قوله: " يا اسمي الحاء انك انت في الفردوس الاعلي و تزين رأسك باكليل عنایت ربك مالک الاسماء يا اسمي الحاء تالله بك لاح افق الوفاء " الخ و قوله: " هو المبین العليم قد مضت ايام الفرح والابتهاج و انت ايام الاحزان بما غاب نجم الايقان من سماء العرفان بذلك صاحبة الحصاة و ذابت ايجاد الملاء الاعلي و بكت الاشياء واضطربت اركان الوجود و تزلزلت قوائم البيت و نوح المقربون في اعلي المقام ان الحسن انفق روحه و الحسين ما عنده في سبيل الله مالک المک و المكوت و سلطان الوجود و الجبروت و من قبلهما اسمي الكاظم الذي استشهد في هذا الامر " الخ و قوله: " باسم محبوب عالميان مكتوب تلقاء عرش حاضر و فائز شد و آنچه به اخوين شهيدان نوشته بوديد به لحظات عنایت ملاحظه شد و از قبل ايشان جواب از لسان رحمن القاء ميشود ان نجيبن كما بدلا منهما انه لنعم البدل و انه هو الغفور الكريم و جعلنا ذلك آية رحمة من عندنا للعالمين اي برادران ما در هواي رحمت رحمن به شهادت عظمي فائز شدیم " و قوله: " هو الاقدس الاعظم الابهي يا ورقتي قد نوح قلبي الاعلي بما ورد عليكم من اعدائي الذين نبذوا كتاب الله و اتبعوا كل شيطان رجيم قد نوح كلشيتي بما ورد علي اسمي الحاء الذي قام علي خدمة امري علي شأن ما منعه الصفوف يشهد بذلك كل الاشياء ولكن الناس اكثرهم من الغافلين انه فدي روحه في سبيلي ناحت البحار و صاحت الاشجار و بكت عيون الملاء الاعلي ثم الذين طافوا حول عرش العظيم " و شمه اي از الواح در ذكر شأن ضمن حرف ص و نام طف ثبت است . و راجع به حاجي ميرزا حسين خان مشيرالدوله كه سفير كبير ايران در اسلامبول بود و در الواح بسيار ذكر يافت در لوح به شيخ نجفي اصفهاني است قوله: " اين مظلوم را مرحوم مغفور حضرت مشيرالدوله ميرزا حسين خان غفر الله شناخته بود شهادت ميدهم كه در خدمت امين بوده به شأني كه خيانت را در عرصه اش راهي و مقامي نبوده و سبب ورود اين مظلومان در سجن اعظم هم او بوده " الخ و مسميان بدین اسماء مذکورين در آثار بسيارند كه در ظهور الحق بيان نام و شرح احوال و مقام داده شد . از آن جمله نام: حاجي ميرزا حسن خراساني و حسين روهي بن

حاجي ملا علي تبريزي ضمن نام اسکندريه و امريکا ذکر ميباشد. و در آثار مرکز ميثاق ابي دوتن سياح طيب و عالم طبيعي گياه شناسي اطريشي و آلماني بهائي که در ايران سفر کردند به نام: حسن و حسين ذکر شدند و خطاب به ميرزا احمد بن نبيل قائن در مشهد است قوله: "آلماني راحسين و اطريشي راحسن نام نپيدودر اين اسم حکمتي است بعد ملتفت خواهيد شد". و از محسن نامان: ميرزا محسن افنان ضمن نام افنان و جمال, و ميرزا محسن خان ضمن نام اسلامبول ذکرند و شرح احوال در تاريخ ظهور الحق ثبت ميباشد. و در خطابات شفاهي با حضور جمعي از دوستان: "از جمله مکرهاي ميرزا محسن خان سفير ايران در اسلامبول آنکه یک بار برادر صدر اعظم کامل پاشا شاکر پاشا را نزد خود دعوت کرد و به او چنين فهماند که اولين محب جمال ابي است پس شاکر پاشا پيش من آمد و گفت سفير از شما خيلي تعريف و توصيف کرد و عرض سفير اين بود که از یک طرف خود را از طرفداران حضرت بهاء الله جلوه دهد و از سوي ديگر چاه عميقي براي ايشان حفر نمايد ولي من با اين نوع اشخاص همان رفتار را ميکردم که سعيد باشيخ اعلي ميکرد (قصه سعيد در (س ع د) ثبت است) و يکي از کارمندان دولتي در اسلامبول را که اسعد بيک نام داشت نزد سفير فرستادم که به مناسبت کلام به او گفت که شنيدم به کار کائنات سپردي اخبار محليه اسلامبول را که شامل واقعات قتل و نهب و غيرها است نگويند که به علت ضعف اعصاب توانائي استماع آن اخبار پر خوف غم انگيز را نداري پس تو با همچو احوال چگونه مقاومت با بهاء الله ميتواني که از سلاطين و دول باک ندارد بلکه به مقابل جهاني ايستاده است و سفير از استماع اين سخن به اندیشه و وحشت فرورفت" و نیز از غصن اعظم ابي است قوله: "و اما حضرت آقا سيد محسن در عراق بود و به شرف حضور نير آفاق مشرف گشت و مدت حيات جانفشان بود و سبب حيات نفوس عديده گشت صبور و حلیم و شکور و مستقيم بود تا آنکه سرگون به حدباء گشت و در اسيري تحمل فراق نمود و در نهايت فقر پياده در کمال شوق مناجات کنان از حدباء عازم عکا شد تحمل صدمات راه نمود صحرا هارا پياده پيمود و بي زاد و توشه در نهايت فقر جان باخت" انتهي احسن القصص در قرآن لقب و شهرت قصه يوسف ميباشد و تفسير تأويلي باب اعظم برآن معروف ميباشد و در لوح خطاب به نصير است قوله: "احسن القصص که به قيوم الاسماء مذکور و موسوم است" انخ حشرجة در خطابي در مناجاتي است قوله: "فتغر غرت النفوس و تحشرجت الصدور" به معني خزر در هنگام مرگ و رفت و آمد نفس . حصحص در قرآن است: "حصحص الحق" و در لوح خطاب به عبدالوهاب است قوله: "به لسان فطرت بالان قد حصحص الحق ناطق گردد" = هويدا و آشکار شد. حصاة حصي عربي ريگ و سنگريزه. در لوح است: "قل ان الحصاة تسبح في هذا الكف البيضاء المنير" اشاره به روايت اسلاميه است که سنگريزه به دست محمدی تسبيح ميگفت و آنکه منظور و مقصود تعبير از عظمت

الهیة و قدرت ربّانیة میباشد. و نیز در کتاب اقدس است: "هذه الكلمة التي بها صاحبت الحصاة الملك لله مطلع الآيات"

حصار در عربی بر قلعه و دیوار دورش اطلاق میشود. و در خراسان نام قلعه ای واقع در 45 کیلومتری شمال غربی تربت حیدریه در میان کوهستان مرتفع و خوش آب و هوا که ازدورهٔ بیان محلّ اهل ایمان به این امر و مذکور در آثار بود و اکنون نیز از محال نیرومند امر بهائی است و شرح اوضاع و احوال به تفصیل در ظهور الحق ثبت میباشد. و ذکر از: ملا احمد حصاری ضمن احمد نامان ثبت است. حصن حصین حصن عربی دژ و جای منیع محکم محفوظ. حصین بلند محکم نادرست. در الواح و آثار ابی عکاء را به این عنوان نام بردند از آن جمله در لوحی است قوله: "ملك الروم الذي حبسني في هذا الحصن المتين" و در زیارتنامهٔ اُخت که ضمن زور ثبت است قوله: "الذي حبسه الظالمون في حصن عكاء"

و در لوح خطاب به شیرمرد است: "این ذکر حصنی است متین" و در کلمات مکنونه است: "حیی حصنی من دخل فيه نجي وامن وامن اعرض غوي وهلك" "یا بن البیان حصنی انت فادخل فيه" و حصن حصین دژ استوار

در خطاب و صایای عهد است: "و حرس الحصن الحصين" حصور در قرآن در حق یحیی بن ذکریا قوله: "کان سیداً و حصوراً" به معنی خود نگهداشته آزمایشش با زنان است و به نوع تشبیه و تمثیل در آثار این امر بسیار ذکر شد فی المثل در خطابی است قوله: "سید حصور حنجر به حنجر بخشید" حَضْرَة عربی به معنی پیشگاه قرب. در مناجاتی از مرگز عهد ابی است قوله: "ربّ ربّ ادرك عبدك المتضرع الي باب احديتك المنكسر الي حاضرة ربوبيتك" و در مقام تجلیل و تقدیس و مراعات ادب استعمال میشود. و در لوح به شیخ نجفی است قوله: "حضره خاتم روح ماسواه فداه و من قبله حضره الروح"

=====

حصن در خطابی برای زیارت عمّه طَلان خانم که ضمن آن نام ثبت است "تأخذيني في حنك بجنود وفاء" عربی به معنی سینه و زیرغل حَطَب در لوح خطاب به احمد است قوله: "حطب يابس در خور و لایق نار است" عربی به معنی هیزم. حاطب نام شخصی است. در لوحی است قوله: "ما بين زبير که با حضرت (پیمبر) نسبت داشت و حاطب به جهت آب و زمینی گفتگوشد تا آنکه به محاکمه خدمت حضرت حاضر شدند حضرت فرمودند یا زبیر اذهب واسق ارضک درین اثنا حاطب به کلمه ای تکلم نمود مشعر بر اینکه حضرت از حق میل نموده اند این آیهٔ مبارکه نازل "فلا وربک لا

يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدون في انفسهم خرجاً مما قضيت ويسلماً تسليماً " بعد بيرون آمدند عمارياسر وابن مسعود سؤال نمودند لاي نفس صدرالحكم حاطب به كمال استهزاء وسخریه وغمز حاجب اشاره نمود به زبير چند نفر يهودي در آن مقام حاضر گفتند قاتل الله هؤلاء اين چه گروهی هستند كه گواهي دادند به رسالت اين رجل وحكم اورا متهم ميدارند درين اثنا عمارياسر فرمود به خدای محمد سوگند كه اگر محمد فرمايد خود را بكش ميكشم وثابت بن قيس وابن مسعود هم به همين كلمه تكلم نمودند واین آیه نازل " ولوانا كتبنا عليهم ان اقتلوا انفسكم او اخرجوا من دياركم ما فعلوا الا قليل منهم ولوانهم فعلوا ما يوعظون به لكان خيراً لهم واشدّ تثبيتاً " حَظيرةالقدس حَظيرة بستان وحصار وآغل محفوظ چهارپايان كه قرق وغدقن ازورود بيگانه است. . حظيرةالقدس بهشت كه ممنوع از ورود نامحرمان ونالايقان ميباشد . در توقيعي است قوله: " وكلهم عندالله في حظيرةالقدس ومقعدالفردوس يسبحون الله ربهم في الليل والنهار" ودر تفسير سورة والشمس است قوله: " اذا قصدت حظيرةالقدس وسيناء القرب طهر قلبك من كل ما سواه" ودر ضمن مناجات اول لوح به شيخ نجفي قوله: "واحترقت افئدة المخلصين من اهل حظائر قدصك " ودر خطابي ضمن زيارت حاجي وكيل الدولة قوله: " ثم تشرف بتقبيل عتبة حظيرةالقدس في الكرم الجليل " كه مراد مقام حضرت نقطه ميباشد. حَفِيز لوح حفيظ و محفوظ مسطور در قرآن . در لوح خطاب به اشرف است : " هذا ما قدر علي الواح عز حفيظ ان احفظ العباد " الخ حَفِيف عربي آوار درختان از وزش نسيم وماتند آن . در لوح خطاب به عبد الوهاب است قوله: " از حفييف سدره منتهي كلمه مباركه قد اتى الموعد اصغاء ميشود " ودر لوح حكمت قوله : " انه سمع حفييف الفلك وبلغ مقام الملك "

حَقّ - حَقِيقَت لوح الحق صادر درايام ادرنه قوله: محقق " ان يا ملاء الحق قد ظهر الحق في افق الحق في هذا الحق الذي طلع من مطلع الحق وينطق بالحق ويدكر كم علي الحق اياكم ان تنسوا الحق حين الذي اخذ عنكم عهد نفسه الحق " الخ ودر لوح به شيخ سلیمان است قوله: " اي سلیمان لم يزل حق به ظاهر بين ناس حكم فرموده " ودر لوحی دیگر قوله: " حق جلّ جلاله از براي ظهور جواهر معاني از معدن انساني آمده " الخ كه از اسماء الله ميباشد و حقوق وحقوق الله وامين حقوق كه در ضمن نام امانة ذكر و درافواه وآثار منتشر است جمع حقّ به معني مال وملك ميباشد وبه روايت كميل بن زياد نخعي از اصحاب علي اميرالمؤمنين در سؤال مكرّر وي از حقيقت وجواب مكرّرش ابتدا "يا علي مالالحقيقة" وشرح صادر برآن كه در بخش دوم ظهور الحقّ درج است. حقيقت به معني ذات است وواقع ونفس الامر ميباشد . و در مقالهء سياح در باره امام جمعه اصفهان وظلمش نسبت به

سلطان الشهداء و محبوب الشهداء قوله: " چون خویش را محقوق یافت و جز دادن چاره نداشت " محقوق به معنی مغلوب به حق و حق در ذمه میباشد .

=====

حکایه در لوح به نصیر نقل از مقام نقطه البیان است قوله: " فی کلّ حین فاطهر مرآة لتحکین عنک " خدایا در هر هنگام مرآت و آینه ای ظاهر کن که حکایت و نشان ؟ از تو نماید . حکمت - حکیم در آیات بسیار از قرآن در وصف کتاب و خدا و انبیاء و دانشمندان ذکر حکمت و حکیم گردیده قوله: " ویتلوعلیکم الکتاب والحکمة " و قوله: " یتلّهم الکتاب والحکمة " و قوله: " وادعُ الی سبیل ربّک بالحکمة " و قوله: " ومن یؤتی الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً " و قوله: " ولقد آتینا لقمان الحکمة " و قوله: " وهو العزیز الحکیم " و در خبر مأثور است : " الحکمة ضالّة المؤمن " و در کلمات مکنونه است قوله: " اصل الحکمة هی خشیة عن الله عزّ ذکره والخفاة عن سطوته و سیاطه والوجل من مظاهر عدله وقضائه " و در لوحی است قوله " " در ما انزلها الرحمن فی الفرقان تفکرنا قوله تعالی: " ومن یؤتی الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً " بعضی برآند که مقصود از این حکمت احکام الهیه است که در کتاب نازل و برخی برآند که این حکمت علم طبّ است و هرنفسی به آن فائز شد به خیر کثیر فائز است ... و بعضی برآند که حکمت معرفت حقائق اشیاء است که هرنفسی به این مقام فائز شود دارای مقامات عالیّه خواهد بود و حزبی برآند حکمت عمل به ما ینتفع به الانسان است هر که به این مقام موقّف شود او دای خیر کثیر است و جمهوری برآند که حکمت آن است که انسان را از ما یدلّه حفظ نماید و بما عزّه هدایت میکند و شرذمه ای برآند که حکمت علم معاشرت با خلق است و مدارای با عباد علی شأن لا یتجاوز حدّ الاعتدال و بعضی گفته اند که حکمت علم الهیات است که از قواعد حکمای قبل است و همچنین گفته اند حکمت علم جواهر و اعراض است و همچنین علم هیئت و امثال آن و برخی گفته اند حکمت علم به معاش است در دنیا و شرذمه ای فائزند بر این که حکمت علم به اصول است و نفوسی برآند که حکمت در شئون عدل است و آن اعطاء کلّ ذیقّ حقّه میباشد و خواهد بود و برخی برآند که علم اکسیر است و هرنفسی به آن فائز شد به خیر کثیر فائز است و بعضی برآند که علم هندسه و امثال آن است " انتمی و درالواح و آثار این امر ذکر حکمت بسیار شد و شمه ای در ضمن لغت باب و تقیه است و به نوع کلی حکمت در آثار و الواح و عرف بهائی به معنی حزم و احتیاط و ملاحظه مصالح وقت و مقتضیات اجتماع و نفوس تداول یافت که در کتاب امر و خلق به تفصیل مسطور گردید و از خطابی و بیان شفاهی برای جمعی از دوستان است قوله: " جمال مبارک حاجی میرزا حیدر علی را از اسلامبول به مصر فرستاد و امر به حکمت کرد حاجی

در مصر حریت دید و به هرجا تبلیغ کرد و دشمنان از اسلامبول به مصر نوشتند که پیامبر بهائیان به سوی شما آمد و حاجی با قنصل ایران مصاحبت کرد و او وی را به خانه خود دعوت نمود و در آن اثناء لوحی برای وی رسید و امر فرمودند که باید در حین نزول بلایا مانند جبلی راسخ در امر باشد چه ابرار به بلایا امتحان میشوند و حاجی پس از مطالعه لوح به رفقایش گفت که معلوم است بلایائی طلع مینماید و رفقایش به او گفتند به خانه قنصل نروچه بسا شرعی و ضرری بخواد و چون در زیر علمش باشی حکومت مصر نخواهد توانست جلوگیری کند ولی حاجی به نصیحتشان اعتنا نکرد و به خانه قنصل رفت و این در ماه رمضان بود و تا وقت سحر ماند و قنصل پیدا نشد و همینکه خواست برگردد او را گرفته توقیف کردند و رفقایش را هم گرفتند که هفت نفر بودند که در میانشان علی افندی مترجم و غیر بهائی وجود داشت و دست حاجی را به دست یکی از رفقا و پایش را به پای دیگر بایک زنجیر کردند و دیگران را هم به همین کیفیت نمودند و به خرطوم نفی و حبس کردند" انتهى و نیز در ضمن لغت (ن ب ل) ذکر کرده است. و در لوحی خطاب به عبد الوهاب است قوله: "طبیعیینی که به طبیعت قائلند درباره انبیاء نوشته اند که ایشان حکیم بوده اند" لوح حکماء از الواح معروف و معظم خطاب به آقا محمد فاضل قائینی نبیل اکبر در عکا صدور یافت و راجع به تاریخ ایام حکماء اقدمین مذکور در آن لوح خطایی به مس روزنبرگ اهل لندن مورخ ششم آپریل 1906 است قوله: "و آنچه درباره تواریخ فلاسفه سؤال نموده بودید تاریخ قبل از اسکندر یونانی بسیار مشوش است زیرا مسلم است که تاریخ بعد از اسکندر ترتیب و انتظام یافت لذا ابدأً به وقایع تاریخیه و روایات قبل از اسکندر اعتماد نتوان نمود و این مسأله در نزد عموم مورخین محققین مسلم است چه بسیار مسأله ای از مسائل تاریخیه که در عصر ثامن عشر مسلم بود و در تاسع عشر مخالف آن تحقق یافت لهذا براقوال مورخین و روایات قبل از اسکندر حتی زمان حیات نفوس مهمه اعتماد نه پس در اختلاف مضمون لوح حکمت و نصوص تاریخیه تعجب ننمائید باید یک قدری در اختلاف عظیم مورخین و تواریخ متباینه دقت نمود چه مورخین شرق و غرب بسیار اختلاف دارند و لوح حکمت به حسب بعضی از تواریخ شرق مرقوم شده... مقصود این است که حتی در تاریخ مقدس که مقدمترین تواریخ است اختلاف در اوقات حیات مشاهیر موجود تا چه رسد به تواریخ سائره و از این گذشته انجمنهای معارف اروپا متصل به تصحیح تواریخ موجوده شرق و غرب مشغول با وجود این چگونه تواریخ مشوش امم قبل از اسکندر با نص الهی مقابلی نماید اگر اسغرابی مینمایند درین اختلاف تاریخ مقدس تعجب فرمایند و الا نصوص الهیه امر محتوم است و جمیع تواریخ عالم با نص الهی مقابلی ننماید زیرا تجربه گردیده که بعد از تحری حقیقت و تتبع د اثار قدیمه و قرائن کل راجع به نصوص الهیه گردند. اصل ثبوت حقیقت مظهر کلی الهی بود بعد از ثبوت حقیقت او آنچه فرماید آن صحیح است تواریخ قبل از اسکندر که مبنی براقوال افواهی خلق بوده بعد تدوین یافت و در ودر

میان آن تواریخ بسیار اختلاف البته مقاومت با نصّ الهی نکند و در نزد خود مورّخین مسلم که تاریخ بعد از اسکندر تدوین یافت و پیش تاریخ افواهی بود ملاحظه کنید که تاریخ یونان چقدر مشوش بود که زمان حیات امیروس شاعر یونانی هنوز مختلف فيه است حتی بعضی برآند که امیروس وجود نداشته و این اسم اختراعی است " انتہی در مجلّہء دانشکدہ ادبیات سال چهارم شماره 3 است: " ابن تیمیہ تقی الدین ابو العباس احمد متوفیّ به سال 728 در کتاب الرد علی المنطقیین (چاپ بمبئی 1368) در فصل راجع به اختلاف فلاسفه گوید (ص 337) وقد ذکر محمد بن یوسف العامری وهو من المصنّفین فی مذاہبہم ان قدمائہم خلوا الشام و اخذوا عن اتباع الانبیاء داود و سلیمان وانّ فیثاغورس معلّم سقراط اخذ عن لقمان الحکیم و سقراط هو معلّم افلاطن و افلاطن معلّم ارسطو و این مطلب مأخوذ است از همان فصل کتاب الامد علی الابد کہ کراراً ذکر شد و گویا ابن تیمیہ آن را از کتب تاریخ حکماء برداشته است."

و روزنامه فارسی به نام حکمت منطبع در قاهره مصر را میرزا مهدی خان زعیّم الدولہ مینوشت و کتاب : مفتاح باب الابواب منتشر ساخت و تعرّض به امر بهائی مینمود کتاب در سال 1321 هج. ق. و مجلّہ در سال 1329 و وفاتش در سال 1333 شد. حلق مصدر عربی سترون و تراشیدن مو. در قرآن در احکام حجّ است: " ولا تخلیقوا رؤوسکم حتی یبلغ الہدی محلّہ " و در کتاب اقدس است: " ولا تخلّقوا رؤوسکم " حمّ در لوح به ناپلئون است: " یا ملّک قد کنا بامّ العراق إلی انّ حمّ الفراق " ای پادشاه در مرکز عراق و بغدا بودیم تا آنکہ مفارقت از آن مقدّر و نزدیک شد. حمّہ در قرآن در قصه ذوالقرنین است: " حتی اذ ابلغ مغرب الشمس و جدها تغرب فی عین حمّہ " به معنی گرم و به معنی در لجن و گل سیاه و از مبین و مرکز عهد ابہی در تفسیر و تأویل عرفانی آن بیان مشہور مطبوعی است قوله: " فالماء الفائض من حقیقۃ الجود علی عالم الوجود فی حیز الشہود و الحرارة الشدیدة الّتی ظهر من نار القود اذا اجتمعتا یعبّران بالعين الحمّیة ای حامیة بجرارة محبة الله العزیز الودود " و قوله: " فوجد انّ شمس الحقیقۃ غاربة فی مغرب عین الحیوة الحمّیة ای معین ماء الوجود المختلط بجمّاء " الخ و حمّاء = لجن گل سیاه. حمّام عربی به معنی مرگ. در خطابی در مناجات طلب مغفرت برای آقا محمد کریم عطار است: " حتی انتہی الايام و تجرّع كأس الحمّام " حمّام - حمّامة کبوتر. حمّامات جمع. در ایقان است: " تأویل کلمات حمّامات ازلیہ را جز ہیاکل ازلیہ ادراک نمایند " کہ به تشبیه و استعاره اطلاق بر مطالع انوار الہیہ گردید. حمّام گرمابه. حمّامات جمع. در کتاب اقدس است: "..... حمّامات العجم حمّرة عربی سرخی. و بہ اصطلاح شیخ احساسی رمز لون عالم قضا میباشد کہ شّمہ ای ضمن (س ب ع) و (ک ث ب) ذکر است و بر همین اصطلاح ذکر: رکن حمراء و سفینة حمراء و مانند آن و اطلاق بر این امر در آثار و توقیعات بہ کثرت شد و در اوائل ایام این امر حسب دستور باب اعظم

آثار را به رنگ سرخ مینوشتند و شعار ایمان درین امر شهادت بود قوله: " کما اشار الصادق في قوله بان حب الشرف لا يكون في قلب الخائف الواهب وان السالك الي الله في منهج البيضاء والركن الحمراء لن يوصل الي مقام وطنه الا بكف الصفر عما في ايدي الناس وما ينسب الهيم وان اعلم الناس بالله وآياته ارضاهم بقضائه " ودر آثار والواح نیز این اصطلاح بسیار است از آن جمله: صحیفه حمراء مکرر ذکر یافت منها در لوح خطاب به حرف ج آقا جمال بروجردي است قوله: " انه ذكرك من قبل بما ناع عرف الرحمن في الامكان في هذا الحين وشرك بما قدر لك من القلم الاعلي في الصحيفة الحمراء ان احفظ هذا المقام " ودر کتاب عهدي است: " هر مقبلي اليوم عرف قيص را یافت و به قلب طاهر به افق اعلي توجه نمود او از اهل بهاء در صحیفه حمراء مذکور " الخ که مفهوم است مراد لوح مخصوصي نیست . ودر لوحي دیگر قوله : " وان كلمة مبارکة این است که در صحیفه حمراء مذکور " الخ ودر لوح دنيا است قوله : " در صحیفه حمراء در سخن عکاء نازل شد " الخ و نیز ضمن لغات امین و بقعه حمراء لقب عکاء ضمن لغت بقعه ذکر است و هم سفینه حمراء تکرار ذکر یافت که ضمن (س ف ن) مذکور میباشد. حمزه میرزا حشمة الدوله پسر عباس میرزا نائب السلطنة بن فتحعلیشاه درایمي که حکمران خراسان بود و هم به ایامي دیگر که فرمانگذار آذربایجان گشت تماس با تاریخ این امر یافت که در ظهور الحق تفصیل داده شد و بالاخره در سال 1297 در حین لشکر کشي با امر ناصرالدین شاه بهر رفع فتنه شیخ عبید الله معروف در صائین قلعه افشار در گذشت و حاجي میرزا حسین خان سپهسالار به حکمرانی آذربایجان و با امیر نظام گروسي مأمور قلع و قمع آن فتنه گشتند . حمي - حمي حمي (حما) در یکی از آثار غصن اعظم عبدالبهاء است قوله: -- حميا -- حمية " والتحية والبهاء علي السفينة الحمراء والرأية البيضاء وعلي من حم "؟

به معنی قرق و منعگاه یعنی و بر هر که دور پاسگاه و حریم اعلايش طواف کرد . حمي حفظ و حمایت کرد . در وصایای مولي الوري عبد البهاء است : " وحمي حمي شریعتہ السمحاء " الخ حميا در لوح رئیس است : یا روحا لمن شرب حميا المعاني من حميا ربه وعلل من هذا الخمر " الخ به معنی شراب پر نشاء و حميا به معنی گونه و رخسار و علل ماضي مجهول از تعلیل به معنی نوشاندن پی هم است . یعنی " چه شادي کسی را که جام هوش ربا از دیدار جمال پرورد گارش نوشید و همی از این باده سرکشید " و نیز در لوحی دیگر است قوله: " ولكن این مخصوص شاربان حمياي عشق از حمياي رحمن است " حمية در کتاب اقدس است قوله: " ایاک ان تمنعک الحمية عن شطر الاحدية " به معنی غیرت و نخوت و عصبيت و آبرومندی . حنا به فتح حاء و شد نون و قصر آخر که در عرف مسیحیان سوریه و و اعراب حرف شین به آخر ملحق کرده حناس خوانند نامی عبری و اسم قاضي سابق

یهود که به هنگام فتوی بر عیسی مسیح امضاء قتل نمود. و در لوح به شیخ محمد باقر نجفی اصفهانی است قوله: " کما اتبع قوم قبلهم من سمی بجنان الذي افتي علي الروح من دون بينة ولا كتاب منير " و در لوحی دیگر است قوله: " وحنان که اعلم علمای عصر بوده و همچنین قیافا که اقصی القضاة بود حکم بر کفر نمودند " و در لوح به ناصرالدین شاه و غیرها نیز چنین مذکور و در نسخه ها در آخر نام حرف نون میباشد و شاید در آن حدود و آن ایام چنین تلفظ میشد. حَنْظَلُ عربی که در عرف فارسی خربزه ابوجهل خوانند و در تلخی ضرب المثل میباشد .

در لوح خطاب به حاجی محمد کریمخان است قوله: " بي ذائقه قدر غسل از حنظل شناسد " حَنْظَلَةُ بن ابی افراء طائی در قصه نعمان بن منذر نخعی و یوم نعم و بؤوس در رساله مدنیه و بیانات شفاهیة غصن اعظم عبدالبهاء مذکور و مشهور میباشد . حَنِین در صورت صلوة یومیة است قوله: و تسمع ضجيجي و صريخي و حنين و فؤادي " و در دعاء یدعوه محیی الانام فی الایام قوله: " بسم الله الاعظم الامنع الاقدس العلی الابهی سبحانک اللهم یا الهی تسمع حنینی کحنین الثکلی " الخ و در زیارت سید الشهداء قوله: " وارتفع حنین الفردوس الاعلی " و در لوحی است: " امروز ناله عدل بلند و حنین انصاف مرتفع " الخ که در همه جا همان ناله است. حُنین محلی معروف به محاربه از اصحاب النبی. در لوحی است قوله: " بعد از فتح مکه غزوه حُنین که مابین مکه و طائف است واقع بعد از فتح و نصرت اموال کثیره خدمت حضرت جمع شد از قبیل اباعر و اغنام و غیره حضرت به اعظم اهل مکه مثل ابوسفیان و غیره هریک صد ناقه عنایت فرمودند و مادون هؤلاء اربعین عنایت شد شخصی عرض نمود لا اراک ان تعدل فغضب رسول الله و قال ان لم یکن العدل عندی فعند من؟ و درین مقام انصار مکّر شدند چه که از همه فقیرتر بودند و از آن غنائم حضرت چیزی به ایشان عنایت نفرمودند فلها اخذهم سوء الظنون والاهام اخذتهم ید عنایة ربک مالک الانام قال الرسول روح من فی الملكوت فداه اما ترضون یا انصاری بانهم یرجعون مع الابعار والاغنام وانتم ترجعون مع رسول الله " حُنُو مصدر عربی مهربانی و دلسوزی کردن. در خطابی در صورت زیارت برای عمه طلان خانم است که ذیل آن نام ثبت میباشد . قوله: " و تاخذیني فی حضنک بحنو و وفاء " حُوبَة عربی نگاه . در مناجاتی در خطابی است: " رب لا تؤاخذنی بزلی و اصح حُوبتی " حُورِیة حوراء عربی زن سیه چشم که سیاهی و سفیدی چشمش بغایت باشد. حُور = جمع و در قرآن به عبارت: " و زوجناهم بحورعین " و " و حور مقصورات فی الخیام لم یطمئنن انس قبلهم ولا جان " و امثالهما در وصف نعم اهل ایمان در جنت تکرار ذکر شده. و حُوریه به معنی تنی از افراد حور مذکور است که به معنی روحانی رمزیه تشبیهی اعلی در آثار بسیار ذکر یافت از آن جمله در لوحی است قوله: " فطلعت حوریه الّتی کانت فی

ازل الآزال في سرادق القدس والحفظ والجمال ومكتوب علي جبينها من مداد الحمراء وقلم الاخفي
 تالله هذ الحورية ما اطلعت عليها نفس الآالله العلي الاعلي وطهرالله ذيل عصمتها عن عرفان ملاء الاسماء
 في جبروت البقاء عند ذلك علقت وتعلقت وسيرت في السماء كأنها تمشي علي خط الحمراء في
 قطب الهواء وكأني وجدت بان سلسلة الوجود تحركت من حركة خطها تحت رجلها ثم بعد ذلك
 نزلت وقربت وجاءت حتي وقفت تلقائي و كنت متحيراً في لطائف خلقها اذا وجت في نفسي وله
 من شوقها وجذبة من حبها رفعت ايداي اليها وكشفت قناع عن كتفها فسبحان الله بارها
 فيما اشهدني فيها فتبارك الله موجدتها فيما شهدت في ظهورات القدرة من جلالها ثم التفت الي بتمامها
 وفتحت شفيتها قالت اجد فيك من آثار الحزن الذي ما شهدت في احد دونك اذ
 اناكست رأسها الي جهة قلبي وكانت متفحصاً في تمام اركانها وجوارحي وعظامي وحشامي اذا
 صحت بضجيج لن اقدر ان اصفها واذا ذكرها حتي بكيت يبكائها ورفعت يداها الي كتفائي ثم بعد
 ذلك ضجت وتزلزلت وترجفت واضطربت وتفجعت ونالت ونادت وسقطت بوجهها علي التراب
 ثم بعد ذلك اخذتها وغسلتها من مدامع عيني وكفنتها في ثيابي ... وكذلك نقلني عليكم يا ملاء الفردوس
 من رؤيا البقاء عبروا لي ان كنتم لرؤيا الروح تعبرون " وقوله : " بسمه المغرد علي الافنان يا اسمي اسمع
 ندائي انا كآ مستويآ علي العرش دخلت ورقة نورا لابسة ثياباً رقيقة بيضاء اصبحت كالبدرة
 الطالع وعند ذلك صاححت وقالت كل الوجود لبلائك الفداء يا سلطان الارض والسماء الي
 م اودعت نفسك بين هؤلاء في مدينة عكاء اقصد ممالك الاخري المقامات التي ما وقعت عليها
 عيون اهل الاسماء عند ذلك تبسمنا اعرفوا هذا الذكر الاحلي وما اردناه من السر المستسر الظاهر
 الاخفي يا اولي النبي من اصحاب السفيني الحمراء قد تصادف هذا الذكر يوماً فيه ولد مبشري الذي نطق
 بذكري وسلطاني واخبر الناس بسماء مشيتي وبحراراتي وشمس ظهوري وعززه يوم آخر الذي ظهر
 الغيب المكنون والسر المخزون والرمز المصون (مراد دو يوم اول ودوم محرم است) طوي لمن وجد
 عرف الله في هذا اليوم الذي كان مطلع الظهور سبحانك يا الهي بارك علي احبائك ثم انزل
 عليهم من سماء عطائك " انخ وقوله: "هو السلطان في ممالك البيان قد كآ تفكرنا في الارض اذا طلعت
 من غرفة من غرفات الفردوس حورية نورا وسارت الي ان قامت في وسط السماء ونادت باحسن
 الاصوات يا ملاء الارض والسموات اني حورية سميت بالامانة ... اقسمك يا ملاء الانشاء بمولي الوري
 و سلطان الآخرة والاولي بان لا تحجبوني بحجبات الخيانة والحرص والهوي " انخ ودر سورة القلم
 است قوله: " ان يا حورية البهاء ان اخرجي من مكن البقاء تالله الحق اني لحورية قد كنت علي
 قطب الرضوان عن خلف ستر الرحمن وما ادركتني عيون اهل الامكان " انخ ودر سورة الهيكل
 است قوله: " فلها توجهت شاهدت حورية ذكر اسم ربي معلقة في الهواء محاذي الرأس ان يا حورية

المعاني ان اخرجي من غرفات الكلمات " انخ وقوله: " يا محبوب قد طلع جمال القدس عن خلف الحجاب وان هذا لشيئي عجاب... قل قد كَشَفَتْ حورية العطاء عن وجهها النقاب وتعالى عن جمال بدع عجاب " انخ ودر لوح به حرف البقا است قوله: " قل نزلت حورالبقاء نزلةً اخري لتقبَّلَ هذا الغم الدرِّي الاحلي فسبحان من خلق فسوي واخذت كوب الحمراء بيدها اليمنى فسبحان ربِّي الاعلي " انخ ودر لوح در شأن عيد رضوان قوله: " فامر حوريات البقاء بالخروج عن عُرف الحمراء علي هيئة الحوراء والظهور بين الارض والسما علي جمال الابهي ثم اذن لهن بان يدرن كأس الحيوان من كوثر الرحمن واهل الاكوان من كل وضيع وشريف فيا مرحبا هذا عيدالله قد ظهر عن افق القدس بجذب بديع ثم امر الغلمان الذين خلُقوا بانوار السبحان ليخرجن عن الرضوان بطراز الرحمن ويسقين باصابع الياقوت " انخ ودر ضمن رأي نيز شمه اي مذكور است واز نفس سوق عبارات وقرائن موجوده مانند "ان اخرجي من غرفات الكلمات " وغيرها معلوم است كه همه بر نوع تشبيه وتخييل وتأكيذ وتثبيت حقايق تصوير گرديد . حَيَاة حَي - حَيَاة حَيَاة زندگاني . در لوح رئيس است قوله: " قل قد جاء الغلام لحي العالم ويتحد من علي الارض كلها " تا زنده كند كل جهان را. حي زنده ونام حروف حي در اصطلاح بيان بر مؤمنين اولين به اعتبار نفخ حياة جديد روحاني در آنان و هم به اعتبار انطباق عدد ابجدي 18 معروف است ودر ضمن (ح ر ف) ثبت ميباشد . حياء شرم و آزر و نجلت . در كتابي اقدس است : " انا نستحي ان نذكر حكم الغلمان " ودر لوح به اشرف است: " وما استحيوا من الله الذي خلقهم بامر من عنده " حياط باغ كلمة حياط عربي جمع حائط به معني ديوار و در عرف فارسي محوطه خانه و باغ است . و حياط باغ در طهران شهرت خانه اي در محله سر قبر آقا معروف (كه در عصر پهلوي خراب و و باغ فردوس شد) شده بود كه از وقت قرار گرفتن ميرزا نعيم ونير و سينا از سده اصفهان وتأسيس يافتن نخستين مكتب بهائي و رفت و آمدها به نام مذكور اشاره وتسميه يافت و آن اولاً در حدود سال 1306 هـ.ق. وثانياً در حدود سال 1306 و ثالثاً در حدود سال 1315 به واسطه آقا سيد حسن هاشمي زاده شد. حيدر و حيدر علي حيدر عربي از نامهاي شيردرنده و آورده اند كه علي امير المؤمنين به نام حيدر و حيدر لقب مينمود و شيعيان حيدر به افراد و حيدر علي با تركيب به علي را نام رجال كردند و مسميان بدین نام از معاريف مؤمنين اين امر عده كثير در آثار و افواه مذكور و مشهور ميباشند از آن جمله: شيخ حيدر بن شيخ يعقوب اهل ادرنبورك پايتخت قزاقستان متولد در حدود سال 1863 م. و متوفي در عشق آباد به سال 1936 بود و او چون از وطن به طهران رفته چندي در بيمارستان خدمت نمود در آن اثناء به سال 1893 به واسطه دكتور محمد خان تفردي كتاب بهائي ديده ايمان بدین امر آورد و چند سال در مدرسه تربيت بهائي معلم شد و شيخ محمد علي قائيني وي را به عشق آباد برده در مدرسه بهائي آنجا معلم عربي كرد و سالها به اين خدمت اشتغال داشت و تمام

مدت اقامتش در عشق آباد الی آخر الحیات سی سال شد و درمرقومات و آثار مرکز عهد و میثاق مذکور است . دشگر: میرزا حیدر علی اردستانی از بقية السیف قلعة طبرسي مازندران که در تاریخ ظهور الحق به تفصیل وصف شد و نامه ای از میرزا یحیی ازل خطاب به وی در ضمن شرح احوال او ثبت است. دیگر: حاجیمیرزا حیدر علی اصفهانی که به محضر ابهی در ادرنه تشرّف یافت و مأمور اقامت اسلامبول گردید و چهارده ماه در آنجا زیسته واسطه ارسال مراسلات وهم خرید اشیاء برای بهائیان مسافربود و تا آخر سنین ابهی همی تبلیغ نمود و نوبتی قصد فداکاری داشت . در لوحی است قوله: " در ذکر جناب حیدر قبل علی علیه بهاء الله قد قبلناه فضلاً من لدنا واقصناه قیص الفضل والعناية الذي استضاء به الجنان کلها ان ربک هو الغفور الرحیم ولكن این مقام ختم شد به او ومن یرتکب بعده ما ارتکب لا یدکره الله انه هوا لحاکم علی ما یرید اینگونه امور فی الحقیقة مرضی نبوده و نیست و همچنین عدّه معدودات از قبل به دست خود جان در سبیل محبوب امکان ایثار نمودند و مقامات هریک در الواح نازل شده طوبی لسلطان الشهداء (سید اسمعیل ذبیح زواره ای) الذي فدا نفسه فی العراق والامثاله فی دیار اخري ؟ قد ظهر فی هذا الظهور ما ظهر من قبل ان ربک هو الجذاب المحرک ؟ المقدر الفیاض العلیم الحکیم ولكن بعد از شهادت نخل الشهداء الذي سمی بالبدیع فی ملکوت الاسماء کلّ بحفظ نفس خود مأمورند که شاید خدمتی از نفوس در ارض ظاهر شود هذا ما اردناه لهم لیس لاحد ان يتجاوز عن حدود ربه ان اوامر الناس بما جری من القلم الاعلی فی هذا المقام لیعرفن و یكونن من العاملين " و او در یزد خبر صعود ابهی را شنید و نسخه ای از خطاب عمومی کثیر النسخ منتشر از غصن اعظم را قوله: ان النیر الاعظم " الخ را در یزد خواند و طبق اجازه ای که از قبل داشت تا بیروت رفت که به عکا برسد ولی دستور کتبی آمد که بهر تثبیت مقام مرکز عهد و میثاق در ایران سفر کند لذا به تبریز رفت و آقا محمد مصطفی بغدادی یک سال بعد از صعود تفصیل اوضاع داخلیه را برایش گفت و در حالی که آقا سید اسدالله سدهی اصفهانی با او همراه بود به عکا رفته مدت هفت ماه بماند و از آن پس به نوع پیش اسفار تبلیغیه در ایران و قفقاز و ترکستان روس و غیرها کرد و در یکی از اسفارش به سال 1316 هنگامی که از باکو به ایران میرفت ملاها خواستند تعرض کنند و تفصیل تمام احوالش تا وفاتش به حیفا در تاریخ ظهور الحق مسطور میباشد و در ضمن نام جمال هم ذکر کرد از اوست. حیفا کلمة عربی به معنی ستم و جور و کاست .. و در عرف شایع فارسی به معنی دریغ و افسوس . در لوح به نصیر است قوله: " باری بیان را در این مقام منصرف نمودیم چه که حیفا است قلم تقدیر به این اذکار تحریر نماید . و در لوح اتحاد قوله: " حیفا است این ایام نفسی به شئون ارضیه ناظر باشد " حیفا شهر مهم معروف فلسطین و مرکز مجلل معظم امر بهائی که در ضمن نام فلسطین و کرمل و غیرها نیز مذکور است و غصن اعظم عبدالبهاء پس از ختام

كار سلطان عبد الحميد وانقراض دولت عثمانيان به آنجا ورود فرموده مقرر قرار دادند كه اليوم مركز عالم بهائي ميباشد وچنانچه ضمن نام مصر ثبت است بعد از سفر اروپ و آمريك در 7 محرم 1332 هـ.ق. مطابق ديسمبر 1913 با همرفانش ميرزا جلال وميرزا ؟ ؟ ؟ احمد سهراب وخسرو وارد شدندوخانه مسكونه شان را مادام جكسن آمريكائي كه در سال 1318 به اتفاق ست هرست ودكتور گتسينگر به زيارت حيفا رسيد خريداري كرده تقديم داشت وبالاخره صعود ايشان از اين جهان در آنجا واقع شد وتلگراف ورقة عليا براي بهائيان اين عبارت بود: " قد صعد حضرة عبدالبهاء الي الملكوت الابهي " شب دوشنبه ساعت يك ونيم بامداد 28 نوامبر 1921 صعود واقع گرديد ومقرر استقرار جسد منور جنب رمس مطهر نقطه در مقام اعلي به دامنه كوه كرمل باشد سواد دعوتنامه مطبوعه : "هوالحي الباقي اسرة حضرة عبدالبهاء عباس خاصةً والبهائيون كافةً ينعونه اليكم وقد انتقل البارحة ويشيع غداً الساعة التاسعة قبل الظهر من منزله الي داره طريق جبل الكرمل حيفا 28 تشرين الثاني سنة 1921 " نقل از عبدالبهاء والبهائية از صاحب مجله زهرة الجميل: "في الساعة الواحدة والنصف من ليلة 27- 28 من شهر تشرين الثاني ختمت حياة حضرة عبدالبهاء عباس رأس الديانة البهائية المعروفة وما انتشر خبر انتقاله حتي تحركت اسلاك البرق وطيرت منعاه الي سائر اقطار العالم ووزعت النشرة الآتية بين الاهلين في حيفا وعكا وسائر فلسطين (اسرة حضرة عبدالبهاء خاصةً والبهائيون كافةً ينعونه اليكم وقد انتقل البارحة ويشيع غداً الساعة التاسعة قبل الظهر من منزله الي داره علي طريق جبل الكرمل) فكان لهذا الخبر رنة حزن و اسي ووقع منعاه علي قلوب مشايخه وعارفيه وقوع الصاعقة فهطلوا الدموع لفراقه و ما علت شمس الثلاثاء في التاسع والعشرين من الشهر حتي توافد القوم و حداناً وزرا قات الي داره ولما آزف الموعد المضروب سارة الجنازة بمركب مهيب جليل يمشي فيه حاكم المدينة و حاكم القدس الشريف وباقي رجال الحكومة ومثّلوا الدول والرؤساء الروحانيون وموظفوا لدوائر الرسمية والوجهاء والاهالي علي اختلاف مللهم وطبقاتهم وفي مقدمتهم نخامة المندوب سامي البريطاني في فلسطين السرهبر صموئيل و كان النعش محمولاً علي الاكف الي ان وصل الموكب الي المدفن في الجبل الكرمل فوضع علي طاولة في وسط ساحة كبيرة وابري الشعراء والادباء يعزّون البهائيين خصوصاً والشرق عموماً وهو من اعظم رجاله علي فراقه ومعددين مناقبه ومبراته و كان من جمعة المتكلمين حضرة مفتي حيفا الشيخ محمد مراد وحضرة رئيس روجي طائفة الروم الكاثوليك الخوري باسيلوس قسيس ؟ وحضرة الخطيب الشهير الشيخ اسعد الشقيري وحضرة الشيخ يونس الخطيب وحضرات الادباء السادة عبد الله مخلص ووديع البستاني ويوسف الخطيب و ابراهيم نصار وبيزاكلو وقد تسابق المصورون الي اخذ رسم الجنازة باشكال مختلفة اما الجرائد والمجلات المحلية فقد وفتة حقه فخصمت جريدة الالكرمل مقالاتها الرئيسية في عديد لتعداد مناقبه ومبراته و نعته جرائد النفير والطلبل والسلام

باعدادها واصدرت الاولي منها عدداً ممتازاً ضامن جميع ما قيل وخصّصت مجلّة زهرة الجميل
 قسماً منها لنشر ترجمة حياته وتاريخ ديانتته ومجمل تعاليمها لمحّة في تاريخ البهائية في سنة 1844 ظهر في بلاد
 الفرس شاب ... الي ... وقد نقلت رفاتته في اواخر سنة 1908 الي حيفا حيث رفع له مقام اعلي جبل
 الكرمل يزوره في جميع مشاييعه فقام بعده رجل الي ... نفتته الي بغداد سنة 1852 ...
 الي وبعد ذلك اتى به مشقياً الي عكاء سنة 1868 وفي سنة 1892 استأثرته الرّحمة الربّانية في
 داره الكائنة في وسط بستان كبير كان قد سمع له بتشيدتها خارج سورعكاء والمعروفة بالبهجة ودفن فيها
 فاصبحت مزاراً يؤمّه مشاييعه للتبرّك به ... الي ... عبدالبهاء ولد في طهران سنة 1844 في نفس اليوم
 الذي ابتداء فيه الباب بدعوته ونشر مبادئه وفي سنة 1902 اطلق جناخه من الاسر باعلان
 الدستورالعثماني فحاء الي حيفا وجعل فيها مركزه وفي سنة 1911 جال جولة الشّهيرة بين عواصم اوروبا
 وفي سنة 1912 م الديار الامريكيه وكان مدّة الحرب في حيفا مراعي الجانب من عمّال تركيا ولما كان
 الاحتلال البريطاني في 23 ايلول من سنة 1918 جعل قائد الجيوش المحتله اولّ زيارته له وقد
 اوصي بذلك ثمّ ارسل اليه جلالة ملك الانكليز وسام العضوية في الامپراطوريه من درجة الفارس ثمّ
 انتقل الي رحمة الله في ليلة 27- 18 من تشرين الثاني "

سوادبعضي تلگرافات ازوزارت خارجه درلندن به مندوب سامي

در فلسطين : به تاريخ اولّ ديسمبر سنه 1921 نمرة 365 " باسف عظيم خبر انتقال سر عبدالبهاء را

تلقّي نمودم خواهش دارم كه از قبل حكومت جلالت پادشاه برطانيا تعزیه مناسب به طائفة بهائيه

ابلاغ داريد " (امضاء تشرشل) مندوب سامي فلسطين از قدس به تاريخ 30 نوفمبر 1921 " جنرال

كانگريو رجا دارد كه شما نهايت تأسف اورا به عائلهء سر عباس البهائي مغفور ابلاغ دلريد . (امضاء

مستشارملكي) " مندوب سامي فلسطين از مصر به تاريخ 29 نومبر 1921 خواهش دارم كه

مشاركت خالصانه مرا به اقرباي مغفور سيد عبد البهء عباس وطائفة بهائيه درين فقدان مرشد

محترمشان ابلاغ داريد (امضاء النبي) نقل ملخص از نفيير " حيفا الثلثا" في 1 كانون ثاني (نيابر) سنه

1922 يوم الاربعين لانتقال عبدالبهاء عباس يوم الجمعة في 6 الجاري صادف يوم الاربعين لانتقال رجل

الانسانية والعلم والحنان عبدالبهاء عباس في الساعة الواحدة بعدالظهر توافد علي بيت الفقيد اهالي حيفا

وعكاء والبلاد المجاورة في مقدمتهم حاكم المقاطعة وكبار و موظفي الحكومة وادوائر وقناصل الدول

الاجنبية والرؤساء الروحيين وكلّ من له مكانة عند قومه من عالم و شاعر و ومشرع ومدير علي

اختلاف العناصر والملل والنحل حتي كان الاجتماع حافلاً مهيّباً لم يسبق في حيفا بل في اي بلدة كانت

من بلادنا الشّرقيه كان صادف مثله قط وبعدمناولة طعام الغداء الذي كان مانعاً منتهي الذوق والترتيب

وكان عددالذين ضمّتهم الموائد يزيد عن 600 شخصاً كلوا عموماً من انخر الاطعمة والذها اجتمع الجمهور في

قاعة فسيحة نصب في صدرها منبر يعلوه رسم الفقيده وفي الساعة الثانية تماماً اعتلي المنبر حضرة السري الفاضل عبد الله افندي مخلص وافت الحلقة قائلاً لقد غشينا هذه الدار التي كانت ؟ الفضلاء ومصدر الفضائل اكثر من هذه " الخ بعد از او پانزده خطيب وشاعر خطابه وقصيده خواندند كه از آن جمله حاكم حيفا كه از خود واز مندوب سامي فلسطين ؟ مدتي به انگليسي ادا كرد ونيز مفتي به عربي وپانزدهم حسين روجي از جانب مقام ولي امرالله شوقي رباني كلمه ختام را ادا كرد وخطابه وقصيده عربيه ادا نمود و محض ارائه نمونه يكي از آن خطابه ها نقل از جريده نفيير چنين بود : " قال حضرة الكاتب محمود افندي جال ايها السادة كلّم تعلمون ما كان اليه فقيدنا الاعظم من طهارة الاخلاق والصفات الكمالية وحسن السيرة التي قل ان يضارعه بها مضارع الا وهو السيد عبدالبهاء عباس اعلي الله منزلته في فراديس الجنان لانه قد عاش بينكم نصف قرن وهي مدة كافية لحسن الاختيار بما ان لي معه صداقة صميمية قديمة يمتدّ زمنها اكثر من ثلاثين سنة ازيد ان اذ كرعه جملة صالحة في هذا المحفل المهيب عي سبيل التذكار والتأسي فاقول كانت صفات فقيدنا الكمالية اكثر من ان تحصي واوفر من ان تستضي كيف لا وقد كان شمس عصره ووحيد دهره فضله ظاهر و احسانه متظاهر لا يتغالي بنفسه ولا يتعالي علي ابناء جنسه ؟ انسه كان يستدل باسارير الوجوه علي اسرار القلوب يري باول راية آخر الامور ويهتك عن مبهماتا ظلم الستور ويستنبط دفائن القلوب ويستخرج ودائع الغيوب وكان بماله متبرئ وعن مال غيره وري وكانت يده فوق جف الفقراء وتحت شفاه الاغنيا واعترف الاعداء بفضله واعترف الاولياء من بحره ومما يذكره بمزيد الفخر انه كان اوفي من السمائل وبيان ذلك انه مدة ثلاثين سنة تريباً بعد الي عكا احد اشراف صنعاء اليمن واسمه عبدالله پاشا اليمني وبعد مدة مرض ولما يئس من حياته استدعي اليه السيد عباس افندي وسلّمه مبلغاً جسيماً من النقود قدره سبعين الف قرش ان اهل من مرضه واوصاه بانه ان يرد اليه وان هومات لينفق منه خمسة آلاف قرش علي تجهيزه ودفنه ويرسل الباقي الي ابنته خارج صنعاء اليمن وذكر له اسمها ومحل اقامتها ولم يكن له وارث غيرها فما كان من السيد عباس افندي الا انه امتنع من تسلّم ذلك المبلغ بصورة سيرته كما احب صاحبه يخرج من عنده ثم عاد اليه فوراً ومعه وشاهدان وتسلّم المبلغ بحضورهما وحرره سنداً علي نفسه واشهد علي ذلك وبعدها توفي صاحب تلك الامانة فجهزه فقيدنا المحسن الكبير ودفنه وانفق عليه من ماله الخاص مبلغاً اكثر مما اوصي به وايضاً كان لمتوفي عند الحكومة عشرة آلاف قرش معاشه شهرين فقبضها السيد عباس افندي بعد مشقة عظيمة واضافها علي تلك الامانة فبلغت ثمانين الفاً وارسلها جميعاً الي ابنة المتوفي مع رسول مخصوص استأجره من ماله الخاص بمائتين وخمسين ليره عثمانية ذهباً فاوصلها الرسول الي صاحبته بعد مشقة كبيرة ثم عاد الي عكا وسلّم فقيدنا شهادة من المحكمة الشرعية صنعاء اليمن ومضبطة من مجلسي ادارتها وبلديتها ناطقة بوصول ذلك المبلغ الي وارثه الشرعي وهذه من بعض صفات فقيدنا ذلك المحسن الكبير والوفي الذي

ليس له نظير فلا بدع اذا قلنا اوفي من السموييل ومن جملة صفاته الكمالية واخلاقي الارضيه انه كان يحسن لمن اساء اليه وهم كثيرون ومن جملتهم احد كبارمأموري حكومة عكا قديماً فإنه كان يسيئني الي فقيدنا كل الاسائة ظلماً وعدواناً وكان يحسن اليه كل الاحسان لا طمعاً بخيره ولا خوفاً من شره بل مجارة لخلقه العظيم وطبعه الكريم وبعد مدة عزل ذلك المأمور من وظيفته وخرج من عكا وهو في حالة يرثي لها لا يملك قوت يومه فضلاً عن ان يصحب معه عياله فما كان من جملة اخلاق فقيدنا ذلك المحسن الكبير الا انه اعطاه من التقود كفاية وصارينفق علي عياله مدة طويلة واخيراً ارسلهم الي الآستانه علي نفقة مرفهين معززين مكرمين وله حسنات كثيرة امثال هذه وما فقيدنا الا حسنه من حسنات والده بهاء الله تغمدهما الله برحمته واعلي منزلتهما في عليين هذا وقد تافت نفوس الفضلاء للاطلاع علي تعاليم الطريقة البهائية التي انتشرت في مشارق الارض ومغارها بسرعة انتشار النور في الآفاق وصار عددالداخلين فيها يعد بالملائين وهم في بلادفارس وفي الهند والصين وليابان والمصر وسوريا واروپا وامريكا وغيرها وما سبب ذلك الا موافقتها للعقل والنفس والذوق السليم اشرحها لكم هنا شرحاً وجيزاً وهي تختصر اثنتي عشر مادة .

الاول : وحدة الجنس البشري قال الله تعالي يا ايها الناس انا خلقناكم من ذكر وانثي وجعلناكم شعوباً وقبائل لتعارفوا ان اكرمكم عندالله اتقيكم وهي واضحة لمن يتعصب للجنسيات والقوميات وغيرها الحديث الشريف ليس لعربي علي اعجمي فضل الا بالتقوي. الثانية : التحري عن الحقيقة قال الله في وصف المؤمنين فاولئك تحرر وارشد اوفي الحديث الشريف الحكمة ضالة المؤمن حيث وجدها التقطها وايضاً اطلبوا العلم ولو بالصين الثالثة : لاديان كلها اساس واحد وهو الاستدلال علي الخالق عز وجل وتقيم واجبات التعظيم والعبودية له كلها يليق لعظمته وجلاله ان جميع الاديان يقولون ويعترفون بوجوده حتي ان عبدة الاوثان يقولون يقولون ما نعبدهم الا ليقرونا الي الله زلني وقال الله تعالي وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون . الرابعة : الدين سبب الاخاء والاتحاد اي كلدين من الاديان يكون سبباً لاءاء واتحاد ابناؤه وقد ثبت عقلاً ونقلاً ان رابطة الدين اقوي من اللغة ومن سائر الروابط الجنسية والعنصرية وغيرهما مهما احكمت عراها الخامسة : اتفاق الدين مع العقل والعلم بعد ما علم ضرورة وجود الدين لبني البشر حكام روابطالاخاء والاتحاد اشترط بان يكون الدين متفقاً مع العقل والعلم اي العقل السليم والعلم الضحيح والا فليس بدين معقول وهذا مفهوم بالبداهة السادسة : المساوات بين الرجال والنساء اي بالحقوق الانسانية الطبيعية ضمن دائرة الضرع والعقل بحسب استعداد كل من الجنسين بوجب قابلية و فطرته وعدم تجاوز احد الفريقين علي الآخر واساس ذلك احكام روابط المحبة واستدامتها بين الطرفين بالعدل والانصاف . السابعة : ترك التعصبات علي اختلاف انواعها دينية كانت او مدنية او اقتصادية او سياسيه او غير ذلك هذه المادّة فيها نهي عن حميظ الجاهلية قاله تعالي ولا تجادلوا اهل الكتاب الا بالتي هي احسن ال الذين ظلموا منهم وقوله :آمنّا بالذي انزل الينا وانزل اليكم والهنّا وآلهكم واحدٌ ونحن له

مسلمون وقال تعالى "يا ايها الذين آمنوا عليكم انفسكم لا يضركم من ضلّ اذا اهديتُمْ" اي علي الانسان ان يسعى لاصلاح نفسه أولاً فاذا صار اهلاً لان يصلح غيره فليكن ذلك بالحكمة والموعظة الحسنة مجردا عن التعصب صال تعالى كلّ يعمل عل يشاكلته فربكم اعلم بمن اهدي سبيلاً وقال تعالى فان تنازعتم في شئي فردوه الي الله والرسول اي فارجعوا به الي حكم الله وحكم رسوله.

الثامنة : ايجاد السلم العالم والمراد بذلك ان يكون السعي بجدّ واجتهاد بوصول العالم باسره الي السلم العام وقد ورد في القرآن الكريم يا ايها الذين آمنوا ادخلوا في السلم كافةً وهذا متوقّف علي طهارة الاخلاق واجراء العدل بين البشر وازالة سوز التفاهم من بينهم ونشر اروح اطاهرة بين العموم وادخال لرافة الي قلوبهم ولا يصل ذلك الا باصلاح طرق التعليم والتهديب والوعظ و الا رشاد الصحيح بكلّ اخلاص والتعاون المادي والادبي وقد امرنا الله بهذا بقوله اله تعالى وتعاونوا علي البرّ واتقوا ولا تعاونوا علي الاثم والعدوان ومعصية الرسول وايضاً ولا تعتدوا انّ الله لا يحبّ المعتدين وايضاً وان تعفوا هو اقرب للتقوي والواردنا ان نستقصي جميع الآيات التي تحثّ البشر للسعي وراء السلم العالم لطلال بنا المجال . التاسعة :

التهديب العالم اي تعميم التربية والتهديب لمحو الجهل والتعصبات الا نفة الذّكر وليعلم الانسان ماله وما عليه وذلك لانّ الادب وسيلة الي كلّ فضيلة وذريعة الي خير شريعة و معلوم بالبداهة انّ هذه المادة مقدّمة علي التي قبلها لانّ السلم العالم لا يحصل الا بعد التهديب العالم وفيها حيث علي التهديب والتعليم معاً ولانّ التهديب الصحيح لا يحصل الا بالعلم الصحيح قل تعالى هل يستوي الاعمي والبصيرام هل تستوي الظلمات والنور هل يستوي الاحياء والاموات ونتيجة هذا انّما هو الحصول الي حسن الخلق لانّ الله تعالى قد مدح رسوله الكريم بقوله تعالى و انك لعلي خلق عظيم ولو كان يوجد مدح ابلغ من حسن الخلق لمدح الله به رسوله وقد ورد في الحديث الشريف البرحسن الخلق . العاشرة : ترتيب اي تحليل المسائل الاقتصادية اي تقديم الاهمّ علي المهمّ مع مراعاة الحالة الاقتصادية العمومية بمعنى الاحتكار وحفظ حقوق العمّال وعدم بخسر الناس اشياهم واعطاء كلّ ذي حقّ حقه ونحو ذلك وهذا المعني مشار عليه بعدة آيات قرآنية منها قوله تعالى ولا تبخسوا الناس اشياهم ومنها : ويل للمطففين الذين اذا اكثلوا اعلي الناس يستوفون واذا كالوهم او وزنوهم يخسرون ومنها : امشوا في مناكبها ومنها : ولا تنس نصيبك من الدنيا ومنها : " ولا تجعل يدك مغلولة الي عنقك ولا تبسطها كلّ البسط فتقعد ملوماً محسوراً ومنها : " ولا تبذر تبذيراً انّ المبذرين كانوا اخوان الشياطين وكان الشياطين لربه كفوراً ومنها : " واتوا كلّ ذي حقّ حقه والمساكين وابن السبيل منها : " لا تظلمون ولا ؟ . ويوجد آيات كثيرة في هذا المعني وقد اشار عليه الحديث الشريف بقوله : لا مال من اقتصدوا وبقوله : التدبير نصف المعيشة واحاديث كثيرة في هذا المعني ومحسّنات هذه المادة واضحة لا تحتاج الي برهان . الحادية عشر : ايجاد لغة عمومية للتفاهم يقوم مقام اللغات الكثيرة المنتشرة وهذا لموضوع يفكر فيه جميع فلاسفة العالم قديماً وحديثاً لشدة الحاجة اليه وقل من جدّ في امري وله -

واستعمل الصبر الآ فاز بالظفر ولكن الامور مرهونة باوقاتهما. الثانية عشرة : ايجاد محكمة دوليه وهذه المادّة الاخيره ضرورية للعالم الانساني كالتي قلبها لانه من وجدت محكمة دوليه عليا اي متشكّلة من رعايا جميع الدول العظمي والامم الراقية الملل المختلفه بانتخابات قانونية كالمجالس النيابيه واطلقت لها الحرّيتها السياسيّة العالمية فانها سيضطرّ الي وضع قانون عام وتوحيد النظام و لا يتيسر لها ذلك الا باتّباع سنن العدل المبنية في الاوامر الالهيه والشرايع السماوية المتكفّلة بخير البشر عاجلاً وآجلاً دنيا وآخري " الي آخر الخطابه ايضاً نفيّر ثلثاء 2 كانون ثاني حفلة تايينية عبدالبهاء عبّاس وزعت اسرة عبدالبهاء عبّاس النشرة التالية لاقامة حفلة تايينية للزعيم الفقيد ولاريب في انها ستكون شائعة لما كان للمحتفل به من المنزلة في نفوس عارفيه وهي في يوم الجمعة الواقع في 6 كانون ثاني 1922 ايضاً اليوم الاربعون لانتقال مولانا عبدالبهاء عبّاس الي الرفيق الاعلي تقام حفلة تذكارية في بيته الشريف في حيفا ادوم من الساعة 11 ونصف قبل الظهر الي الساعة 5 بعد الظهر الغذاء الساعة 1 بعد الظهر الحفلة من الساعة 2 الي 5 بعد الظهر وحيث انه لم ينتدب خطباء مخصوصون فرجائونا ممن يريد التكلّم ان يتكرّم باعلامنا قبل ميعاد حفلة بيومين علي الاقل لنمكن من اعداد البرنا ؟ ورجائونا قبول عذرة الدعوة الخصوصية للغذاء وحضور الحفلة والسلام " قدوم حفيد عبدالبهاء قدم مساء الخميس حضرة السيد شوقي هادي حفيد المرحوم عبدالبهاء عبّاس عائداً من لندن وقد استقبله علي المحطّة الفيف من كبار البهائيين والذي علمناه ان هذا الشاب ذهب الي تلك الديار لاكمال دروسه في كليّة اكسفورد ترحب به حيطة احاطة مصدر به معني دور كردن . در لوح رئيس است : " كذلك احاط بكم فضل ربكم " محيط اسم فاعل به معني احاطه كنده . قوله : " انه علي كل شيئي محيط " و تفصيل احوال ميرزا محيط كرمانى در تاريخ ظهور الحق به تفصيل است وذكري درذيل نام بغداد ميباشد . مُحاط اسم مفعول به معني احاطه شده . در لوحى است قوله: " اذا كان بيت المحبوب مُحاطاً بجنود البغي والفحشاء " كه مراد احاطه جنود عثمانيه دور بيتايشان در ادرنه ميباشد . حيوان به معني زندگاني . در كتاب اقدس است قوله: " انه لروح الحيوان " به معني جاندار غير آدمي . " فاعلموا ان مطالع الحرّية ومظاهرها هي الحيوان "

حرف - خ

خ

خ خاء وارض خاء درالواح وآثارين امر رمز ازخراسان ميباشد چنانچه در توقيعي ضمن نام يحيي ثبت است ودر ضمن حرف ت تيز اشاره اي ميباشد ودر لوحى است قوله: " طوبى لاهل خاء الذين هم سمعوا النداء واجابوا ربهم الناطق العليم اهل آن ديار را مكرّر ذكر نموده ايم تا كل را مشتعل فرمايد اشتعالي كه اهل عالم به حرارت محبة الله فائز شوند يكي ازاهل خاء مسمي به محمد تلقاء

عرش حاضر " الخ وقوله :

" يا جمال انا نذكر اهل الخاء الذين نبذوا الوري واقبلوا الي الافق العلي " الخ وقوله : " قلم اعلي در سخن عكاء به احبائي ارض خاء توجه نموده " الخ وشمه اي نیز درذیل زیارت ثبت است و نیز: خ رمز از خوسف است که درذیل آن نام ثبت میشباشد . و در آغاز ظهور این امر از علماء شیخیه که در مشهد خراسان محلّ تجّه بودند ملاّ عبدالحالو در تیویعات مذکور است و او نزد شیخ احساسی تلهّد کرد و بعد از اقامت سنینی به یزد مشهد آمده اقامت نمود و در توحید خانه تدریس و وعظ پیا کرد و در مسائل شیخ با دیگر علماء مناظره ها داشت و صاحب تألیفات بود و به سال 1268 در مشهد در گذشت . دیگر حاجی سید محمد بن حیجی سید حسن از تلامیذ شیخ وسید بود . و حاجی میرزا عبدالله نائب الصدّر تولیت آستان رضوی و مدرّس آستان مبارک بود که به سال 1239 در گذشت و پسرانش میرزا حسن و میرزا محمد تقی به تدریس قرار داشتند . و نیز : حاجی سید محمد قصیر مجتهد صاحب تألیفات و کسی که حکم جهاد با خان خیوه داد و در سال 1255 در گذشت و برادر کهنرش حاجی میرزا حسن تا سال 1278 حیات داشته آن سال در گذشت . و دیگر از ملاهای معروف در آن هنگام . حاجی میرزا اسمعیل امام جمعه و محمد حسین و میرزا محمد از سادات رضوی و حاجی میرزا مهدی و حاجی میرزا هدایت و میرزا محمد تقی و محمد تقی و میرزا نصر الله بودند .

خاتم خاتم به کسرتاء اسم فاعل به معنی پایان دهنده وخاتم وخاتم به کسرتاء و به فتح تاء و نیز ختم و خاتام آنچه که با آن مهر نهند و نیز زیب انگشت که انگشتر حلقه و نگین دار میباشد . و آیه قرآنیة : " وما كان محمد ابا احدٍ من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبیین " را که در جواب اعتراض ناس بر اقتران آن حضرت با زینب بنت عمّة خود و زوجه متروکه پسر خوانده اش زید صدور یافت و در بیان ترفیع شأن ایشان در مابین انبیاء میباشد به کسرتاء خاتم وهم به فتح آن قرائت کردند مخصوصاً عاصم از قرآء سبعة به فتح تاء خواند . در کشکول شیخ بهائی است : " لفظ خاتم في قول نبينا صلی الله علیه وسلم خاتم الانبياء يجوز فيه بفتح التاء وكسرها والفتح بمعنى الزينة مأخوذ من الختم الذي هو زينة للملابسة وبالكسر اسم فاعل بمعنى الآخر ذكر ذلك الكفعمي في حواشي المصباح " و در خزائن نراقی است : " قال الكفعمي في حاشية مصباحه خاتم النبیین با لكسر والفتح وروي بهما ومعناه بالكسر آخر النبیین اخذ ذلك من كون الخاتم زينة لليد " و در مجمع البحرین است : " الخاتم بفتح التاء وكسرها اشهر كما نصّ عليه البعض واحد الخواتيم وهي حلقة ذات فصّ من غيرها فان لم يكن لها فصّ فهي فتحة بالفاء واء الخاء المعجمة كقبضته و محمد خاتم النبیین يجوز فيه فتح التاء وكسرها فالفتح بمعنى الزينة مأخوذ من الخاتم الذي هو زينة للملابسة وبالكسر اسم فاعل بمعنى الآخر " و به نوع کلی با قطع نظر از این که آیه مذکوره به ترفیع مقام پیمبر از توده بشر و از حدّ والدیت نسبت با نام بلکه

انحراف در سلک نبیین به نوعی ممتاز میباشد و توجّهی به موضوع پایان نبوّت نیست و اگر چنین منظوری مخالف ظواهر عقلیه و مداخل در ارادات و سنن الیه بود حسب معقول و مرسوم بایستی مؤکد و مکرّر تثبیت گردد در حالی که در هیچ محلی از قرآن ادنی اشاره ای به چنین معنی نشده بلکه بالعکس در موارد کثیره معنی مقام رسالت و نبوّت را بیان کرده که کیفیت استحقاق این نعمت را شمرده باب فیض را مفتوح مینمایاند و خدای را فعال ما یشاء میستاید و این روش وسیع روحانی ممتاز قرآن است که لسان الغیب اسرار گوی شهر گفته: فیض روح القدس اربازمدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد و در محلی که میفرماید: "وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل" کاملاً این معنی را واضح میسازد و لا اقل این آیه ذو الاحتمالین است و قاطع در مدّعائی که میگویند نیست. و اما روایات منقوله و یا اجماع امت بلکه ادّعاء ضرورت که به آن استناد مینمایند انصافاً کافی در اثبات چنین مدّعای اعتقادی اصلی مهمی که بایستی در نصّ کتاب مصرّح باشد نیست و اغلب امام اهل ادیان در حقّ آئین خود به همین سیاق مدّعی هستند و مع کلّ ذلک اگر یک کلام معتمد السند ظاهر الدلالة از پیمبر راجع به چنین موضوع در دست میبود ممکن بود محض تطبیق با حکم عقلی بر مصلحت و علّت غائی جلوگیری از انبیاء کذب طبق تاریخ اسلامی امثال مسیله و یا ترفع سطح علم و افکار بشر و عدم اختصاص رؤیا و پیشگویی به اشخاص مخصوص حمل نمود چنان که این دو حکمت در بعضی از کتب مقدّسه بنی اسرائیل که مقدّم در اعتقاد به ختم نبوّتند مصرّح میباشد. در کتاب ذکریاء نبی اصحاب 13 است: "في ذلك اليوم يكون ينبوع مفتوحاً لبیت داود و لساکن اوشلیم للخاطیئة و النجاة و يكون في ذلك اليوم يقول ربّ الجنود اني اقطع اسماء الاصنام من الارض فلا یدر بعد وازیل الانبیاء" ایضاً "والروح النجسر من الارض و يكون اذ اتبّاء اخذ بعد ان اباه و امه و والديه یقولان له لا تعیش لانک تظلمت بالكذب باسم الربّ فیطعنه ابوه و امه و والداه عند ما یتبّأ و يكون في ذلك اليوم انّ الانبیاء یخزون کلّ واحد من رؤیاه اذا تنبّأ و لا یلبسون ثوب شعر لاجل الغش بل یقول لست انا نبیاً انا انسان فالخ الارض" الخ و در کتاب یوئیل نبی است: "و يكون بعد ذلك اني اسكب روجي علي كلّ بشر فینبأ بنوكم و بناتکم و یحلم شیوخم احلاماً و یری شبانکم رؤی و علي العبد ایضاً و علي الاماء اسكب روجي في تلك الايام" الخ و شاید نیز اشاره به معنی خاتمیت از ملاکی النبی که حاخامهای بنی اسرائیل در مدینه اورا خاتم الانبیاء از آل ابراهیم شهرت میدادند بوده باشد. و در مقامات بسیار از آثار این امر ذکر خاتم در حق حضرت پیمبر به معنی تجلیلی و یا به معنی ختم اضافی و یا به مراد ختم دوره نبوّت و افتتاح دوره اعلائی از آن که دون مقام غیب الهی و فوق نبوّت است گردید چنانچه در دعای الف از باب اعظم مسطور در ذیل (الف) است قوله: "ولا اعتقد في شأن الا بما نزلت في القرآن علي حبیبك محمد رسول الله و خاتم النبیین" الخ و در لوح به شیخ نجفی است قوله: "حضرت خاتم"

روح ما سواه فداه ومن قبله حضرت روح " الخ ودر مناجاتی است قوله: " فی محکم کتابک الذی نزلت علی نبیک وخاتم اصفیائک " ودر کتاب ایقان است قوله: " همه بنت محمد بن عبدالله خاتم النبیین بودند " الخ ودر ضمن مناجاتی است قوله: وزینته بطراز الختم وانقضت به نفحات الوحي " ودر لوحی است قوله: " فلما ختم النبوة بحبیبه ووعده العباد لقاء یوم القیامة کما انتم فی الکتاب تقرؤن بحیث ما احصینا فی الکتاب امرأً اعظم من ذلک فلما جاء الوعد ومضی الايام وقضی الامر وغتت الروح ونادت الورقاء وجاء الله علی ظلل من الانوار والملائكة كانوا فی حوله علی بوارق النور یرکبون " ودر لوحی دیگر است قوله: " بشارت عظمی که از قلم اعلی جاری ونازل آنکه ولکنه رسول الله و خاتم النبیین به کلمه مبارکه یوم یقوم الناس لرب العالمین منتهی گشت " الخ و خاتمیت اضافیه ونظرهای دیگر در آن کتاب در کتاب ایقان بیان گردید .

و نیز در کتاب اقدس است قوله: " ولا تحسبنّ انا نزلناکم الاحکام بل فتحنا ختم الرحیق المختوم باصابع القدرة والاقتدار " ودر لوح به شیخ نجفی است: " یا شیخ براستی میگویم ختم رحیق مختوم به اسم قیوم برداشته شده خود را محروم منما " اشاره به آیه قرآنیة یسقون من رحیق مختوم ختامه مسکن " ودر لعن نامه باب اعظم بر رؤساء معاندین خود از شیخیه است قوله: وکتابُ ختم فتحوه وما لا یأذن لهم قرءوه " الخ مرادنامه سربسته ایشان است که بدست آورده به غیر اذن گشودند وبانگ وغوغا در افکندند . ودر کتاب اقدس است قوله :

" قد زینت الالواح بطراز ختم فالق الاصباح " مراد آنکه الواح مرسله به خاتمشان مختوم است تا مصون و محفوظ باشد . و شرح سجع خاتمهای ابهی در تاریخ ظهور الحق تفصیل داده شد از آنجمله است: " دلیلی نفسی ویرهانی امری وحجتی جمالی المنیر " وایضاً: " شهد الله لنفسه بنفسه بانّی انا حی فی الافق الابهی واذا ینطق فی هذا الافق فی کلّ شیئی بانّی انا الله لا اله الا انا المقتدر المتعالی المهیمن العزیز البدیع " و نیز سجع های خاتمهای باب اعظم و مرکز عهد اکرم در تاریخ ظهور الحق ثبت شد. و سجع مهر مرکز میثاق که بعد از صعود ابهی بکار میبردند " یا صاحبی السجن " مأخوذ از آیه قرآن در قصه یوصف و اشاره به دو مسجون یعنی پدر والا گر و پسر مهتر بود. ودر سفرنامه امریکا قصه گم شدن خاتم مسطور است و پس از آن به اثر قلم خود به تصریح نام " عباس " یا " عبدالبهاء یا "ع ع" ممضی و مسجل میگردند. خادم عربی اسم فاعل از خدمت است و خادم شهرتانی بسیاری در الواح و آثار مذکور آمدند شهر و اعرف از کل: میرزا آقا جان کاشی که ضمن نام آقا بیان شد و معروف به نام خادم الله نزد بهائیان بود و " خادم 66 " امضاء میکرد چه از بغداد خادم حضور ابهی شد و به عنوان میرزا آقا جان شهرت یافت و کم کم در حسن خط و بلاغت و رشقت انشاء فارسی و عربی و نبوغ عرفانی روحی راه اوج گرفت و کاتب مراسلاتشان گردید و در سنین ادرنه کاتب مخصوص روحانی و عرفانی

گشت و کاتب وحی خواندند چنانچه آثار بسیارش به خطش یا به خطوط مستنسخین دیگر وهم مسوده تند نویسیش وهم به امضایش محافظت کرده موجود است و طرف مراسلات روحانیه و علمیه دیدنیۀ معارف اهل بهاء گردید و امضایش "آقاجان خ ا د م 66" در آخر مراسلات باقی است و به عنوان خادم و خادم الله و عبد حاضر در آثار بسیار مذکور میباشد و برای نمونه از همه آثارش عریضۀ مناجاتی خطاب به ابهی در اوائل اظهار امر عظیم در سنین متوسط ادرنه است که اظهار ایمان خود و دعای در حق دیگران است تا به دست محرّفین بابی منحرف از ایمان نگردند . قوله : " بک یا محبوب فبسبحانک اللهم یا الهی لا ذکرنک حینئذ باسماء احبتک الذین بقیتم فی مدینت (بغداد) ثم ابتلیتم بهجرک و فراقک (مؤمنینی که حضرت بهاء الله در سفر برای اسلامبول همراه نبرده در بغداد برجا گذاشتند) احبّ ان اذکرهم باسمائهم عند طلعت غیب ذاتیتک و جمال سرّ محبوبیتک لیكون ذکرک من ساحتک علیهم بلیغاً و حیّ من جمال محبوبیتک علیهم لی معاً اذا سألتک یا الهی باسمک الامجد الامجد (حاجی عبدالمجید شیراز) ثم باسمک الجواد الجواد (حاجی سید جواد کربلائی) " انخ و بدین وتیره نام چهل واندی را به نوع رمز و ثناء و تجلیل نوشت که از آنجمله است : ثم باسمک الذی جعلته محمداً فی ارض النوراء (میرزا محمد نوری) " و نیز " ثم باسمک الذی جعلته عبدک ثم باسمک الذی عبدک ثم باسمک الذی جعلته رسولک (آقا عبدالرسول قمی) " و در آخر است قوله : " ثم سألتک یا الهی بکلّ کبیر و صغیر فی هذه المدینة ان تؤیّدنی بکرامتهم الی شمس لقائک ثم تؤیّدهم بنفسک الی انوار طلعة بهائک بحيث لا یحتجبون فی هذا الیوم بشیئی عن وجهه ثم اخلصهم یا الهی عن حجاب الوهم و التقلید لیستشرق علیهم شمس جمال احدیتک عن مشرق رحمانیتک ویستظهر علیهم انوار لقاء کینونیتک عن افق ضیاء صمدانیتک ثم احفظهم یا الهی عن فتن هذه السنة الّتی اظهرت فیها جمال محبوبیتک ولم یعرف به احدٌ من خلقک ثم اجعلهم یا الهی ثابتاً فی محبتک بحيث لن یزلّون عن صراطک من کلّ همج رعاع ولن یتحرّکون من اریاح الوهم و الاختلاف ثم اجعلهم یا بهائی فی کلّ شؤنهم بک ولک و منک و الیک راجعون " ایضاً قوله : الهی در این حین که منجذب است روح قلبم بظهورات انوار طلعت مقدّس تو و منصعق است سرّ کینونتم از بدایع اشراقات جمال عزّ محبوبیت تو راجی و آلم بسطان عنایات حضرت بهائیت تو که مشروب فرمائی مرا از نخرهای مکرمت و لطافت خود بذکرا حبّای خود و بچشانی مرا از زلالهای عذب مرحمت خود بجزبم به سوی اولیاء خود " انخ که اظهار نهایت خضوع است نسبت به اولیاء و مقربین بارگاه کبریائی . دیگر نامه ای است از ادرنه خطاب به بایان اعراب عراق قوله : " بک یا مذکور بهاء الله و کبریائه علیکم یا احبّاء الله من الاعراب جمیعاً اشهد بانکم تکنونون اشدّ حباً لله ربکم المنیعاً بحيث یحترق من نار حبکم کلّ الآفاق و توقدون بنار الله الابهی کلّ من فی سطرّات عزّ رفیعاً و لا یختلفکم شیئی بعد محبوبکم و لا

تنتظروا الي احدٍ دون مقصود كم كونوا كجبال القدرة علي ارض الامر قوياً ولا يخمد كم البعد والفرق بل
يشتغلتم ناراً لاشتياق كفار ان نار عشقياً ان يا ملاء الاحباب من الاعراب تالله اني لاشتاق لقاكم بكل
الاشتياق وارجوا وصلكم و قربكم في كل آن وحيناً فوالله كل اسمائكم الحسني محفوظة في لوح صدري
وانظر به في كل حين واقروءه في كل صباح وعشياً ثم اذ كر به عند محبوبي و محبوبكم في نصف الليل وفي
كل بكور واصيلاً وانه هو يذكركم باحسن ذكر من عنده و يثبت اسمائكم في الواح القدس بقلم ياقوت
جلياً فسوف تجدون ارياح الروح عن يمين الرضوان من قيص عز بهيا وتحيون بذلك ارواحك وتسرون
ذواتكم وتقر عيونكم وتفرحون بفرح دائم ازلي ابدى سرمدى صمدية قدميا فلا تنسوا محبوبكم ثم غيبة جماله
لانه ما ينساكم باقل من لحظة ويريد حضوركم لتقاء لقاءه ان تمشون بين يديه بقدم صدق وفياً " انخ و نامه
ديگر از ادرنه به سال 1280 در بشارت و بيان كيفيت ظهور عظيم الهي است قوله: " قد كورت
الانوار ودورت الادوار ثم مضي زمن واعهاد وقرون وسنين الذي لا يحصي عدتهم الا الله رب العالمين
وظهرت فيهم رسل ومظاهر وحقايق و؟ وشموس لا يحيط بعدتهم سوي الله القادر المقتدر العليم و كلهن
ينطقن عن الله و يدعون الخلق الي الله علي قسطاس حق حتي الاكوار بهذا الكور العظيم و ختمت
الادوار بهذا الدور المبين اذ جاء الله بغيب ذاته وكنه بطونه وجمال بهائه وارسل من عنده رسلاً علي العالمين
وانزل من عنده كتب وزبر و بينات و رقاء منيع كلهن يحكين عن غيب جماله وطلعة بهائه بحيث ما
تنطق لسان العز بكلمة وما وضع قلم الامر علي لوح القدس بحرف الا لهذا الجمال الدرّي المشعشع المبين
الذي الي حينئذ قضي من ظهوره عشرين من السنين وما عرفه احد من الاولين والآخرين فلما ما عرفوا
حين ظهوره في يوم الذي قامت قيامة الله بقيام الذكر الاكبر الحكيم وانطوي يوم الامر وعد بلقائه في
التسع ونزل ذلك في كثير من كتابه القديم فلما جاء الله بوعدته و ظهور غيب جماله في التسع (سال
1269 سال اول ورود به بغداد) اذا ما عرفه احد و جر علي وجهه سيوف السموات والارضين
من الذين يعلمون باسمه في كل حين ويحكون في شمس آياته بما تجلت عليهم باقل من رأس شعرة عن
خلف سبعين الف حجاب مبين فلما شهد اعراش الكل وجهه اذا بكى علي جماله ببكاء تنزل اعراش
العظمة في غيب البقاء وتفطر قلب الاعلي في ملكوت البهاء منيع وستر جماله عنهم بكامل الستروخرج
عن بينهم وفر بالعرء و غاب في خلف الجبال (كردستان) علي وحدة عظيم ولم يطلع بجماله احد ولا
يعرفه نفس و كان عن كل الانظار لفي غيبة عظيم الي ان قضي عن خفاء طلعتته عن الذين وعدوا به
اثنين من السنين اذا تحرك ؟ الامر في سر السر بسر الذي كان مستوراً عن انظر المقربين ورجع بعد
ذلك (مراجعت به بغداد) عن غيب العماء بديع امر قديم و كان ان يظهر عليهم جماله تحت
الحجيات ويشرق عليهم الانوار تحت السحاب لعل يستعدون للقاءه بهذا الانوار المشرق الكريم ومرة يظهر
جمالها باهبي الظهور وينادي باعلي النداء في افق الظهور بانني انا الله لا اله الا الله سلطان العالمين ثم

مرّةً يخفي ويستتر في سبعين الف الف حجاب من حجابات امر منيع وكان في غيب الاستار يرسل من نفحات الامر عن سدره عزّ رفيع ويهبّ ارياح الرّوح عن رضوان القرب لعلّ يقومنّ عن مرآة الغفلة ارواح المقدّسين ويحترقون حجابات الوهم حقايق العالمين ولكن لا يعرف بكلّ ذلك احدٌ و كانوا الكلّ في حجابات وهم غليظ الي ان تمّ ميقات الله وجاء وعد الاخري في تسع الثّاني وكملت ميعاد الامر بالثّمانين (1280) اذاً حتم الله بان يظهر جماله في هذه السنّة ولو لم يؤمن به احدٌ من العالمين ويملك بذلك كلّ الوجود من الغيب والشّهود اجمعين فلما ظهر عن وراء السّرادقات وتجلّى علي طلعات باقلّ من رأس شعرة عن انوار وجهه اللّهُ منيع اذاً انصعقنّ الكلّ ورجعن الي الفناء و وقع زلزلة الامر علي اعراش عظيم وبذلك وقعت في الوجود هذه القضية التي انفطرت عنه كلّ العالمين وانت شهدت ورأيت كيف رفع اعلام الانقلاب في ملكوت السّموات والارضين بحيث انقلبتهم كلّ الاشياء وتغيرت كلّ الذّرات ثمّ تبلبل روح القدم في سرادق غيب مكين وما سكن قوائم الوجود في اقلّ من لحظة عن اضطراب قلوب الباكين وانت شهدت ما شهدت حين خروجه عن مدينة العزّ (بغداد) كيف يضجّون وينوحون ويصرخون ويبيكون كلّ صغير و كبير ولكن انه هو يعرف بانّ الذين يدعون حبه ويعاشرّون معه في كلّ حين والذين لم يرتدّ ابصارهم باقلّ من طرفه وينظرون علي جماله ببصر حديد كلّهم يكذبون في انفسهم بغير ان يطّلع به قلوبهم بما غفلوا عن جماله من بعد و كانوا حينئذ لمن الغافلين وانت رأيت ما رأيت كيف فعلوا بعده وتشهد علي ما كانوا حينئذ لمن العاملين الي قوله : في هذه الايام التي اشرفت شمس البهاء في قطب سماء نفسه المتّاع المنيع وانطوي سموات شمس الحقيقة كلّهنّ بلعة من بوارق انوار وجهه المبين وينادي عن تلقاء وجهه ساذج القدم في وسط هذا الهواء الدرّي اللّبيع بان يا شمس الحقيقة في غيب البقاء تالله هذا الوجه القديم انّ هذا عرش الجمال قد ظهر بساذج غيبه المنيع " الخ ايضاً " حبيب روح وجان امر بديع منيع مقدّس اذ كرويان است ومنزه اشارة اين و آن لم يزل اين شمس الهي به اين نحو ظهور اجل عظمي اشراق نفرمودهجانا چه عرض كنم كه چه موجها در قلب اين قلزم منيع به هيجان آمده ملاحظه خواهي فرمود كه چه جواهر محكمه متقنه و چه فلكهاي عظيمه مستحكه و چه سفينه هاي منيعه رفيعه كه بر بخرهاي عظمت سائر گشته اند و به طمطمهاي عزّ جاري گرديده اند و برقه هاي قلزم قدر و لجه هاي يم غيب لنگر زده اند از ارياح فتنه و امتحان اين امر معظم در اين بحر بشكنند و غرق گردند تا كه در اين ميان نجات يابد و از گرداب هلاك به ساحل مقصود رسد..... قسم به ساذج طلعت مباركش كه كلّ اليوم در صعود امرند انشاء الله اميد كه آن حبيب كلّ را به عنايات روح محبوب از هوي هاي وهم و تقليد مقدّس فرموده در معارج قدس ابهي متصاعد فرمائيذ " الخ ايضاً " الله ابهي شمس البهاء قد ظهر او تظّهت عنه جمال الغيب عن مخز السّراو ارفعت بذلك قناع السّتر عن طلعت العماء وبدت وجهه

الاسرار عن سرائر الاسري ثم تشعشت عنه طلعت الكبرياء في غيب البهاء وتظهرت عنه نارالقدس في
سدرة الشجر او تشعشت عنه شمس القدم وتجلين علي افلاك العز والانس والبهاء وظهرت فاران
النار في جبل الطوراوارتفعت بها كل الاعراش ثم امتنعوا واستوي الرحمن علي عرش امر ذو القدر او
تهيجت منه ارياح الروح عن مشرق البقاء و توجت عنه اجار النور و اخرج الدررا و انكانت يا ايها
الخليل قرب بهذا النار و دع روحك فيه لتري فيها جمال الله مظهرا ثم اخذ منه قبساتاً بروحك
واستحرق بها كل الوجود من الغيب والجهرا ثم كل من لا يقرب بهذا النار مستكبراً ويعرض ويفر عنه
كالحمراستنفرا ثم الذين لا يؤمنون بهذا الآيات البديع واذا تتلي عليهم يعبرون وجوههم و يكون
مستخرا ولم يخفض اجناحهم للمؤمنين من الذل و يستكبرون علي الذين فيهم من حب الله اثرا
اولئك ما آمنوا بالله و مظاهره في زمن ولن يؤمنوا حينئذ ولا في يوم الآخر اودلك يوم يأتي من يظهره
الله بحساب النار وحواله ملائكة الامر بقواة عز كبريا و انا كل آمنة به في يوم لقائه و حينئذو بكل ما ينزل
من عنده وآيات وزيرا. ا ن يا اخي الخليل قدسافت من قبل عن بلدك و هاجرت الي الله ربك
المحبوب الخليلالي ان وقعت في مدينة وقعة تشفت سموات والقدرة و تزلزلت اركان عرش
عظيم واضطربت عند كله الارواح في هياكل البقاء ثم تبلبت حقائق المقدسين و بكت جمال الغيب
في سرادق العظمة و وضجت كل الطلعات في سرائر السرمكين وصرخ كل الوجود من الغيب والشهود
وبكتن كل الذرات بدموع حمر مبين فوالله قد جري بحور الدم عن عيون اهل ملاء الاعلي وعن ورائهم
كل الارواح في رفار البقاء وكل الكينونات والذوات من هويت وغيب و قدس وحق قديم فيا
ليت يا اخي كنت حاضراً واشهدت ذلك البلية العظمي و بكيه مع الباكين ثم صرخت مع
المستصرخين و قضي سنة و عشرين يوماً في هذه المصيبة الاعظم الذي قضي كل آن منه سنة وعشرين
الف كورا من الاكوار الله الباقي الازلي الابد السرمد القديم بما لم يسكن نفس الله القديم عن
بكاء الباكين واضطراب المقدسين و ضجيج المقرين وقد احصي الله بغيه كل حين من هذا الاكوار
دهورالاولين والآخرين الي ان نقل روح الرحمن عن مدينة السبحان في رياض السر بعزوشوكة
وجلال وجمال وكبرياء و بهاء وسلطان مبين و بقي في الرضوان اثني عشر ليالي واياماً فيه من الساكنين
وكان ان يحضرون بين يديه في تلك الايام كل الطلعات عن رفار غيب منيع وكل الكينونات
والذوات عن حقائق سر قديم وكل الهياكل والارواح من الانبياء والمرسلين وكل من سكن في المدينة
عن كل صغير و كبير الي ان خرج عن الرضوان بطراز تحيرت عنه عيون ملاء العماء وتولت افئدة
ملاء العالمينوما عرفوهم احد منّا بما حجبنا الاوهام عن جمال قدس منيرحتي انتهي
منازل القدس ومقامات الانس في هذا السفر الاعظم الخليل وورد جمال العز الي ساحل بحر عظيم
(سامسون به ساحل بحر اسود) ونزل في ذلك المقام الاجل الاعزز الرفيع علي شأن ما يبلغ اليه

حقائق البالغين وظهر منه طراز الله في عرش الاعراش كبرياء منيع و توقّف في هذا المقام سبعة ليالي
 وايام عظيم وكان ان يحضر بين يديه في كلّ حين جنود الامر مع ظهورات منيع وانه يظهر جماله في
 كلّ ساعة بطرائز من طرائز الله القديم الي ان حضرسفينة الروح وركب عليه روح الاعظم وحواله ملاء
 المهاجرين وحرك السفينة علي وجه البحر الي ان وصل الي ساحل شهر عظيم الذي اشتهرت اسمه بين
 العالمين (استانبول) ونزل روح الاعظم عن سفينة القدس في غايق عزّ لطيف وسير شطرا البحر الي ان
 نزل علي ارض العماء واستقرّ علي مقام محمود منيع متوجّهاً الي البحر وملقياً علي آيات العزّ بنغمات روح
 خفي الي ان اتوا رفرفاً من قطعة ياقوت لميع واستقرّ عليه شمس القدم .. الي ان نزل في بيت عالي متعالي
 رفيع و كان في ذلك العرش الرفيع والكرسي المنيع بهذا الحزن العظيم في ايام جديد ثمّ بعد ذلك
 تجلّي علي بقعة العماء والسدرة الابهي علي قبة طور منيع في رأس جبل جليل وكان متجلّياً علي هذا
 الجبل في اشهر قدس جميل وكان ان يكشف في سرّ السرباقع السّتر بالاسرار المقنّع والسّطر عن جمال بدع
 مبين ... اذا حرّك خيط الامر في سرّ السري مرّة اخري بصعود روح العزّ عن هواء القرب الي هواء
 بعد منيع كما قضي بمثل ذلك طبقاً بالطّبق علي نقطة الاولي سلطان الاولين والآخرين ومالك
 ملكوت الهويات ومليك لاهوت العماء ات اجمعين فلما اشرق شمس الهويه وغيب الصّمدية في ارض
 منيع وسّمّي بابوشهريين العالمين ويليق بانه يكون سلطان ممالك الوجود من شرق الغيب الي غرب الشهود
 لانه كان اول شهر تجلّي الله عليه وظهر فيه بانوار ذاته القديم فلما ظهر الاشراق عن مشرق القدم من هذا
 النير الاعظم فقد جري القضاء بخروجه عن تلك الارض الي ارض الفاء ساحة عزّ رفيع اذاً ظهر بطراز
 اجلي رغماً لانف الذين هم يريدون ان يطفئوا انوار القديم الي ان ظهر حكم القضاء مرّة اخري بخروج
 غيبه الاعلي وطلبه السلطان بان يلاقوه ويشهدون امره وكانوا في السرّ لمن الماكرين ومكروا ويخدعوا الي
 ان حبسوه في جبل ما سمع اسمه احد ولم يكن مشهوراً بين الناس وجعلوه في هذا الجبل لمن
 الساكنين ؟؟ اشتعلت فاران الحسد في قلوبهم وقضوا بان يسكن في جبل اخري ويقطعون عنه ارجل
 السالكين ... الي ان وقع ما وقع وغفلوا عن ذلك بانه يظهر عن افق الابهي ويقتل الكل ويرفع
 امره ويظهر برهانه ولو يكرهونه كلّ من في العالمين فلما عرج الي غيب العماء رجع باقلّ من طرفة بجمال
 ابهي وظهر بهذا الوجه الدري الاسني باسم بهي منيع فلما يريد ان يظهر هذا الكنز الاعظم المستور الخفي
 اذا قضي عليه بمثل ما قضي له الاولي من قبل كما انه خرج عن ارض الباء الي ارض الفاء وكذلك انه
 خرج عن ارض الطاء الي ارض الباء وكما انه بعد ذلك طلبه السلطان عن ارض الالف وسكنوه
 في جبل الميم ثمّ اخري مرّة بعد اخري عن ذلك المقام وحبسوه في جبل الجيم كذلك بعد ما ارتفع
 امر الله في شطرا العراق فعلي اعلام النفاق ورايات الشقاق وطلبه ملك الذي سمّي بعزيزو كذلك
 اخرجوه عن المدينة وسكنوه خلف القاف في هذا الجبل العظيم الذي لن يصل اليه اطيّار قلوب

المقربين فلما نزل جمال الاعظم في هذا المقام انقطعت عن الوصول الي طرق اهل البقاء وسد المنهج علي حد الذي لا يخرج النفس عن انفس المقدسين وكان ان يسير في مناهج الحزن علي شأن الذي لم يطّلع به الا نفسه المغموم الحزون الي ان قضي ثمانية اياماً علي عدد اسمه المحبوب الابهي اذ انزل المحل كما نزل روح الاعظم في جسم ضيق صغير وورد في محل الذي لن يدخل فيه ذي اضطراب غريب بقوا في هذا المقام خمسة ليالي و اياماً الذي قضي كل آن منه خمسين الف الف دهوراً وسنين ... اذ انزلوا بيتاً اهل سرادق الرفعة وجلس علي محفل الانس سلطان العزّ بذلّ عظيم وكانوا في هذا المقرّ ليالي و اياماً ما كانوا فيه آمنين الي عن شدة الاضطراب وضيق المكان شهدوا بيتاً اخري لعل يكون في لمن المسترحين وكان ذلك اشد من الاولي والاخري من ضيق و برد ... فهاجر بنفسه المنيع كما قضي ذكره من قبل و مضي عن ميقاته اربعة اشهر (در اسلامبول) و بذلك نضجت بنية الوجود وقابل الامكان بان ينفخ فيه حينئذ روحاً من رائحة الله العزيز المنيع فلما استقرّ جمال الغيب بذاته علي نقطة الحزن (ادرنه) بما احاطته بحور البلايا من هياكل امر بديع اذ انطق بكلمة في سرّ سرّه تحت لسان قلبه ونفخ بهذه الكلمة روح في نفس الامر وظهر الامر بالامر واقام الامر علي مقامه وكان الامر عن كل هذا المقامات لفي غفلة مبين وكان مستوراً في سرّ الغيب وقضي من نفخ الروح في هيكل الامر ثلاثة اشهر معزّزات من شهور الله الجميل البديع فلما تمّ اربع الاولي و كل ثلاث الاخري و انشأ خلق البديع فتبارك الله احسن الخالقين الي ان وصلت الايام بيوم الذي ظهر بمثل تلك اليوم ذات العلي المتعالي الاعلي القديم وكان ذلك في شهر الله الذي سمّي بجمادي اذ اتمّ لما اراد ان يظهر طلعة لاولي جمال الاخري ويكشف نقاب الاعلي عن وجهه الابهي وظهرت عن مخزن الغيب بطراز الروح بين العالمين اذاً حرّك خيط الاعظم مرة اخري وكان ذلك اعظم من الاولي و بخروج روح الاعظم عن مدينة قدس منيع اذاً انفطرت قلب محبوبيته في سرّ سرّه و بكت دموعه القدس علي وجهه المنيع لحزن الذي يريد ان يظهر هذا الوجه اللطيف بين الغافلين الذي غفلوا عن طلعه في ايام الامر وما عرفوه يوم الساعة ولن يعرفوه حينئذ و ما يريدون ان يعرفوه في ابد الأبدن ولو يظهر عليهم في كل حين بالف الف تجلّي من تجلياته المنيع مع ذلك صبر في نفسه المنيع كما صبر من قبل في سرّ سرّه بما لم يحط بصبره ذات المحيط في سرمد الذات وازل كينونته القديم فلما ثبت حكم الفضاء بالامضاء و وطلع جمال الله الابهي مسراً الي هذا المقام في خلف قاف ممتنع منيع وقضي عن حمل الامر ثمانية و ثمانين الف الف دهوراً من دهور الله الابد القديم في ثمانية اشهر متباهيات من شهور الله البديع الربيع المنيع وانتهي شهور الامر عن جمادي الجمال بالرّجب الجلال وقرب ساعات الامر بان ينشقّ قمر البقاء ويظهر شمس غيب لميع فقد صمّ في هذا الشهر كل الآذان كما سمّي هذا الشهر بهذا الاسم بما لا يسمع نداء الامر كل ذي اذن سمع سرّ ما قالوا من قبل ائمة عال الفرقان بربوات الروح في هذا الامرين العظيم بان الغيب كل

العجب عمّا وقع بين جمادي ورجب وهذا من وقع الذي ظهر عن مخزن سرّ الله في جمادي السّرور رجب الامر بسرّ عجيب فاشهد يا اخي بانّ في تلك السنّة التي طلعت عن افق الثمانين قد اخذ الرّوح عن الاولين والآخرين ثمّ بعد ذلك نفخ روح البديع في هياكل الممكنات اجمعين..... الي ان اتصل الشّهور بشهر الله الاعظم المتعظم العظيم الذي سمّي بشعبان لانّ فيه انشعبت بحر الله الاعظم القديم وذلك شهر عظمة الله قبل قدم القدم لانّ في هذا الشّهر قتل هيكل السّبحان واستشهد غيب الرّحمن وصلّب هوية الله الممتنع المنيع ثمّ بعث في هذا الشّهر وطلع رأسه عن رداء الغيب بجمال مشعشع بهي المنيع فلها غاب شجرة ذات الله في ذاتها ووقعت في سبيل ربّها بجمالها في جلالها حبّ جماله الابهي اذ ارتفعت رأسها باقلّ من لمحة عن اصلها القديم وانطقت بانّي انا لله لا اله الا انا الاعلي الاعلي طلعة السّتين وانّي انا الله لا اله الا انا الابهي الابهي جمال الثمانين . الخ ودر نامه ديگر: " فيا بشري لهذا الرّوح ممّا هبّت عليه حينئذ انفاس الرّحمن عن نفس الابهي في قدس البقاء ومرّت علي فردوس روحك باسرار اخفا الي قوله: اي ساذج روح قسم به روح محبوب كه قلم امكان ولوح اكوان احصاي اظهار عنايات و الطاف حضرت سبحان را درين حين كه به آن روح مبین سبقت گرفته نتواند... فدای آن جوهر روح شوم اگرچه مفارقت آن روح روحانی ارکان این جسد فانی را متفرّق نموده ولكن باز به هبوبات ارياح معاني كه از نفس سبحاني به آن نفس قدسي ميوزد باز این روح افسرده به حیات بديع فائز ميگردد و به ذكر قرب وصال در ببحوحه بعد و فراق متذكّر مي آيد ولكن انشاء الله همچو اميد هست كه بعد و فراق ظاهري آن ساذج قرب جميع دور افتاد كان حقيقي را به شاطي قرب معنوي رساند وهمه محرومان ابدی را در حرم قدس ابهي مشرف فرمايد كلّ ذلك ممّا غنّ عليك في هذه الليلة و رقاء القدم في هذا اللوح الاعظم من قلم قدس بهياً " وديكر از آثار قلم انداز پر جوش خروش متعارج عرفاني و پراز سوز و گداز عشق ايماني و تأسّف از غفلت با بيان نسبت به ظهور ابداع ابهي ولوح امنع او في است قوله: " افيا جمال المحبوب قد ارسلت قيصك المنيع منك اليك وانت بروحك فانشق روائحك المكنونة فيه لانّ غيرك لن يقدرولن يستطيع ولو يستنشق في ازل الآزال بروح قدس عزّيا ان يا غيب الغيب في البقاء فانشق رائحة البهاء عن هذا القميص الدرّي النوراء الذي قد كان روح الايمان براحة منه مخلوقاً ان يا جوهر الاحدية في العماء بشرعلي المهجورين في برّ السماء بهذا القميص الذي كان ببدن الله ممسوحاً ان يا مدينة فانشقي هذا القميص في زمن التي كانت علي ازلية الله مقدوماً وما بقي فيك من ذيروح وكلّهم باعوا يوسف جمال الله باثمان بخس معدوداً " الخ واز جمله نوشته هاي بسيار غليظش كه به ردّ از ليها نوشت قوله: " هو الظاهر المقتر العزير الابهي هذا كتاب من خادم الرّحمن الذي سمّي بعبدالله واشتهر بأقاجان الي الذين هم انقطعوا عن ظلّ الشّيطان (ازليان بهائي شده) وتمسكوا بعروة الله العزيز المنان ليكون ذكراً للموحدين ونوراً للعارفين و ناراً للمغلّين

وسيفاً للمشركين وتذكرة للآخرين براولوا البصرواولوا النظر معلوم بوده که چندي قبل که جمال الله منفرداً در بيت ساکن بوده (ايام تنها نشيني حضرت بهاء الله در ادرنه) از ميرزا حسين متولي قمي بعضي ذکرها شد لذا کليم عزّ ثنائو محض عطوفت ومهرباني به شخص مذکور مکتوبي مرقوم فرمودند فوالله الذي لا اله الا هو که به کمال مرحمت وشفقت وساذج رأفت خواستند اورا متذکر فرمايند چه که احدي از اهل بيان مطلع بر اين امر نبوده تطفلاً لنفسه از بعضي امور حکايت به او مرقوم فرمودند که شايد از ظلمات وهم وضلالت به نور تقوي و هدايت مستنير شود ودرآن مکتوب تفصيلي از اخوي خود مرقوم فرموده بودند فوالله جز هدايت اومقصودي نداشتند وبعد خبررسيد که ميرزا حسين مذکور بمبئي رفته الي ان انتهت الايام بهذه الايام واين عبد خادم با صد هزارخزن ونوحه وندبه وناله ساکن بوده که شخصي آمد و نوشته سر بسته به اين عبد داد ملاحظه نمودم که اسم مبارک هيکل امر جلّ جلاله بر روي مکتوب نوشته از اين هتک کبري مطلع شدم که لابد اين مکتوب از يکي از معرضين بالله است لذا سرآن را گشودم وملاحظه شد که در جواب حضرت کليم عزّ ثنائو به قلم غليه ومداد بغضيه وانامل شرکيه کلمات جعليه جعليه شخص مذکور نوشته تا آنکه مکتوب آن مردود مظهر ثمرود الي آخره ملاحظه شد حضرت کليم تفصيل خروج اخوي را از عراق عجم به عراق عرب نوشته اند ودر مقامي ديگر اعراضاً عن الله و اعتراضاً عليه نوشته که نقطه اولي فرموده که آن شخص بايد غليان نکشیده باشد وزمان شيخ مرحوم را هم ادراک نکرده باشد بگوئيد اي مشرک بالله آن نفسي را که الان من دون الله حق ميداني از کجا برتومعلوم بوده که غليان نکشیده ودر زمان شيخ نبوده در ارض طاء مباشر غليان مجلس او بوده اگر چه اين عبد نبوده و ندیده ولكن از کساني که با او بوده اند در ارض طاء از کلّ شنیده ام و ميگفته اند که بسيار هم ميکشيدند ودر بغداد هم هروقت پيش ابن اوسبي و؟ ميرفت که بيت اجاره کند هم غليان ميکشيد وهم قهوه ميخورد از ابن اوسبي سؤال نمائيد انت الذي هاجرت من ارضک التي سمّي بالقم الي ان دخلت في جنود الله واتصلت معهم في مقرّالذي سمّي بالطبرسي و كان فيه جمال قدس منير الذي سمّي بمحمد قبل علي في ملکوت الاسماء و بالقدوس بين ملاء البقاء وکنت معهم الي ان بدلت الامور واحاط الظالمون جنود الرحمن وانت لما رأيت ضعف احباء الله علي الظاهر وقلة انصارهم فررت عنهم وهربت منهم واتصلت بجنود الشياطين الا لعنة الله علي من ظلمهم علي الله وحارب معه وجادل به وكفر بآياته واعرض بما عنده و جعل من حزب الشياطين فوالله بفعلک بکت السموات والارض واضطربت قلوب الموحدین الذينهم كانوا في هناک وانک کنت غافلاً عن نفسک ومسوراً بفعلک وما فعلت کلّ ذلك الا لتخليص نفسک الخبيث وهذا اول ضرر ورد منک علي الله واصفيائه واودائه واخلائه وامنائيه و کنت مع المشرکين الي ان استغلب جنود الظلم علي الظاهر علي جنود الله المقتدر العزيز القدير و قتل

المشركون بعضهم وجعلوا اساري بعضهم و انك ما اکتفیت بما فعلت يا ايها المشرك بالله والمعرض
 بآياته والمحارب بنفسه الي ان اردت ان تبرء نفسك من الله و حبه ورضائه قتت با لظلم الذي استحيي ان
 اذكره وتستحيي الممكثات ان تسمعن فوالله بكت من ظلمك اهل سرادق الخلد وانك ما استشعرت في
 نفسك و كنت من الغافلين ان يا خبيث اهذا وفائك في ايمانك ربك او استقرارك علي سريرالحب
 فاق لك وبامثالک ... تا آنکه بعضي از آن نفوس را ناس خالصاً لله رها نمودند و به ارض خود راجع
 شدند و بعضي هم از دست مشرکين بين راه فرار نموده به ديار خود رفتند. از جمله جناب ملا محمد صادق
 که الآن در مشهد تشریف دارند و جناب ميرزا محمد ... آقا ميرزا حسين که بعد که ملاحظه نمودند
 کار به اين قسم شده در حضور مشرکين بين يدي حضرت قدوس روح ما سواه فداه حاضر شده
 و محض آنکه بر مشرکين ثابت کند تبری خود را از حق فعلي را مرتکب شد که اين زبان عاجز است
 از ذکرش تا آنکه نفس پلیدش از قتل نجات یافته او را به طهران فرستادند و بعد از ورود در طهران
 مجدداً اظهار ايمان نمود لاجل ظهور کفر آخر" الخ و در رسالهء دیگر قوله: " بسم الله الاعز الارفع
 الابدع الابهي هذا کتاب من هذا العبد الحاضر لدي العرش الي الذين آمنوا بالله و عصمهم عن
 قواصف الافتتان و عواصف الامتحان و استقر قلوبهم عن ريب الذين كفروا بالله و كانوا من
 المشرکين معلوم احبائي الهي بوده که اين عبد در حيني از احيان در ظل رحمت ربي العزيز المنان
 مستريح بودم که مکتوبي مهور وارد و چون ختم آن را گشودم ملاحظه شد که نفسي از معرضين بالله
 الذي سمى بجمد جعفر و جعل الله ظاهره عبرة لعباده المتنبين به ساحت اقدس ارفع اعلي معروض
 داشته و اين عبد برداشته و گشودم و تمام آن مفهوم گشت " الخ و در يکي از آثارش خطاب به
 آقا جمال بروجردي است قوله: " حال بايد بعضي از الواح که خرق ظنون و اوهام است جمع نمود از
 جمله مکتوبات عبد حاضر که به طراز بيان رحمن مزین است بسيار بکار میآید چه از هر قبيل در آیات
 و بيانات الهي نازل بايد جمع نمود " الخ و بعد از صعود ابهي غصن اعظم وي را به خانه خود به عکا
 برد و او قرب پنج سنه در انجا اقامت نمود و دم به مخالفت نزد تا آنکه به سال 1314 هج. ق. در مجمع
 عمومي بهائيان براي سال صعود به اقامهء داعيه و مقام خود در محضر ابهي و بر عليه غصن اعظم
 صحبت کرد و از آن پس خادم در روضه اقامت داشت تا به سال 1316 در گذشت و تفصيل احوالش
 در ظهور الحق ثبت است. و در بيانات شفاهیه مرکز عهد و میثاق در حيفا به سال 1319 ميلادي در
 حق وي چنین است :

" آقا جواد خادم با شيخ سلطان عرب بود در آن وقت ميرزا آقا جان نبود اين شخص رفته بود طهران
 به قصد کشتن ناصر الدين شاه و خودش را در زمرهء عمله ها بيرون آورده بود و تصادف هم کرده بود
 بعد آمد در بغداد مشرف شد و خادم شد در اواخر ايام مبارک یک نفر از احباب سؤال کرده

بود از میرزا آقا جان که الواحاتی که از قول خادم است از جمال مبارک است مشاراً الیه جواب نگفته بود جواب مثبت نداد به این واسطه احباب بر ضد او قیام کرده بودند این وقایع در وقت نقاقت مبارک بود من آمدم دیدم احباب دو دسته شده اند یک دسته به ریاست نبیل و یک دسته به ریاست عیال آقا سید علی افغان و سخت با یکدیگر معارضه میکنند من به آنها توپیدم و گفتم نجالت نمیکشید در وقت نقاقت مبارک دسته بندی چه معنی دارد و همه را متفرق کردم بعد مادر میرزا محمد علی آمد و ذکر کرد که میرزا آقا جان حضور مبارک جسارت کرده و گفته که من بیش از حضرت اعلی برای شما زحمت کشیده ام و قدر من را نمیدانید جمال مبارک خیلی مکدر شده بودند من رفتم توی اطاق میرزا آقا جان و گفتم تو چقدر بدبخت هستی بعد از چهل سال زحمت میخواهی عظم خودت را ببری چقدر تو نادان هستی بعد سه مرتبه رفتم در حضور مبارک شفاعت بخواهم و به پای مبارک افتادم فرمودند پا شو تا اینکه صعود واقع شد و در خانه من بود کاری به کارش نداشتم آخر الامر به خط خودش نوشت به ایران که جمیع مطالبی که از قول من نوشته شد از بیانات جمال مبارک است... در آن وقت میخواست چیزی بنویسد کاغذش را اول حضور مبارک میآورد بعد به ایران ارسال میداشت میرزا آقا جان از ابتدا با میرزا محمد علی در نهایت بغض بود بعد کم کم دوست شد و نوشتجات راتوی قابله به بهانه پنیر خریدن میبرد و گمان میکرد من نمیفهمم بعد پنیری که خریده بود میآورد به من نشان میداد مدتی گذشت میرزا آقا جان گفت میخواهم از منزل شما بروم من چون خیلی از اطوار او در عذاب بودم گفتم فی امان الله و حفظه رفت و با حضرات رفیق شد مدتی مشغول تحدیش اذهان بود بعد کفن به گردن انداخت و علم مظلومیت بلند کرد من ابداً اعتنا نکردم آخر الامر یک روز درب دکان نجاری بودم آمد و گفت ناقضین میگویند که مقام اعلی را نمیگذارند شما درست کنید ولی من گفته ام درست میشود برای اینکه در تورات مذکور است که غصن الله بیت را بنا خواهد کرد هیچ جواب ندادم و ابداً اعتنا نکردم مدتی پس از آن رفت و منزوی شد و میگفتند مکتوب توبه نامه نوشته و پیش آقا سید علی افغان فرستاده بود که پس از مرگش به من داده شود بعد از فوتش کاغذ را خواستم گفتند چیزی نبوده " انتهی ونیز از ایشان خطاب به ورقا در شأن وی چنین مسطور قوله: " در خصوص جناب خادم مرقوم نموده بودید لیس لاحد ان یتکلم بحقه شیئاً و علی الکلی ان یشتعلوا بنار محبة الله جناب روح الله و اخویش را تکبیر برسانید والبهاء علیک ع ع " و در ذیل نام طبس و آقا و عبد و ناعق ذکر می از او است. خاسرة در خطاب وصیای عهد: " ووحوش خاسرة " وحشیان هلاک کننده. خاشع اسم فاعل از خشوع به معنی خاضع و متواضع . در لوحی و مناجاتی: " ثم اجعلني طائفاً حول رضائك و خاضعاً لامرک و خاشعاً لاجبائك " الخ خافق در مناجاتی از حضرت عبدالبهاء است: " اناجیک بقلب خافق " دل لرزان طپان خاقان

ترکی به معنی شهنشاہ و در عرف فارسی تجلیل فتحعلیشاه گشت از حضرت عبدالبہاء در رسالہء سیاسیہ است قولہ " واقعہ ثالثہ در زمان خاقان مغفور بود "

خام - خامہ فارسی قلم نوشتنی . در لوحی است قولہ: " و بعد از عروج روح فائز میشود بہ آنچه کہ آمہ و خامہ از ذکرش عاجز است . ایضاً قولہ: " امروز آفتاب گفتار یزدان از افق سماء خامہ بیان مشرق و لائح " خانم در متداول فارسی از اصل ترکی لقب تجلیلی زنان بجای بانو و خاتون گردید و خانم نام و شہرت دخت ابہی بود کہ زوجہ میرزا مجدالدین بن میرزا موسی کلیم شد. خاویہ در قرآن است: " کانہم اعجاز نخل خاویہ " و قولہ: " فتلک بیوتہم خاویہ " بہ معنی شاخہ ہای فرو ریختہ خرما و خانہ ہای برافتادہ و منہدم . و در لوح بہ ناصرالدین شاہ است: " سقوفہم الخاویہ " یعنی بامہای افتادہ و منہدمشان و در رسالہء مدنیہ است: " والّا شمع بی نور ہر چند بلند و قطور باشد حکم اعجاز نخل خاویہ و خُشب مُسنَدہ داشتہ " یعنی ملا نماہای ضلال و گمراہی مانند شاخہ ہای ریختہ خرما و چوبہای ستون و تکیہ قرار دادہ شدہ اند . خبا در لوح حکماء در حق کشور یونان است قولہ: " خبت مصایحہا " و در خطاب و مناجاتی است قولہ: " قد خبت یا الہی مصایح الہدی " الخ یعنی خاموش و نہان شد .

=====

خدر عربی پردہ سترو عصمت و در لوح ہودج کہ شہمہ ای ذیل نام صامسون ثبت است قولہ: " تلک آیات ظہرت فی خدر البقاء " الخ کہ بہ ظاہر کجاوہ و ہودج سواری آن حضرت مراد میباشد . خدیجہ عربی بہ معنی دختر متولد قبل از موقع ولادت است و نام زوجہ محترمہ پیمبر بود و عدہ ای از زنان بہ آن نام در آثار این امر مذکورند از آن جملہ در لوحی است قولہ: " بہ نام محبوب عالمیان ای امہ اللہ حمد کن خداوند یگارا کہ تو را مؤید فرمود و در ایام شہور جمیع بر اعراض و اعتراض قیام نمودند مگر نفوس معدودہ مذکورہ و از اماء خدیجہ کبری بہ این شرافت عظمی فائز شد چہ کہ در حین بأساء و ضراء ثابت بلکہ شاکر مشاہدہ گشت ہنئناً لها و مرئناً لها و از کسانی است کہ از اثمار سدرہ منتہی مرزوق شد و از سلسبیل بقاء آشامید طوبیٰ لها ولکلّ امۃ احبّہا و اقبلت الیہا و نطقت بثنائہا " الخ

=====

خذ امر مخاطب از اخذ . در لوح طب است: " و خذہ (بگیر آن را) عند الحاجة " خر - یخر ماضی و مضارع عربی از مصدر خر و خور بہ معنی افتادن . در لوح خطاب بہ اشرف

است قوله: " الي قبة التي عند ظهورها خرت وجوه اهل ملاء الباقيين " ودر سورة الاستقلال : " واذا تتلى عليهم يخرؤون علي الذقن " خراطين در كتاب ايقان است قوله: " حال چرا اين خراطين ارض درين احاديث كه جميع آن به مثل شمس در وسط سماء ظاهر تفكر نمينمايند " الخ معرب خراطين فارسي گرمهاي زمين خصوصاً گرمهاي سرخ دراز باريك در زمين نمناك . خرطوم در لوحی است قوله: " در باره مكتوب به ارض خ رط نوشته بودند لعمرى نحب ان نسمع ندائم في كل الاحيان ما نسيناهم بل ند كرم بما يليق و ينبغى ان ربك هو الغفور الرحيم انشاء الله بعد از فتح طريق علي التحقيق نرسل اليهم ما تطير به ارواحهم و تقر به عيونهم " ودر لوحی ديگر: " ذكر اسراء الله (حاجي ميرزا حيدر علي اصفهاني و حاجي ميرزا حسين شيرازي اسراء به خرطوم كه در تاريخ ثبت است) نموده بوديد مكتوبشان تلقاء وجه حاضر شد وجدنا نفحات قيص اسم ربك المهيمن القيوم من شطراخرطوم لازال در نظر بوده و خواهند بود ان اذ كرها من قبلي وكبرهما من هذا المظلوم الغريب اين ايام بيش از اين جائز نه ان حصل الاستقرار في هذه الارض لنرسل اليهم ما اراد ربك العليم الحكيم " خرطوم پايتخت كشور سودان افريقا است . خرّم فارسي به معني شادمان وشاداب. وخرم آباد قصبهء مركزي لرستان واقع در بعد 220 كيلومتری غرب جنوبي اصفهان محلّ جمعيتي از بهائيان گرديد و مقبرهء سيد اعلي هندي بابي قتيل در جبال الشتر به قرب آن واقع است. و خرّم شهر قصبهء واقع در كنار رود كارون به قرب مصب آن در شطّ العرب شامل تقريّب بيست هزار اهالي نامش در سابق محرمه ودر دورهء رضاشاه پهلوي تجديد و تغيير نام يافت ودر آنجا جمعيتي از مهاجرين و غيرهم از بهائيان گرد آمدند و برادران روحاني تقريباً در حدود 1340 در آنجا بهائي شدند. خرير در لوح زيارت سيد الشهداء قوله: " وانهار الفردوس من خريرها " ودر لوحی ديگر قوله : " ويسمعك هدير الورقاء علي الافنان و خريرماء الحيوان " الخ به معني صدای جريان آب. خز در كتاب اقدس است : " كما تلبسون الخزوالسنجاب " پوستين نرم ظريف ارزش دار معروف از پوست جانوري به نام خز.

=====

خزائن جمع خزانه به كسر خاء و خزينه به معني گنجينه و نهانخانه . در لوح خطاب به نصير است : "تالله الحق حبك اياي لخير عن خزائن السموات والارض ان تكون ثابتاً عليه " ودر كلمات مكنونه است : " قد اخزنته في خزائن سرّي اتم خزائني لان فيكم كُنزت لثالي سرّي " ودر لوح بشارات است قوله: " از خزانهء علم فاطر سماء و خالق اسماء ظاهر گشته " الخ خزف در خطايي است قوله : " خزف هرچه تربيت شود لؤلؤ لآ لا نگردد " به معني ظرف سفالين " خسران مصدر عربي به

معنی گمراهی و تباهی. در کلمات مکنونه است: " اصل الخسران لمن مضت ایامه وما عرف نفسه " و در لوح رئیس است: " قد خسر الذین غفلوا عنه " حُسْرُو فارسی به معنی پادشاه با شوکت و پیشوای دادگر و نام خصوصی است و به این نام بعضی در آثار مذکورند از آن جمله خسرو پونه والا بهائی پارسی که در پونه هند مهمانخانه داشت در دوره غصن اعظم عبدالبهاء معروف و نیز جوان هندی مستخدم ایشان در سفرنامه بدایع الآثار و غیره مذکور است. خَسَف در لوحی است

" اَنَا نَشَكُوا مِنَ الذِّينِ اِخْتَلَفُوا فِي اَمْرِ اللّٰهِ وَ بِهِمْ تَكْدَّرُ ضَا فِي كَأْسِ عِرْفَانِي بَيْنَ بَرِيَّتِي وَ كَسْفِ شَمْسٍ تَقْدِيسِي وَ خَسْفِ قَمَرِ سُلْطَانِي " الخ یعنی محجوب و نا پدید شد . خُشْبُ مُسْنَدَةٌ در قرآن به تدمیم منافقین است: " كَانَهُمْ خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ " چنان بی جنبش و ساکنند که گویی چوبهایی به جایی تکیه داده میباشند. و در کتاب ایقان هم ذکر است.

خِضْرٌ به کسر یا فتح خاء و سکون یا فتح یا کسر ضاد همان است که مفسرین قرآن از آیه " فوجد اعبداً من عبادنا " الخ در شأن موسی و یوشع تفسیر کردند و معاصر موسی و صاحب حیات باقیه به شرب از عین الحیات خواندند و شاید نبی مشخصی از بنی اسرائیل و موجود و غائب گفتند و مورخین و مفسرین اسلامی در خصوص نام و نسبش و وجودش گوناگون و عجیب نوشتند و عربان در ارضی مقدسه خضرالنبی میخوانند و نام و لقب ایلپاء نبی میدانند و غاری در دامنه جبل کرمل به نام مقام خضر است که مردم مسلم و مسیحی به زیارت میروند و گفتند که مدرسه الانبیاء شهر ایلپاء در آن محل بود و غصن اعظم عبدالبهاء به سال 1313 هج. ق. به علت تأثر شدید از حسد و ضدیت اخوان و دیگر ناقضان بعد از عودت از اقامت ایامی در طبریا در آن غار اقامت نمودند و در آنجا مفتی افندی عکاء به حضورشان رسیده اصرار برای مراجعتشان به عکا کرد و در شبان چند روز اقامت در مقام خضر چون اعمال و افعال و اخبار اقتراء و اقدامات شدیدة آقا جواد قزوینی پی در پی به ایشان رسید او را از خود طرد فرمودند آنگاه به عکاء رفتند. عرفاء و دانشمندان رمز خضر را عبارت از مقام ولایت باطنیه و رهبران حقیقت معنویه سائر و حاضر در کلّ ازمنه به تجسّسات بشریه و مستور از عین مرمدۀ جهلیۀ مادیه دانستند که رومی چنین گوید:

آن پسر را کش خضر بپرید خلق فهم آن را در نیابد علم خلق
آنکه جان بدهد اگر بکشد رواست نایب است و دست اودست خداست
و در ضمن لوح خطاب به حاجی محمد کریمخان است: " و به عنایت خضر ایام به کوثر بقاء فائز شوی " الخ و بیانی از مقام نقطه البیان نقل از رساله دلائل السبع ضمن نام سبع ثبت میباشد. خَضْرَاء جزیره

خضراء به تفصیلی در اسرار الآثار عمومی ذکر می باشد. و در افواج بایان عصر اول مقبره طبرسی مازندران که مستقر شخص قدوس واصحاب قرار گرفت به آن نام مسمی بود. و در لوحی در حق ادرنه چنین مسطور است قوله: " بسم الله الاقدس الاعلی هذا کتاب من لدنا الی الذی استشرق من بوارق انوار ربّه واستغرب عن الاوطان الی ان ورد فی جوار رحمة ربّه الرحمن فی الارض الّتی سمیناها من قبل بالجزیره الخضراء ومن بعدها بارض السّر بما قدر فی لوح القضاء من لدن علیم حکیم " و در لوح طرازات است قوله: " انا قصدنا يوماً من الايام جزیرتنا الخضراء ؟ وردنا رأینا انهارها جاریة واشجارها ملتفة " الخ که مراد باغ رضوان زمین معروف شبیه به نیم دایره محدود به نهر می باشد و مشاهده خلاف امانت و توصیف فرشته امانت را قصداً و مخصوصاً به عبارات رمزیه فرموده اند و در خطابی در وصف عکاء است قوله: " نفحات قدس چگونه در وادی قدس منتشر میشد و شمیم نسیم حدائق ابهی مشام اهل جزیره خضراء را چگونه معطر مینمود " الخ و نیز خضراء در الواح و آثار و در اصطلاح اهل بهاء نام شهر سبزوار خراسان گردید قوله: " یا ارض الخضراء استمع نداء مالک الاسماء انه یدکرک بما لا یبادله شیئی " الخ وقوله: " هو الله تعالی شأنه العظمة والكبرياء انا نذکر اهل الخضراء الذین اقبلوا الی الافق الاعلی اذ کسروا اصنام الهوی باسم ربهم المقتدر القدير " و آن بلد از مراکز قدیمه این امر بود و اوضاع آنجا و احوال رجالش مفصلاً در تاریخ ظهور الحق ثبت است. و از معاریف مؤمنین متقدمین عباسقلیخان در سنین اقامت ابهی در بغداد به زیارت رفت و اسب مرکوب خود را که تا آنجا راند و در اصطبل خانه آن حضرت بست و ایامی استفاده علمی و معنویه نمود و سوار بر آن مرکوب عودت کرد. دیگر میرزا محمد قلیخان و نیز شاهزاده جناب از مؤمنین بود ولی پس از رجوع از طهران به دلالت بعضی نزد حاجی ملا هادی حکیم تلذ کرده مشربش مغیر و رفتارش دگرگون گشت. دیگر محمد رضاخان و میرزا هدایت و نیز حاجی محمد جعفر چنانکه در لوحی است قوله: " یا محمد جعفر انشاء الله به عنایت الهی فائز باشی حق جلاله عباد خود را در کتب و صحف وزیر نصیحت فرمود " الخ دیگر حاجی محمد کاظم اصفهانی مقیم در آنجا قوله: " یا کاظم انا ذکرناک فی الواح شتی " الخ و قوله: " اینکه در باره خضراء و اتحاد اولیاء و اجتماع در بیت کاظم علیه بهائی ذکر نمودی جمیع به شرف اصغاء فائز... جناب کاظم و من معه مکرراً از قلم اعلی مذکور " الخ دیگر ملا علی شهید مشهور و خاندانش که به نام خضرائی شهرت گرفتند. دیگر میرزا بدیع طیب و خلفش میرزا محمد و میرزا ضیاء صراف و حسن نجار و آقا محمد رضا نجار و ملا عبدالوهاب و ملا عبدالعزیز و ملا رحمة الله و درویش مراد و آقا سید احمد و آقا میرزا سید محمد از غندی الاصل و میرزا قدرت و میرزا باقر وزین العابدین و آقا غلامعلی و میرزا محمد علاق بند و برادرش میرزا ابراهیم صباغ و میرزا حسن پسر عم میرزا بدیع آقا ابراهیم و برادرش آقا عبدالکریم دیگر از معاریف مؤمنین: آقا عباس جراح امین املاک حاجی

ملا هادي و خلفش دكتر رجبعلي جراحی و خانواده اش و بعد آقا غلامرضا استاد قاسم كربلائي محمد علي حداد و خاندانش فروتن و كربلائي عبدالكريم جديد و كربلائي محمد حسين . و در چند قريه تابعه سبزوار نيز تني چند از مؤمنين بودند و در سال 1328 هج.ق. آقا علي اكبر از اهل كوشكباغ از توابع سبزوار در حاليكه از عزم رفتن به حيفا براي علت پا منصرف گشته عودت نمود در باغ خودش به تير اعداء كشته گرديد و در سال 1334 كدخدا حسين و پسرش در حال دفاع از حملهء دشتبان كشته شدند . و راجع به دوشخص مهم سبزوار در اثري از خادم مورخ 1297 خطاب به ملا علي بچستاني است قوله:

" در مکتوب آن جناب ذکرجناب حاجي سبزواري عليه 669 بود لوح امنع اقدس از سماء مشيت نازل و به خاتم عزّ مزین و ارسال شد به او برسانيد لتقرّ عينه و يفرح قلبه و ينشرح صدره و يقوم علي ما ينبغي لا يام ربّه الظاهر العزيز الكريم في الحقيقه كمال عنيت در باره ايشان شده طوبى له ثمّ طوبى له و همچنين لوحى مخصوص نفس ديگر عليه 669 در همان ارض يعني ارض خضراء نازل و ارسال شد به ايشان برسانيد ليشرّب منه كوثر العناية والعرفان " انخ مقصود حاجي ملا هادي حكيم و حاجي ميرزا ابراهيم شريتمدار است . و عائلهء ديگري به نام: خضرائي منسوب به ملا محمد صادق از اهل كلارستاق مازندران بودند كه اولين بهائي در وطن خود در دوره غصن اعظم عبد البهاء شمرده ميشد و با همه برادرانش صحبت عقيده اي كرد ويكي از آنها به نام محمد جعفر وهم برادر زاده اش به نام محمد قاسم پذيرفتند و ملا صادق به علت معارضايت مردم مهاجرت به طهران نمود و محمد قاسم مذکور در دهداريش به اطراف ساري مازندران اشتباهاً به دست مأمورين سردار جليل كشته گرديد و از ملا صادق به مناسبت وضع مازندران عائله به شهرت خضرائي بجا ماند و اكبر اولادش ميرزا جواد خان با خط بسيار زيبا و معلومات ادبي بود . و نام بقعه خضراء براي مقبره سلسبيل يزد كه افنان به اهتمام آقا محمد علي يزدي بنا نمودند و خود آقا محمد علي اولين مدفون در آنجاست مقام ابهي فرمودند و در ضمن لغت بقعه ذكر است. خَضَل - خَضِيلَه - خَضِل: خضل مصدر عربي به معني تري و آبداري و شادابي و خَضِيلَة به معني باغ . خَضِل سبز و شاداب . در خطاب معروف به عمّه است : " و خضلت و نضرت و راقّت من فيض بيانك ... و اجعلها ريانة بمياه الوجود و خضيلةً مخضرةً " انخ و در خطاب وصايائي عهد است : " اول غصن مبارك خضل نضر " انخ خضمّ عربي دريائي بزرگ . در مناجاتي از غصن اعظم عبدالبهاء

" اغمسيني يا الهي في هذا البحر الخضمّ الموج " خضوع مصدر عربي به معني آرامي ورامي و تواضع . از حضرت بهاء الله در مناجاتي است :

" سبحانك اللهم يا الهي تشهد وتري كيف ابتليت بين عبادك بعد الذي ما اردت الا الخضوع لدي

باب رحمتک " انخ ودر لوح ائتحد : " اگر نفسي لله خاضع شود از براي دوستان الهي اين خضوع في الحقيقه به حق راجع است " ودر وصف حاجي ذبيح کاشي است : " قد سمع و اجاب و خضع اذ اتاه الامر من مشرق وحي ربّه مالک الوجود "

==== خَطّ - خَطّة
خط عربي و بر صورت کتّبت اطلاق ميشود .
خُطوط جمع . در بيان درباب ثاني از واحد تاسع است : " وهيچ خطّي درين ظهور محبوبتر نزد ظاهر بظهور نبوده الا خطّ شکسته حيوان نه ميت زيرا که اکثر با تعليم مينويسند ولي ميت است نه حيوان حسن آن با حيوان بودن آن است که مثل آن بالنسبه به خطّ نسخ در حيوانيت مثل جوان است با کامل هر شيئي در حدّ خود محبوب بوده نزد خداوند وهست ولتعلن ذريّاتکم ابهي الخطوط وامنعها عندکم لعلکم بذلک يوم القيمة عند ربکم تفتخرون " و خطّة اراضي محدوده وکشور و مملکت را گویند . در رسالهء مدنيه است : " اين خطّة طيبه (کشور محدود ايران) چون سراج وهّاج به انوار عرفان وضياء علوم نوراني بود " خطبه - خطابه عربي به معني اداء مقال در محضر جمع . خُطَب , خطابات جمع . و خطابات غصن اعظم عبدالبهاء و حُطَب علي اميرالمؤمنين معروف و مشهور ميشود . ودر شرح هاء است قوله : " ونطق بحکمه من قبل ان يظهره الله في البيان علي عليه السلام في الخطبة المخزون ثم في الخطبة العجماء " انخ خَطَر - خَطير عربي . در لوح طَبّ است : " ادخال الطّعام علي الطّعام خَطَرٌ کن منه علي حذر " به معني دم مرگ . ودر لوح دنيا : " پادشاه ایده الله توجّهي به اين امر خطير فرمايند " به معني مهم . خَطوة عربي گام . در لوح حجّ بغداد است : " ايربّ هذه اول خطوة وضعتها في سبيل رضائک " خَطِيئة - خَطية عربي گناه و غلط کاري . در لوح خطاب به صدر دولت عثماني است : " بعد از گفتگوها که براءت خودو خطية شمارا ذکر نمود " خُفّاش عربي شب پره ؟؟ ؟؟ " زاغ از نغمهء بلبل بي نصيب و خُفّاش از شعاع شمس در گريز خَلأ - خَلوت در لوح طَبّ است : " نِعَم الرّياضة علي الخَلأ " خوب است ورزش به حال تهی بودن معده . و خَلأ مصدر عربي به معني تهی بودن است . و خَلوة نیز اصلاً مصدر به معني بادگري به تنها بسر بردن و اطلاق بر جاي به تنهائي و فراغ بسر بردن ميشود . و خَلوت سرپوشيده نام يک عمارت حکومتي در اصفهان بود که فرماندار در آنجا افراد از جمعيت مييجست وباب اعظم چندي در آنجا اقامت جست از اين رو شهرت يافت . خلج آباد قريه اي در فراهان محل اجتماع و سکونت گروهی از بهائيان . و خلج نام طايفه اي از ترکان چادر نشين که در آن حوالي ميزيستند و قريه به آن نام مسمي گرديد . خلخال ولايتي معروف مابين آستارا و کيلان که در دورهء غصن اعظم عبدالبهاء گروهی بهائي شده معاريفي مذکور در تاريخ و آثار داشتند و اصل خلخال نام حلقه وزيبست که زنان برپا کنند . خَلط - خَلط خلط مصدر عربي به معني مزج و آميختن . در لوح طَبّ است : " اذا اجتمع ضدان علي

الخوان لا تَخْلُطُهُمَا " وقتی که دو خوراک ضد یکدیگر بر سفره حاضر شود آن دو را باهم نیامیز یعنی نخور و به معده نریز. خِلَط در اصطلاح طبّ قدیم یکی از چهاررکن امتزاج و ترکیب مزاج یعنی خون و بلغم و سوداء و صفراء . أَخْلَاط اربعه = جمع در لوح نامبرده است : " قل بما بیناه لا يتجاوز الاخلاط عن الاعتدال " حَلَع - خِلْعَة خَلَع مصدر عربي و به معنی لباس و غیره از بر کردن . در مناجاتی در خطابی است: " رَبِّ وَ مَنَائِي هُوَ لَأَء عِبَاد قَد خَلَعُوا فِي حَبْكَ الْعِدَار " در دوستیت لباس شرم و نجلت را کردند . خِلْعَة پوشاکی که از کسی به راه بخشش رسد خَلَع جمع . در لوحی است: " قسم به آفتاب معانی که کلّ از او محتجب مانده اند که اگر جمیع ممکنات به یقین صادق در ظلّ امرش درآیند و بر حبّش مستقیم گردند هرآینه کلّ به خلع یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید مخلع و فائز آیند " خَلَق - أَخْلَاق خَلَق خَلَقَة عربي به معنی کهنه . در لوح خطاب به شیخ عبد الخالق سلیمان است: " اگر از قطن خَلَقه باشد عندالله از حریر جنت محسوب " و در لوح به نصیر است: " به این اذکار خَلَقه عتیقه ناس را از منبع عزّرحمانیه محروم سازند . أَخْلَاق جمع خُلُق به معنی خوی و سجیه که به معنی آداب گفته میشود . و دروس اخلاق مصطلح نزد بهائیان نام دروس دینی غیر رسمی نونهالان بهائی منعقد در خانه های بهائیان شد که ابتدا در سال 1315 هج.ق. به واسطه آقا سید حسن هاشمی زاده متوجه تأسیس گردید و متدرّجاً صورت دروس تغییر و ترتیب حاصل نمود . و خالق آفریننده و خدا است. و عبد الخالق نامان در آثار این امر مذکورند از آن جمله: عبد الخالق مسیحی مصری که هنگام سکون و استقرار کشتی در بندر اسکندریه کسی به محضر ابهی در کشتی فرستاد و عریضه ای تقدیم داشت و لوحی برایش صدوریافت و در حقّش در لوحی چنین مذکور است : " انّ کتبنا لعبدنا الخالق الذی کان من ملاء الرّوح " الخ خَلِيل عربي به معنی صدیق و یار بخصوص و لقب حضرت ابراهیم گردید که به نام خلیل و خلیل الله و خلیل الرّحمن شهرت دارد و در آثار این امر به کثرت ذکر یافت و غالباً ابراهیم نامان به وصف خلیل و یهود به نام ابناء خلیل مذکور میباشند در لوحی است: " انا نذکر فی هذا المقام ابناء الخلیل و وراث الکلیم الذی تضرّعت منهم رائحة محبة الرّحمن فی الامکان و نبشّره بمآ قدر لهم فی ملکوت الله ربّ العالمین " و قوله: " یا ابناء الخلیل امروز نداء جلیل مرتفع و طور به لبیک لبیک ناطق طوبی از برای بصری که به مشاهده مکلم فائز گشت و به آثار قلبش

مفتخر

و خلیل در آثار حضرت نقطه لقب تجلی آقا سید ابراهیم تبریزی است که وی را به نام رحیم نیز میخوانند و در ضمن نام ابراهیم و یحیی ثبت میباشد قوله: " ان یا اسم الرّحیم فلا تنظر الی من فی البیان الا بسرّ الله و حجابہ فانّا کما سائرین " که وی را نصیحت دادند از بیانان عیبجوی و تنقید اعمال نکند چنانچه خودشان ستر و غمض عین مینمودند. و در لوحی از حضرت بهاء الله خطاب به او است

قوله: " هو العلي الابهي ان يا خليلي في الصّحف واسمي في الكتب لعن الله من ظلمك وانكر حقك
 في البيان . وانا بعد ووردنا في السجن الاعظم , ؟ رسالات الله شرق الارض و غربها ان اذكر
 ابنك من قبلي وبشره بذكري اياه " ودر قزوین حاجي ابراهيم خليل و خانواده اش به نام خليلي
 معروف ودر الواح بسیار مذکورند قوله ج ع : "ونختم الكلام بذكر الخليل ومن معه لعمر الله انه كان
 مذكوراً لدي المظلوم بذكر لا ينفد نوره ... يا خليل اسمع النداء " الخ ودر تون خراسان که فردوس و
 فاران خوانده شد حاجي آقا ابراهيم به نام خليل در الواح بسیار مخاطب و مفتخر گردید و برادر زاده اش
 حاجي شاه خليل الله شخص معروف در این امر و مخاطب در الواح کثیر به نام خليل گردید منها قوله:
 ج ع " يا شاه خليل قد اقبل اليك المظلوم من سجن الاعظم و ذكرك بما لا يعادله ذكرك من علي الارض
 " الخ و نیز حاجي محمد ابراهيم يزدي معروف به عنوان حاجي مبلّغ به خطاب "يا ايها الخليل" مخاطب
 گردید . خمر - خمار - خمر عربي شراب و باده و خمار صداع و مستي از آن که غالباً در كتب مقدسه
 تنفر و استکراه و ذمّ و منع از شرب آن تکرار و تأکید شده و زيانهاي مادّيه و معنويه حاصل از آن عامّ الفهم
 میباشد و در آثار این امر شدید تر و مؤاگد تر مصرّح میباشد . به نوع تشبيه و استعاره در کلمات
 عرفاء و ادبا اطلاق بر مقام انجذاب و اشتعال الي الله و اشاره گردیده که مستي روحاني ايجاد مينمايد و
 در آثار این امر نیز همین نوع تعبيرات مذکور میباشد از جمله در لوح به ابن الذبيح است قوله : " اي
 سرمستان خمر عرفان در این صباح روحاني از کأ س الطاف رحماني صبح (باده به هنگام صبح در
 ص ب ح ذکر است) حقيقي بياشاميد اين خمر توحيد را خمار ديگر است و خمارش را كيفيت
 ديگر ... ان اسرعوا الي ما اراد لكم معرضاً عما اردتم هذا خير لكم " ودر لوح م ي ذكري است . به
 عربي خمس در مذکر و خمسة در مؤنث عدد پنج خمس - خمسين است ودر آثار صادره از باب
 اعظم عدد پنج عدد باب میباشد که دو مثلث تو در تو و هيکل محّس رمز از آن بود و از مقام ابهي
 در دعاء يدعوه محيي الانام في الايام: " اسأ لك يا الهي بك وبهم وبهؤ الاء الخمس مراد پنج تن از اهل
 بهاء است که در الواح ذکر شدند و تحمل مشقات شديد کرده خود را به سجن عکا رساندند و غالباً به
 معانديت معاندين مفسدين از زيارت جمال الهي محروم ماندند و سادات خمس مذکور در نوشته ها و
 آثار پنج برادر رشتي بودند که خواندان خمسي از آنان برقرار است . و خمسين عدد پنجاه . در خاتمه
 لوح مصيبت حروفات عالين است قوله: " فتفكروا فيه يا اهل البيان خمسين الف سنة ان اتم في علم الله
 لراسخون " و اينجا چنانچه در ع د د ذکر است از مواقعي است که مراد از ذکر عدد رتبه خاصه آن
 نيست بلکه محض افاده کثرت و مبالغه ذکر يافت و اگر خواهيم توانيم تبين کرد که چون طبق آيه قرآنيه
 مدّت روز قيامت که دوره بيان است خمسين الف سنة است به اين عبارت تعبير فرمودند . خمسة
 شئون خمسة آثار و آيات نقطه و اصطلاح و فلسفه مخصوصي از ایشان است که در مواضع بسیار ذکر نمودند

از آنجمله در بیان در باب ثانی از واحد تاسع است قوله الاعلی : " واز شؤن خمسۀ نقطه چه آیات وجه مناجات چه تفاسیر و چه شؤن علمیه وجه کلمات فارسیه " انخ نَحْمُودُ نَحْمُودُ مصدر عربی به معنی فرو نشستن شعله آتش . إحماد إحماد- مَحْمُودُ فرو نشاندن شعله آتش . در لوح رئیس است : " والنفس الّتی هی المقصود أنّها تبعث من کلمة الله وأنّها لهی الّتی لو اشتعلت به نار حبّ ربّها لا تُخْذها میاه الاعراض " آبهای اعراض معرضین آتش حبّ پروردگار را که در نفس مشتعله به عشق الهی است افسرده نسازد . مَحْمُود دلسرد و فرو نشانده آتش عشق . در لوحی به حاجی ذبیح است : " باید ناظرأ الی الله به بعضی جهات توجّه نمائید که شاید مَحْمُودین از نار ذکر به برافروزند " نَحْمُولُ مصدر عربی گنّام و بی ذکر بودن در بین مردم . در خطابی است : " شخص ذلیل به تربیت مربی از حسیض نَحْمُولُ به اوج رفیع رسد " خُوَارُ عربی آواز گاو و در قصه معروفه از قرآن راجع به گوساله سازی بنی اسرائیل و پرستش مذکور است و رمزین از روحانین اسلام ازین آیات اصطلاح گرفته برخالفین معاند خود استعمال کردند و مخالفین اولین باب اعظم در شیراز و اطلاق عجل و خُوَار سامری بر آنان خصوصاً بر ملا جواد برغانی در تاریخ ظهور الحق و در ضمن ج و د و سامری مسطور است .

===== خوان به کسر یا به ضمّ خاء و تلفّذ به واو معرّب خوان به واو معدول فارسی به معنی خوردنی و آنچه خوردنی بر آن نهند خصوصاً طَبَق بزرگ که به عرف حاضر میز خوراک خوری میگویند . در لوح خطاب به سلطان است : " مقررّ عزّی را که که اگر جمیع ما کان بر خوان نعمتش حاضر شوند " انخ ودر لوح طبّ : " اذا اجتمع الضّدان علی الخوان لا تخلطهما فاقنع بواحد منهما "

و در ضمن نام عید ذکری است . خوانسالار فارسی به معنی میر مائده . و نام خوانسار قصبه ای در حومه اصفهان مخفّف از آن است و غصن اعظم عبدالبهاء حاجی ملا محمد خوانساری را خطاب به خوانسالار فرمودند . خوایی عربی پرهایی ریز درون پرهایی ظاهر بلند در جلو . در تفسیر سوره والشّمس است : " لو وجد هذا الطّیر المقطوعة القوادم والخوائی جناحاً لیطیر فی هواء المعانی والبیان " الی آخرها . مراد تشبیه احوال معاندت اشتمال معرضین و معترضین خودشان میباشد که گویا با مقرّاض عناد و بغضاء پرهایی برون و درون بال آزادی را بریدند و اگر آزادی بود و حکمت اقتضا میکرد در هواء معانی و بیان طیران برتر و بالاتری میشد . و در خطابی و مناجاتی است : " وابط له قوادم الانجذاب و اباهر الاشتیاق و خوایی الارتیاح " خواهش با واو مجهول اسم مصدر فارسی از خواستن و در متعارف فارسی کلمه حسب الخواش به ترکیب حسب عربی با خواهش فارسی مستعمل بوده و در لوح به شیخ نجفی است قوله : " حسب الخواش دولت علیه عثمانی " انخ خورقَ خورقَ و

سدیردو کاخ سلطنتی نامی که معماران رومی به دستور بهرام گور پادشاه ایران در محوطه حیره بین النهرین مرکز سلطنت عربی دست نشاندۀ پادشاهان ایران افراتند و نام فارسی کاخ اول خوزنگاه و خورنگه و خورنه یعنی خوردنگاه یا خورنگه یعنی آفتاب بین و روی به آفتاب و نام کاخ دوم سه دیر بود و عربان معرب و مغیر کرده خورتق و سدیر خواندند . در لوحی است : " ان استمع ما یوحی من شطرمالاً الاعلی علی بقعة المحنة والابتلاء این من بنی الخورتق " انخ ودر لوح خطاب به حاجی محمد کریم خان است قوله: " این من بنی الخورتق والسدیر این من اراد ان یرتقی الی الاثیر " انخ ودر نام سدیر هم ذکر کرده است . خوری کلمه سریانی الاصل به معنی کاهن و مسیحیان اطلاق بر پیشوایان دینی خود کردند و حواری معرب و مغیر از آن میباشد . از حضرت بهاء الله در لوح بشارات است : " اعمال حضرات رهبة و خوریهای ملت حضرت روح علیه سلام الله و بهائۀ عندالله مذکور " خوسف از قراء خراسان برای اجتماع گروهی از بهائیان در آنجا و نیز برای برخی از واقعات در الواح و آثار مذکور آمد .

در آغاز به سال هزار و دوست و اند هج.ق. حاجی ملا اسمعیل به ملاقات کربلائی عباس نجار ساکن بیرجند فائز به ایمان بهائی گردید و به واسطه او جمعی دیگر مانند حاجی یوسف و کربلائی یوسف صباغ و حاجی ابراهیم بن علی شفیع متدرجاً فائز شدند دیگر محمد قلیخان نخعی و به واسطه او حاجی ملا یوسف بیک نخعی و حاجی ملا غلامحسین مطلع شده متدرجاً به کمال ایمان رسیدند و نیز ملا عزیز الله و او چندان بلایا از ملاحی دیگر دید که خویش را انتحار کرد و در سال 1333 به تحریک و مبادرت ملاحا و دشمنان تعرضات و تضییقات شدیدۀ واقع گردید و الواح صادره در حق خوسف بدین نهج است قوله: " یا اولیائی فی الخاء والواو " انخ خوض مصدر عربی به معنی افتادن در آب و گلاب و مشکلات و باطل و لهو و لعب و امثالها . در مناجاتی است : " الهی الهی ترانی خائضاً فی غمار البلاء " ایضاً قوله: " وخاض الظلام فی غمار الجور والعدوان "

=====

خونیک مود نام قریه ای از توابع بیرجند . اجتماعی از بهائیان از آن جمله ملا اسدالله و ملا نظر علی و ملا عباس در آنجا مجتمع بودند و ضمن نام رضوان ذکر کرده است . خوی قصبه ای شامل تقریب 30000 اهالی واقع در ایالت آذربایجان به بعد 110 کیلومتری غرب شمالی تبریز که تفصیل اوضاع و اشخاص آنجا مرتبط به این امر در تاریخ ظهور الحق ثبت میباشد و از معارف بهائیان آنجا میرزا علی اشرف و پسر عمش حاجی ملا حسین و پسرش حاجی بیوک آقا و نیز جلیل که در سال 1290 هج.ق. به واسطه حاجی ملا حسین بهائی شد و تبلیغ کرد و الواح متعدّد از آن جمله لوح اشراقات خطاب به او

است ولي در دوره غصن اعظم عبدالبهاء ازاركان نقض شده رساله اي به عليه آن حضرت نوشت ونام وي به سوء مذکور میباشد وضمن نام جمال ذكري از او است . خير عربي به معني خوب و سود و مال و امثالها و نيز به معني بهتر . در کلمات مکنونه است : " اصل کلّ الخیر هو الاعتماد علي الله والانقياد لامره والرضاء لمرضاته " و شرکت خیریه تأسیس یافته از وجوه بریه در عرف اهل بهاء معروف و مشهور بود و در ابتداء به پیشرفت امر تبلیغ به واسطهء میرزا عزیز الله خان ورقاء و صنیع السلطان و آقا سید نصرالله باقرأف و بعضی دیگر تأسیس شد که از آن وجوه مبلغین بهائی را اداره میکردند . خیرالقراء در نزد اهل بهاء لقب و شهرت قریهء صغیرهء تابعهء بشرویهء خراسان است که تمامت سکنه اش بهائی اند و نامش زیرک میباشد . و نیز در کتاب بدیع چنین مسطور است : خیرالنساء امّ نقطهء اولی است حرام شده اطلاق این اسم براماء الله و همچنین اذن داده شده اطلاق این اسم بعدها بر ضلع نقطه که در فارس ساکنند . و خیرالله مبلغ معروف بهائی در امریکا ضمن نام امریک و وصف است و رودش از امریک برای زیارت روضهء ابهی و دیدار غصن اعظم در سال 1314 هج. ق. بود و از ایشان خطاب به مستر ویلهلم بهائی معروف در نیویورک چنین مسطور است قوله : " واما فضیة مکتوب او موجود است خواهش نمود که رئیس عموم باشد در جواب مرقوم گردید دع ذکر رئیس والمرئوس والسائس والمسوس از این محزون شد و با هادی خویش حاجی عبدالکریم تکدّری حاصل نمود این سبب شد که روی گردانید " خیمهء عربي خانهء افراخته از بافتنی و چوب . در لوحی است : " خیمهء امر الهي عظیم است جمیع احزاب عالم را فرا گرفته و خواهد گرفت " الخ که بر سبیل تشبیه و استعاره استعمال گردید.

حرف " د "

داج مستر آرتور پیلسبوری داج از بهائیان شهر اولیه ایالات متّحدهء امریکا بود که با زوجه اش در نیویورک به سال 1315 هج. ق. بهائی شد و سفری به عکا بهر زیارت رفت و در نیویورک خانه اش محل پذیرائی از بهائیان بود و قریه و زراعت و بیمارستان داشت و در سفرنامهء امریکا چنین مسطور میباشد که مرکز عهد و میثاق در آن مجلس ایمان مستر داج را ایمان پطرس فرمودند و نهایت عنایت به آن دو بندهء صادق مخلص اظهار نمودند و در خطابی به او از غصن اعظم عبدالبهاء است قوله :

" جناب مستر دج علیه بهاء الله الابهی هو الایمی ایها الزائر لمطاف الارواح المخلص فی دین الله طوبی لام ولد تک ولثدی رضعت لینه . . . اما ما سئلت عن الروح و رجوعه الي هذا المقام الناسوتی والحیز العنصری اعلم ان الروح کلیاته ینقسم الي الاقسام الخمسة " الخ

دار کُلا قریه ای در نورمازندران ایران که
 جمال ابھی میراثاً در آنجا مالکیت داشتند و در
 ایام باب اعظم به آنجا رفتند و در خانہ ملکئہ
 میراثئہ خود با ملاها و رؤساء قریه مصاحبہء
 تبلیغی نمودند . و در اسامی قراء مازندران غالباً
 لفظ کُلا یا کُله به ضم کاف که فارسی وبه
 معنی قریه است به تقدیم مضاف الیه بر مضاف
 به رسم آن لغت است و دار به معنی درخت و یا
 مخفف دارا به معنی دارنده میباشد . دافِق در
 ردیف ق ذکر است . داهیہ-دہماء عربی به
 معنی مصیبت و بلیت تیرہ سخت . در لوح طب
 است: " و عند الامتلاء داهیة دہماء " و برای
 مبالغہ به دہماء به معنی سوداء مؤنث ادہم

وصف کردند . و در لوجي ديگر است قوله: " نفوسي که با داههٔ دهماء و منتسبين او مراوده دارند کمال ستر و صيانت لازم و واجب آنها من اعداء الله و اوليائه از قبل اين امر مستور بود کلّ را نهي فرمودند که دربارهٔ ميرزا رضا قلي کلمه اي نگويند و مستور دارند و لکن در اين سنه از داهيهٔ دهماء دجالهٔ و از محرمهاي ميرزا رضا قلي که يکي ميرزا محمود باشد بعضي خباثهاي کليه که در قلبشان بود ظاهر شد بر کلّ اجتناب و احتراز لازم و آنچه را مطلع شوند انتشار ميدهند دوستان الهي را چه حاصل از معاشرت انفس خبيثهٔ کاذبهٔ مفتریه عنایت قبل تا سنهٔ قبل حفظ فرمود و لکن در اين سنه امري از ايشان

صادر شد که سترآن حرام است " انتهی و مراد
 از داهیه حرم منقطعةً باب اعظم است که
 نسبت به جمال ابھی مخالف و معاند بود و شرح
 حالش در ظهور الحق مبین و مفصل گردید
 و مراد از میرزا رضا قلی برادر آبی معروف ایشان
 است که در آن تاریخ مذکور میباشد. و در لوحی
 دیگر: " امروز اهل بیان اخسر از حزب شیعه
 مشاهده میشوند وضعوا الهمم و اخضوا احوالهم
 حضرت دیان را ابو الشُّرور نامیدند و خلیل
 الرَّحْمَن را ابوالدَّوَاهی و به ظلم تَسْک نمودند و
 خوش ریختند " الخ تفصیل نیز در ظهور الحق
 مسطور و در ضمن حی و خلیل و دین ذکر است
 . دائرة المعارف عربی تألیف حاوی

دانستنیهای لازمه عصر وجامع معلومات
متنوعه مشهور است . در لوح دنیا است قوله:
" و شخص مذکور در باره این حزب در جرائد
مصر و دائرة المعارف بیروت ذکر نموده آنچه را
که سبب تحیر صاحبان آگاهی و دانش گشت
و بعد به پاریس توجه نمود " انتهی که
تفصیل ضمن شرح حال جمال ذکر است. دجال
صیغه مبالغه عربی به معنی کذاب و پرمکر و
فریب و اشتباه انداز است

و برای شهرت بسیار در اعتقاد مسیحیان
و مسلمانان که در آخر الزمان آید متداول و ضرب
المثل گردید و از غصن اعظم عبدالبهاء در رساله
سیاسیه است :

" اي احبّاي الهي گوش هوش آويخته واز فتنه
 جوئي احتراز كنيد و اگر بوي فساد از نفسي
 استشمام نمائيد ولو به ظاهر شخص خطيري باشد
 وعالم بينظيري بدانيد دجال است ومخالف آئين
 ذوالجلال " دَحَضَ " در لوح خطاب به
 حاجي محمد كريم خان است : " لعلّ لا تُدَحِضَ
 الحقّ " يعني حق و راستي باطل وزائل نكني
 وقوله: " قل خافوا الله ولا تدحض الحق " دُخان
 عربي اصلاً به معني دود و عرفاً به معني استعمال
 وكشيدن توتون و تنباكو گفته
 ميشود ولوح دخان از حضرت عبدالبهاء معروف
 است. دَخِيل عربي به معني وارد در دستۀ
 بسته به آنها و غريب و نیز تخلص شعري

شاعری آذربایجانی از مؤمنین امر بیان که در
ظهور الحق به تفصیل بیان شد . دده در
خطابی بیانی شفاهی از غصن اعظم عبدالبهاء
برای جمعی از دوستان است : " عزمی دده
رئیس طائفة مولویه در اسلامبول از علما بود
و خدیو اسمعیل پاشا او را دوست میداشت و با
خود به مصر برد او در شبی ذکر پی پا کرد که
بعضی از احباء مانند حاجی نیاز هم حضور یافتند
و از ایشان پرسید از اخبار عکا چه دارید گفتند
که بهاء الله در آنجا مسجون است پرسید که آیا
برای کسی امکان دارد که به زیارتش برسد
گفتند بلی ولی با کمال سختی مقدار نیم ساعت
اندیشه کرد و سر بلند نموده گفت من وامثال

ادّعا داریم که مظاهر حقیقتیم ولکن باید راست
 گفت که بهاء الله مظهر حقیقی میباشد " انتہی
 دده به فارسی و ترکی پیرو پیشوای درویشان در
 دُرّۃ گوهر درشت . در لوحی است : "
 واصل این حرکت از تجلیات نقطهء اولیہ کہ
 در مقامی به سرّ اول و طراز اول و دُرّۃ بیضاء
 تعبیر شدہ " انخ درخش از قراءات
 خراسان کہ درسین اولیۃ این امر مرکزی شدہ
 مورد حملہ و تعرّض بسیار گردیدند و از جملہ
 مؤمنین اولین عباسقلی کہ پیرو حانی تخلص
 یافت ریازت میکشید و هنگامی کہ بہ عراق
 عرب بہر زیارت رفت مطّلع و متوجّہ گشت و با
 خود از آثار بدیعہ بہ خطّ سرخ آورد و موقعی کہ

به طهران رسید مذبحه وشهادت عمومي با بيان
وقوع داشت وبعد از عودت به وطن در آن
حدود به وسيلهء فاضل قائيني او وامثالش تکميل
ايمان جديد يافتند وزوجه اش با پسرانش يکي
حاجي آقا محمد که بعداً کهل روحاني لقب يافت
ونيز آقا علي و آقا حسن و آقا زين العابدين و
ميرزا محمد علي جوان ايمان آوردند . ديگر آقا
محمد علي مجتهد و آقا ميرزا عيني مجتهد و ملا
علي رضا و حاجي ملا عبدالله و ملا عبدالرسول
شيخ الاسلام و آقا ميرزا باقر و ميرزا مهدي
صدر العلماء و ميرزا علي نائب و ملا محمد علي
طبيب و کربلائي ملا حسين و ملا جواد و آقا
ميرزا داود و ميرزا ابى القاسم و ميرزا عسکري و

آقا جان خان و میرزا محمد تقی و کربلائی میرزا
طاهر و میرزا محمد علی و آقا سید جلال و نظر
علیخان تقریباً به عدّه یکصد و پنجاه رسیدند
و بعداً به سال 1284 به واسطهٔ رسل و مبلغین
ابھی وغالباً به واسطهٔ نبیل زرندی همه بهائی
شدند و مورد تعدّیات گشتند مشیة الله بن ملا
علی به ضرب چوب حکومت کشته شد و در آثار
بسیار مذکورند و در الواح و در آثار خ ا د م 66
خطاب به جوان روحانی قوله : " صحیفة الله
المهیمن القیوم هو الله تعالی شأنه الحکمة والبیان
یا جوان روحانی علیک بهاء الله الابدی نامۀ
شما در سماء عزّ احدیه به شرف اصغاء مولی
البریة فائز ... عالم بیان به عالم شیعه تبدیل شد

بعينه وبظاهره وباسماء وصفاته وباهوام وظنونه
 بل اهلش ابعده واخسر واجهل مشاهده ميشوند "
 انخ ودر لوحی است: " جناب جوان روحانی
 الذي حضر و فاز بسمي الذي هاج عرف الله
 المهيمن القيوم هذا كتابٌ نزل بالحق من سماء
 مشية رب العالمين.... يا جوان روحاني اسمع نداء
 الله الابدي انه انزل لك من سماء البيان ما لا
 ينفد بدوام ملكوته العزيز البديع " انخ ودر
 ذيل نام نبيل شمه اي ثبت ميباشد . درر
 عربي جمع در به معني گوهر درشت .
 درالبهيه نام رساله عربيه تأليف
 ميرزا ابوالفضل گلپايگاني شهير كه در مصر
 جواب سوالات حكيم نورالدين قادياني را نوشتند

• درزیکلا قریه ای است از توابع ساری
مازندران • بهائیان آنجا ملا مطیعا
با خاندانش مطیع دیگر ملا عبدالله با خاندانش
عبدی دیگر ملا رسول با خاندانش قدیمی دیگر
اسدالله با خاندانش اسدی دیگر میران خوشرو
روح الله صمیمی عبدالله نوروزیان میثاق فدائی
با خاندان.

عربی "حمداً لمن صان هیکل امره بدرع الميثاق" در وصایای مولی
الوری "که بر سبیل تشبیه به
دِرَع زره اطلاق

دِرَع
زره

درِغوک قریه ای از توابع آباده در ایام ؟
محلّ اجتماعی از اهل بهاء و مذکور در آثار
گردید قوله:

" هو القدّوس الاعظم الابهی کتابٌ نزل من
لدي المظلوم الي كل من آمن بالله المهيمن القيوم
ان لا تعبدوا الا اياي ثم انصروه بالذکر والثناء او
بجنود الحكمة والاخلاق يا احبائي هناک ... يا
عبّاس ... وندکر محمد قبل علی ... یا حسین "

انخ درویش جمعی کثیر از درویشان از
مؤمنین این امر شدند و در آثار ذکر

یافتند چنانچه در دوره بیان میرزا قربانعلی از
شهداء سبعة طهران وقهرالله و میرزا غوغاء
و غیرهم و در دوره بهاء الله و بعده که خود آن

حضرت در ایام اقامت در کردستان نام درویش
محمد بر خود نهادند و از هنگام عزیمت از عراق به
صوب اسلامبول نظر به ملاحظه محیط کشور
و دولت عثمانی و نفوذ بگاشیه در آن حدود برای
خود و ذکور هم‌رهان زی درویشی قرار دادند .
درویش صدقعلی و حاجی قلندر همدانی و
حاجی نیاز کرمانی و درویش یونس و طیفور و
توانگر و روشن و ذکردرویش کرمعلی و
درویش خندان از اهل فارس و درویش
مسعود قزوینی در سفرنامه امریکا و غیرهم شد
که شرح احوالشان در تاریخ ظهور الحق ثبت
است و همگی مانند دیگر دراویش به زی طریقت
از آن جمله گیسوان و شارب و لویه طویل آراسته

بودند و گیسوان کوتاه نکردند و نیز در سنین
اولیه که تقیه حکمفرما بود غالباً افراد مبلغین
و مسافرین بهائی در بلاد خود را به زی درویشان
در میآوردند و در لوحی که شمه ای ضمن لغت
طرق درج است چنین مسطور میباشد :

" بعضی از نفوسی که خود را دراویش مینامند
جمع احکام الهی را تأویل نمودند... در تکایا
انزوا جسته جز خورد و خواب شغلی اختیار
نمودند "

دراویش چنین است :

" وقتی به اسم صید توجه به بعضی از اراضی
نمودیم تا به محلی رسیدیم ملاحظه شد درویشی
غذائی ترتیب میداد از او پرسیدم چه میکنی

مذکور داشت خدا میپزم با خدا میپزم از برای
خدا میپزم مشاهده شد آن مسکین چقدر از
شریعهٔ عرفان ربّ العالمین دور است بعد توقّف
نمودیم و با کمال شفقت و نصیحت با او تکلم
نمودیم تا آنکه اشعهٔ آفتاب حقیقت از افق قلبش
ظاهر و مشرق شد به معذرت قیام نمود و او یک
رفیقی داشت برهنه مابین ناس مشی مینمود و به
همان کلمات ناطق بود و هر دو به انوار فجر معانی
فائز شدند به قسمی که یوم بعد با پای برهنه در
رکاب بودند... از حق جلّ و عزّ میطلبیم
احبّای خود را از شریانات مضرّه حفظ فرماید تا
کلّ به ما اذن الله ناطق گردند و به خدمت
امر الله مشغول شوند " و از غصن اعظم

عبدالبهاء است قوله:

" اي بنده آستان مقدّس آنچه نگاشتي ملاحظه
گرديد وبر تفصيل اطلاع حاصل شد هفت
وادي به جهت سيروسلوک نازل شده وسير
وسلوک بسيار محبوب اگر اهل فقر عبارت از
نفوسي باشند که در اين وادي سلوک نمايند وبه
اين اخلاق متخلّق شوند روش راستان گيرند
وسلوک آزادگان جويند هرنام که عنوان گردد
ضري ندارد درویش که از قلم اعلي تحرير يافت
معنیش فحواي رسالهء سلوک است ولسيار
مقبول ولي جمعي الآن در اين جهانند وبه ظاهر
وباطن سرگشته و پريشان ومهمل و معطل وبار
گران بر سائر ناس به صنعتي مشغول نشوند وبه

کار و کسی مألوف نگردند و خود را از آزادگان
شمردند و حال آنکه از برای توت شمیران و فوا که
توسرگان و موسم خرمای عربستان دویست فرسخ
طی نمایند اینگونه نفوس مهمله البتّه مقبول نه زیرا
هر نفسی باید کار و کسی و صنعتی پیش گیرد تا
او بار دیگران را حمل نماید نه اینکه خود حمل
ثقیل شود و مانند علّت کابوس مستولی گردد
باری سیرو سلوک در وادی عشق و محبّه الله
بسیار محبوب و ذکر مقبول و از شدّت فرح
و سرور غزل خوانی و نغمه سرائی بسیار مطلوب
و مادون آن اوهام و عیوب و علیک التّحیة و الثّناء
" و ذکر کبری ضمن لغت فاران در الواح از درویش
خدا ثبت است .

ونیز ضمن لغات روض ص ف و ق د س
و غیرها ذکر می باشد. دُرِّي عربي به معنی
متألّی و درخشان و نافذ.

در لوح سورة الذّبح است :

" ووضعوا ايدي الغلّ علي هذا القلم الدرّي العزيز
المحجوب "

و در لوح به

حاجي محمد کریم خان است :

" نشهد بانّ كلّ كلمة من هذه الكلمات الدرّيات
" الخ درّياق که

در تریاق ذکر است در آثار این امر خصوصاً

در آثار فارسیه و و خطابها به نوع

تشبیه و استعاره به غایت کثرت مستعمل است

في المثل قوله:

" نام او (حضرت بهاء الله) دریاق هرردی
است و حرارت بخش هر سردی دریاق اعظم
است " الخ

دَریار در رسلهء مدنیه است :

" مؤلف محقق مشهور دربار از اهالی فرانسه که
در نزد جمیع مؤلفین ودانایان اروپا اطلاع و
مهارت ودانائیش مسلم است در کتاب مسمی به
ترقی در ادبیات که از تألیفات مشهوره او است
در این باب در اکتساب ملل اروپا قوانین
مدنیت وقوائد ترقی وسعادت را از اسلام شرح
مبسوطی بیان نموده " دریفوس

هیپولیت دریفوس بهائی ومادام دریفوس ضمن

است.

دزفول به معنی قلعه پل . شهر معروف در خوزستان به مناسبت بنای پل دارعالی از دوره ساسانیان بر روی رود آبدیز است. دساتیر درلوحی است قوله: " بگو ای دستوران دریای بخشش امام ابصار موج اوهام را بگذارید و قصد افق نیر ایقان نمائید و گمراهان را به خباء عرفان مقصود عالمیان آگاه سازید از برای خدمت این روز پیروز آمده اید جمع دفاتر و دساتیر کل را بشارت داده و به لقاء این یوم مبارک و ظهور آن مسرور نموده " جمع دستور به معنی کتاب قانون و تلویح به کتاب دساتیر پارسیان است. دستگرد و دستجرد قریه ای به فاصله ۶ قریب شش فرسخ از بیرجند که تقریباً 150 نفر بهائی جمع بودند و در دوره میثاق مرکز بهائی گردید. دستور فارسی به معنی پیشوای روحانی زردشتیان . درلوحی از حضرت بهاء الله است قوله: " امروز روز فرمان و دستوری دستوران نیست " الخ فارسی فرمان کار . از حضرت عبدالبهاء در مقاله " دستور العمل داد " به ناصرالدین شاه است : " قد جعل الله البلاء غاديةً لهذه الدسكرة الخضراء و ذبالةً لمصباحه الذي به اشرفت الارض والسماء " الخ درهامش بعض نسخ قدیمه خطی آن لوح که ترجمه لغات نادره عربیه نوشته گردید چنین مسطور : " دسكرة مزرعه " یعنی خداوند بلایا را بهر این مزرعه معموره سبزو خرم باران صبحگاهی و بهر چراغ امرش که به آن آسمان وزمین روشن گردید فتیله قرار داد. و اشاره هذه الدسكرة الخضراء ظاهر این است که راجع به نفس عکاء به نوع پیشگوئی از مقام عظمت آن باشد و ممکن است مراد از هردو جمله را به نوع تشبیه امر بهائی گرفت. دراصل لغت دسكرة به معنی قصر با خانه های اطراف و به معنی قریه و صومعه است.

=====

دَع در ودع ثبت است . دعاء مصدر عربي
 به معنی نداء و طلب و خواستن و خواندن و در آنچه خدا را به آن میخوانند شهرت
 استعمال یافت و در اصطلاح شیعیان و پیروان این امر اطلاق بر آثاری میشود که به منظور درخواه
 و درخواست از خدا صدور یافت . و جمع دُعَاء ادعیه و جمع دعوت دَعَوَات میباشد و از همه ادعیه کثیره
 صادره از نقطه لبیان دعاء صباح معروف است قوله : " بسم الله الرحمن
 الرحيم يا من حكم علي الصّباح بنور الضياء " الخ و نیز ادعیه مخصوص ایام هفته به نام اربعه
 عشر و ادعیه مخصوصه سال و غیرها است . و از مقام ابی " دعاء يدعو محي الانام " شهرت دارد
 و جمله : " يدعو " به معنی یدعوه یا به معنی یقرئوه استعمال شد و جمله " هذا ما دعيت الله به "
 در آخر این دعاء شاید اصل نسخه " دعوت الله به " بود . و در مناجاتی است :
 " وما دعوتهم الا بما بعثني به " و در لوح رئیس است :
 ودعاه الي الله ونهاه عن الشرك ولا يعرفون الذي يدعونه في كل حين " دَعَلَ عربي بيشه
 و درختان بسیار توي هم رفته ادغال جمع در کتاب اقدس است .
 " ويعبد الله علي الادغال والشواجين والجبال والقناب والشناخيب " خدا را بر اشجار بهم پیچیده و بيشه ها
 عبادت کند . دَفَّ دَفَّ وادفاف و استدفاف
 مصدر عربي به معنی بال بهم زدن مرغان و نزدیک زمین در هوا گذشتن آنها . در آثار
 نقطه البيان است قوله : " هذا الطير المدف في جوّ العماء " و ما تستدف
 و در آثار ابی در سورة الصاد :
 حمامة القرب في قلوبكم " و در لوحی دیگر :
 " ليستدف بذلك ورقاء حبك في ملاء الكرويين "

=====

دفع مدفع توپ . مدافع جمع . در لوح به شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی است
 قوله : " علي شأن مامنتهم مدافع العالم ولا سيوف الامم
 عن التوجه الي بحر عطاء ربهم المعطي الكريم " دفع به معنی مدافعه از هجوم . در خطاب و بیانات شفاهی مرکز میثاق برای جمعی در خصوص دفاع
 مشترک از خود است قوله : " مسافرين كشتي با آراء و قلوب مختلف
 که دارند همینکه خطر و پیش آمد غرق حاصل شود اختلاف مرتفع گردد و بیم آنان را مجتمع کند و
 متحد الفكر میشوند که فکر خلاص جانشان باشند "

دَفَقِ دَفَقِ اِنْدِفَاقِ به معني ريختن . دافِق = ريزان . در خطاب و مناجاتي
 است :
 " انا جيڪ بقلب خافق ودمع دافِقِ "
 ودر خطاب و مناجات وزيارتي است :
 رَبِّڪ بلسانِ يندفقِ منه الاذڪار "

=====

دَگَنگِ مستعمل و متداول در عرف فارسي نوعي از چماق . در خطابي به
 فائزه خانم است قوله :
 " چوب و چماق و گرز و دگنگ "
 الخ
 ادله حَقَانِيَتِ مَدْعِيَانِ الهِي را مستنبط از
 کتب و آثار عقل توان به
 شماره بدین طريق آورد:
 1 - شخصيت و ادعاء و قيام 2 - استقامت 3 - صبر بر بلايا و جانفشاني و از مقام بهاء الله مخصوصاً
 نشر امر خود در حبس 4 - نفوذ و غلبه و قدرت و نسخ ما قبل 5 - بروز علم شگرف از بي علمان
 6 - ايمان و شهادت علماء و متخصصين با ايمان 7 - کتاب و آيات - انطباق با پيشين گوئيهاي سابقين
 9 - تحقّق بشارات و انذارات و مواعيد 10 - عدم حصول موجبات بهم خوردگي بلکه موافقت
 تأييدات غيبية .
 در تفسير سوء الشمس است قوله:
 " ودلع ديكِ
 العرش بالحكمة والبيان وانتشرت اجنحة الطاوس الرضوان " الخ يعني خروس عرشي به حکمت
 و بيان زبان در آورده آواز خواند و مقصود تشبيه و تبیین قوه قدسيه منطق مظاهراهيه و نشرالواح و معارف
 رحمانيه است و نیز در مناجات عيد رضوان است قوله:
 " ثم
 اسئلك يا الهی بسمک الذي به تدلع ديك الشمس في لاهوت العماء بتدلعات عرّفردانيتک " الخ
 ودر نام ديك العرش ذکري است .
 دلماء عربي به معني تيره و تاريخ شديد به
 حال نرمي و نیز شب سلخ ماه قمری . در لوح مشهوره ناصرالدين شاه است :
 " سوف تشقّ الید البیضاء جیبالهذه اللیلة الدلماء " .
 ودر لوح مشهوره رئیس
 دولت عثمانی قوله :
 " یا قلم الوحي ذکّر من حضر کتابه تلقاء
 الوجه فی اللیة الدلماء " ودر مناجاتي در خطابي :
 " قد احاطة اللیلة الدلماء کلّ الارحاء "
 دماغ عربي مغز
 سر . در لوح رئیس است :
 " و كذلك بتوجهها الي
 الدماغ والرأس واسباب اخري يظهر حکم العقل والنفس "

دلو در لوح خطاب به حاجی محمد کریم خان قوله: "وما
 وَرَدَّ عَلَيْنَا سِيَارَةَ لِيَدُلُّوْهُمْ دَلُوهُمُ" ودر سوره الذبح
 "تالله الحق ان الغلام قد وقع في جَبِّ البغضاء فيا ليت يكون من سياره لِيَدُلِّي دلو النَّصْرَ لَعَلَّ يَخْرُجَ بِهِ
 الغلام ويستضيئي وجوه اهل السموات والارض" مشتمل بر آیات قصه قرآن راجع به دلو به چاه انداختن
 عابرين مصري براي كشدن آب و در آوردن يوسف از چاه است كه مقام ابهي به نوع تشبيه يوسف
 میباشد ودر چاه بغض و عداوت اعداء افتاده ومنتظرند زائزینی رسیده دلو نصرت بیندازند واز چاه
 درآرند دمدم . در ضمن مناجاتی از مرکز عهد ابهي عبدالبهاء است :
 "وما اسمع الا صوت الرعود المدممة من الآلات الملهبة الطاغية النارية" مدممة به معني
 مهلكة

دمقس معرب از دمسه واژه فارسي به معني بافته ابريشمين سفيداستعمال ميكند
 درلوحی است قوله: "فاستمع نداء ربك عن يمين العرش خلف الف
 حجاب من الحرير الدمقس المنير دنف درلوحی از سخن عكا خطاب به طيب قوله:
 " قد ادنف الذين وردوا هذه المدينة " مرادآنكه همسجنهائشان بیمار بستري شدند .
 دنيا عربي مؤنث ادني به معني نزديكتر وپست تر ولي درقرآن لقب ونام اين
 جهان گرديد . دركلمات مكنونه است : " اي دوست من تو شمس سماء
 قدس مني خودرا به كسوف دنيا ميلاي حجاب غفلت راخرق كن تا بي پرده و حجاب ازخلف سحاب
 بدرآي وجميع موجودات را به خلعت هستي بياراي " ودرلوح به رئيس دولت عثمانی است قوله :
 "وبه اشياء مزخرفة دنياي دنیه از حق ممنوع نگرديد " ودر لوحی ديگر :
 " انا ما اردنا من الدنيا الا اهلها وانها من حيث هي موطئ قدمي ومرتع اغنامي ومنظر اوليائي و
 مطلع ظهورات قدرتي ومظهر اسمائي الحسني و صفاتي العليا ان ربك هوالمبين العليم " ودر ضمن سلوک از مقام نقطه بياني دروصف دنيا است.
 ابهي معروف كه اولش قوله: " حمد وثنا سلطان مبین را لائق

وسزا است " انخ واین لوح مخزن جواهر نصایح وقوت کلام میباشد که در اواخر ایام صدور یافت
 چنانچه در آغاز ذکر حبس حاجی ملا علی اکبر شه میرزادی و حاجی ابو الحسن امین اردکانی در طهران
 ودر اواسط ذکر ا ؟ طهاد و شهادت بهائیان در یزد به دست جلال الدوله و شهادت حاجی محمد رضا
 اصفهانی در عشق آباد است که در سنه 1308 هج. ق. اتفاق افتاد و شامل تأسّف از خونخواری ایرانیان

ونصایح به بهائیان در مقابل آن اعمال میباشد و لذا تاریخ صدور این لوح همان سنه میباشد و نیز در این لوح فقط پی در پی تعلیم اصول و آداب اداره جهان و تأسیس دارالشوراء را دادند .

=====

دَوَائِرِ عربی جمع دائره . در اصطلاح بیان حزبی بود که باب اعظم بر سینه امر نمودند . اولوالدّوایر زنانند که بر سینه داشتند و در

سبع ذکر است . دَوْحَة عربی درخت بزرگ . در لوحی است :

" اذا سمعت تغرّدت حمامة بياني علي اغصان دوحه عرفاني " و در خطاب وصایای عهد است :

" وعلي فروع دوحه القدس " و در مناجات آغاز خطاب معروف به عمّه است :

ورقة نبتت من دوحه وحدانيتك " دوست فارسی معروف . قوله :

" دوست لساناً دعوي دوستي نمايد " الخ که حسب الامر نسخه ها به اطراف فرستاده شد تا اکیداً

کسی از بهائیان به زیارت عکا نرود و نیز بدون حصول اطمینان با احادی مصاحبه ایمانی ننماید . و نیز قوله :

بی نام و نشان " الخ که ضمن لغت رء س ثبت میباشد و در آثار والواح بسا اطلاق بر شخص ابهی

گردید . دولت عربی به معنی هیئت حکمفرمای کشور معروف

است . در لوح سلیمان قوله :

" اول ضری که بر این غلام وارد شد این بود که قبول شهریه از دولت نمود " و در بیان شفاهی در خطابی

بهر جمعی که سؤال از واجبات در ایام جنگ آتی شد فرمودند :

" اطاعت اوامر دولت بر رهبائی واجب است و گرنه خطر بر همه هیئت شخص نافرمانبردار تعلق میگیرد

چه قانون دول حکم قتل بر عاصی در ایام حرب میباشد بلی باید قبلاً سعی کرد که عدم ورود در میدان

قتال را اجازه دهند و لی چون دولت حکم به حرب دهد با تمام امانت باید اجابت کرد " الخ

و دولت آباد نام قریه ای در اصفهان و نیز در ملایر معروف و مذکور است .

===== دهاء عربی به معنی باهوشی سرشار و حسن رأی و تدبیر و حیل .

در رسالهء مدینه است :

نور که اهالی ایران در ذکاء خلقي و فطانت و دهاء جبلی و ادراک و شعور فطری و عقل و نبی و دانش

و استعداد طبیعی از مادون دون و پستند . " و در مناجاتی در خطابی است :

" ووضعت الخصماء حبال المکر والدهاء لهذه الطيور المكسورة الجناح بسهام الجفاء "

دهاق كَأْسِ دِهَاقِ جَامِ لَبْرِيزِ . درمناجاتی درخطابی است :
 رَبِّ اسْقِهِمُ الْكَأْسَ الدِّهَاقِ " دَهَجٌ معموره معروف در شهرستان
 یزد مرکز جمعی از مؤمنین امر جدید و معاریفی در این امر که در آثار به کثرت ذکر است
 قوله : " یا اهل الدال والهاء انا اسمعناکم صریر القلم الاعلی " الخ ودر
 ضمن نام هادی ذکری است .

===== دَهْمَاءُ ادهم در مؤنث و مذکر به معنی تیره و سیاه . در لوح طب است:
 " وعند الامتلاء داهیه دَهْمَاءُ " و قوله :

" بهما یحدث بلاء ادهم " که مراد مصیبت و بلیت شدید است . دیار عربی
 جمع دار به معنی مسکن . در لوح رئیس است قوله : " قل قد خرج الغلام من
 هذه الدیار (که مراد شهرستان ادرنه میباشد) طوبیٰ لکم بما هاجرتم من دیارکم " الخ
 دیاربکر قسمتی معروف از سوریه .

خطابی و بیانی شفاهی برای جمعی از دوستان است : " سید جواد با دونفر ارمنی در دیاربکر
 صحبت کرده بود بعد یکی از آن دو آمد و مکتوب سفارشی آورد که پشت پاکت نوشته بود (به رئیس
 دین بانی بهائی) و چون به دست جمال مبارک رسید جمال مبارک از سرور صدازدند که (1) موسوی
 بیا بین که آوازۀ امرالله به دیاربکر رسید . (1) " موسوی " خطاب مبارک به جناب آقا میرزا موسی
 است

کَلِیمٌ دِیَاجِیٌّ عربی جمع دُجِیه به معنی ظلمات و تاریکیها در لوح سورة الحج خطاب
 به ملا محمد نبیل زرنیدی است قوله :

الجهات " الخ دِیَاجِیٌّ و به فارسی دیباچه فاتحه کتاب است .
 در کتاب اقدس است " قد طُرِّزَ به کتاب الوجود "

دِیةٌ عربی تاوان و جرم قتل . دیات جمع در کتاب
 اقدس است : " من قتل نفساً خطاءً فله دية مسلّمة "

الی اهلها وهي مائة مثقال من الذهب " وقوله :
 " قد ارجعنا ثلث الدیات کلّها الی مقرّ العدل "

به معنی خروس عرشی آسمانی ملکوتی که در قصص
 قدیم بود و چنین نوشتند که چون به آواز آید همه خروسان زمین بخوانند و در حکمة الاشراف ربّ النوع خروس بیان شد . در شرح

کوثر چنانچه ضمن لغت ز م ن درج است قوله :
 " بما صاح دیک البهاء علی قبة الزمان " و در تفسیر سورة الشمس

است قوله : " ودلع ديك العرش بالحكمة والبيان "

الي آخر که ضمن لغت د ل ع ونيز لغت عرش ثبت است واهل بهاء آن را هم مانند ورقاء عرشي رمز و تشبيه روح القدس والهام ووحى وفوه قدسيه مظاهر الهي تفسير وتأويل کنند .

ديم صورت زیارت برای

دیمه عربي باران ملائم پیوست بی رعد و برق . درخطابی و

آقا سید احمد افغان است :

دين وديان در کتاب اقدس است :

قد كتب لمن دان بالله الديان " و مراد از " من دان بالله الديان آنکه تدین به خدای مجازاتگر یافت وديان درآیه دوم به معنی حاکم وقاضي است و ديان در دوره بیان لقب وشهرت ایمانی میرزا اسدالله خوئی از معاریف اهل بیان بود که صاحب بیان وی را به تطبیق عدد ابجدی حروف نامش به مناسبت حدیث شیعی معروف " کان علی ديان هذه الامّة " به این نام خواندند و در آثار و تاریخ مفصلاً مذکور میباشد و در خطاب به شیخ نجفی اصفهانی است :

خطاب به ديان مظلوم شهيد جناب ديان عليه بهاء الله ورحمته به حضور فائز مطابق آنچه از قلم نقطهء اولی ظاهر شد " انخ

و در مناجاتی متعلق به ایام صیام است :

" واخذه حبّ الریاسة الي مقام سفک دم الذی اختصصت بین بریتک وجعلته مظهر احدیتک وسميته بحرف الثالث لمن اظهرته بامرک ونزلت في حقه ما لا نزل في حق احد دونه واز سفک دمه غلبت الظلمة علي نور النهار واخذ الاضطراب و الاضطراب کلّ من سكن في الزوراء ومعذک ما استشعروا وما تنبّها بلغوا في الشقوة والاستکبار الي مقام ارادوا قتل من یدکرونه في اللیالي والانهار وانک عصمتني بقدرتک " انخ و بایان در آثار و اقوال خود نسبت قتلش به ایشان دادند و جملهء مسطوره در نامه میرزا یحیی ازل خطاب به ديان که در آثارش و در رساله به نام عمّه ردّ برمرقومه غصن اعظم عبدالبهاء ثبت است قوله : " سیجئ محمد من الغمام ویضربک بالسيف " ونیز جملهء اول نامه که خطاب به او است قوله :

" من العلي الاعلي الي الدني الادني " که نیز در رسالهء مذکوره ثبت است معلوم میدارد که نامهء تضرّع و توبه آمیزش تأثیری نکرد .

دیهم فارسی تاج و افسر بزرگ مرصع پادشاهان و نیز تخت و چاربالش شهان و چتر سایبان

. در رسالهء سیاسیه است :

" ایران ویران شد و دیهم جهانبانی مقرّ

وسریر دیوان "

حرف " ذ "

في ذاته لذاته در آثار فلسفی عرفانی به معنی بی

توجه به خارج و عارض

• وبه استناد به ذاتش وبه علت ذاتش •

در سورة الذبح است :

" شهد الله في ذاته لذاته بذاته بأنه هو الله لا اله الا

هو الظاهر الباهر المستور واشهد في ذاتي لذاتي بذاتي

" الخ

ذب در لוחی است :

" بسم الله البهي الابهي ذب قد ارسل اليك

من سجن السبحان ما نزل لك من سماء " الخ

• رمز از ذبیح حاجی محمد اسمعیل کاشانی است •

ذباب عربی مگس • در لוחی است قوله :

" جناب امین هو الله العالم الخیر امین اگر تفصیل

این ارض را خواسته باشید انّ الذّباب فیها
استنسر لذا اوقعه الله فی الهاویة وکذلک امثاله
لعنهم الله قد فسدوا وافسدوا علی شأن نطقت
لسان العظمة بعد اهلاکم ماغفرالله رمس
لحودهم " الخ اشاره به واقعه سید محمد
و غیره در عکا میباشد . ذبالة

عربی فتیلهء چراغ . در لوح خطاب به ناصرالدین
شاه است قوله: " وذبالة
لمصباحه الّذی به اشرقت الارض والسّماء .

ذبیح عربی به معنی مذبوح و نزد

اسلامیان طبق تفسیر برقرآن ووفق

روایات مأثوره اسمعیل بن ابراهیم ذبیح الله و

قربانی خدا بود و در این امر چند تن را ذبیح

لقب وشهرت شده درالواح وآثار کثیره
مذکورند و راجع به آقاسید اسمعیل زواره ای
درلوحی است قوله :

"فی کلّ سنة من هذا الظهور بعثنا اسمعیلاً
وارسلناه الی مشهد الفداء وما فدیناهم بذبح
کذلک قضي الامر من لدن ربک العزیز
المختار منهم اسمعیل الذی سرع مسرعاً الی مقرّ
الفداء فی العراق بعد الذی انجذب بکلمة من لدنا
وفدی نفسه منقطعاً عن الاکوان "

وشرحی درحقّ او وحاجی محمد اسمعیل کاشی
درذیل نام اسمعیل ذکر است ودرلوح رئیس
راجع به حاجی محمد اسمعیل کاشی است :
"یا ذیجی الروح لک " الخ

ودرلوحی خطاب به پسرش غامعلی تاریخ 1301

است قوله : " یا

غلام انّ اباک فاز بالاقبال فی اولّ الايام
وشرب رحیقي المختوم باسمي القيوم انه ممن اقبل
وآمن وقام علي خدمة الامر الي ان استشهد في
سبيل الله رب العالمين قد رقم اسمه من قلبي
الاعلي من الشهداء في الصّحيفة الحمراء وسمينا
بالذّبيح في کتابي المبين عليه بهائي و بهاء من في
السّموات والارضين " و درلوحی

راجع به آقا میرزا محمدحسن سلطان الشهداء که

درنام حسن ذکر است قوله :

" قد رجع حديث الذّبح ... قد ظهر الفداء

الاكبر والذّبح الاعظم ... والذّبيح توجه الي

مقرّ الفداء .

و در ضمن حرف صاد ثبت است قوله :
" يا ارض أين الذّبح الاعظم . الخ

ذَر-ذَرَّةٌ عربی به معنی کوچکترین جزء مادّه

و به معنی غبار ریز پراکنده

به معنی مورچه ریز .

در خطبهء شرح سورة البقره است قوله:

" قد رأيت ليلتها بان ارض المقدسة قد صارت

ذرة ذرة " الخ بیان خوابی است که

در شیراز در موقع وفات حاجی سید کاظم رشتی

و انتقال مرکز علم از کربلاء به شیراز دیدند .

و در لوح رئیس است :

" واسمع نداء كل الذرات هذا لمحجوب العالمين "

و عالم ذره یا ذرعماء اصطلاح فلسفی رمزی و

عرفانی است که در آثار این امر نیز مذکور

میباشد از آن جمله در لوحی است قوله :

" واز آنجائی که این سلاطین وجود در ذر عماء
و عوالم ارواح " الخ و عماء به وزن و معنی
خفاء میباشد و در برابر رقیق این استعمال میشود
و عالم ذرّ چنانچه در قرآن است : " واذ
اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذرّیّتهم و
اشهدهم علی انفسهم الستُ برّبکم قالوا بلی شهدنا "
همان عالمی است که آحاد بشر قبل از این
عرصه شهادت به وحدانیت ذات خدا دادند
و در آثار اسلامیة چنین نوشتند که بشر قبل
از وجود در این عالم شهود به خطاب الستُ برّبکم
مخاطب گشتند برخی نعم گفتند و کفر ورزیدند
و بعضی بلی گفتند و مؤمن شدند و هر یک را
طبق آن عالم در عرصه هستی مآل و نصیبی مقدر

گردید . ودر

خطابی است قوله:

" هو الله يا امة الله نامة شما رسيد مضمون
معلوم گردید جواب مختصر مرقوم میشود
عالم ذره که گفته میشود حقائق و تعینات
و تخصصات و استعداد و قابلیت انسان
در مراتب علم الهی است چون استعدادات و
قابلیات مختلف است هر یک اقتضای دارد آن
اقتضاء عبارت از قبول و استعداد است " الخ
ذَر در لوح سلطان :

" ثم ذر الناس بما عندهم " امر از و ذریعنی

مردم را با آنچه دارند واگذار .

ذَرع - ذِرَاع در لوح به ناصرالدین شاه است

قوله :

"واين من طال ذراعه في العصيان ومال ذرعه
عن الرحمن " ذراع = بازو وذرع = سینه
يعني بجاست آنکه بازویش درنافرماني دراز وسینه

اش منحرف از خدای مهربان بود

ذَرَفَ درلوح خطاب به ناصرالدین شاه

است :

"وَرَدَّ عَلِيَّ مَا ذَرَفَتْ بِهِ دُمُوعُ الْعَارِفِينَ " بر من

اموري وارد شد که چشمهاي عارفین به آنها

اشک ریخت .

و در دعاء یدعوه محیی الانام است :

"لذا تضطرب نفسي وتذرف عيني "

ذُرُوة (ذُرُوة ذُرُوة) عربي بلندي وجاي

بلند و طرف اعلاي هرچيز وقله و اوج
ذروي جمع . درلوح حكمت است:
" اولئك بلغوا الذروة العليا والغاية القصوي "

و در لוחي است :

" قل السّدره قد ارتفعت بالحق ولا يبلغ ذراها
طيورافئدة العارفين " ذرية به
سه حركت ذال عربي فرزند و نسل . ذريات
ذراري جمع . در كتاب

اقدس است :

" انا لما سمعنا ضجيج الذريات في لاصلاب "

ذکر که اصلاً مصدر به معنی به خاطر داشتن و ملتفت شدن و یا به زبان گفتن است و بر صیت و ثناء و شرف و غیرها اطلاق شد و در قرآن بر شخص پیرو کتاب خدا خصوصاً تورات و قرآن لقب قرار گرفت و در تفاسیر و اخبار و آثار شیعه به کثرت بر قرآن و رسول و علی و ائمه تفسیر گردید و در اوائل امر جدید لقب و شهرت باب اعظم گشت که محض اشاره به رموز آیات مذکوره قرآن و برای انطباق با نام کریم خود و به منظور آنکه نام و تشخیص شخص مشهور نشود و موجب تعرض اعداء نگردد خود را " ذکر اسم رب " خواندند چنانچه در صحیفه بین الحرمین است قوله :

" انّ هذا كتاب قد نزلت علي الارض المقدّسة بين الحرمين من لدن علي حميد ثمّ قد فصلت من يداذكر.... ان اسمعوا حكم بقية الله واسئلوا من سبل الحق من ذكر اسم ربكم " الخ
وذكر كتاب شرح سورة يوسف كه نخستين كتاب آسماني جديد بود بدين عنوان ستودند قوله:
" ؟ ذلك الكتاب من عندالله الحق في شأن الذّكر قد كان بالحق حول النار منزولاً ودر صحيفه
مخزونه مذکور است قوله :

انزل الله سبحانه من عنده الي حجّة محمد بن الحسن عليهما السلام ولقد اخرجها بقية الله صاحب الزّمان
عليه السلام الي بابہ الذّكر لتكون حجّة الله علي العالمين "
و در سورة خامسة في علم الكتاب قوله : " السّورة
الخامسة في المحرّم بسم الله الرّحمن الرّحيم الم ؟ ذكرالله للورقة الحمراء عن شمائل بحر الاخضر لا اله الا
هو قل ايبي فاشهدون وانّ في يوم الاوّل من هذا الشّهر في السنّة 1235 قد ولد الذّكر علي الارض
المقدّسة وينادي الحقّ في الحين انّ الملك لي وانا العلي الكبير"
وقوله :

الغطاء عن بصائرهم ليشهدون بانّ ذكرالله فيهم اولي بهم من انفسهم وانه لاكبر في كتاب الله عمّا كان
النّاس يسئلون وانّ اليوم لا يقبل عمل احدمنكم الا وان تؤمنوا بذكر اسم ربكم "
وقوله " ان اصبر يا

ذکرالله ولا تحزن " وقوله :

" وابلغ سلام ذكر اسم ربك الي المؤمنين وقل الحمد لله ربّ العالمين " وقوله :
" بسم الله الرّحمن الرّحيم سبحان الذي نزل الكتاب علي من يشاء من عباده وانه لا اله الا هو العزيز الحميد
وانه لكتاب قد فصل فيه حكم ابداع تنزيل من لدن علي حكيم تلك آيات القرآن قد نزلت من لدنا علي
قسطاس مبين ذلك حكم من كتاب ربك لا مبدل لحكمه تنزيل من لدنا علي صراط قويم ان اتبع
حكم ما نلقي اليك من كتاب الاذن فانّ السّاعة قد ات بالحق والله سميع عليم ... قل لو كان من عند غير
بقية الله ينزل لاستطاعوا ان يأتوا بمثله فسبحان الله عمّا يشركون تلك آيات اللوح قد نزل في حكم بطن
القرآن لعلّ النّاس بآيات الله يوقنون اقرأ كتاب ربك لا اله الا هو ثمّ ابلغ حكم ما نزل فيه الي النّاس
لعلهم بآيات الله يتذكرون ثمّ بلغ مثل ما نزل اليك في ذلك الكتاب الي المؤمنين الذين اتبعوا آيات الله
بالحق فاولئك هم المهتدون تلك الآيات حجّة من بقية الله لمن يشاء ان يكون من المهتدين وانّ ذلك
الكتاب حجّة من لدي لمن اراد ان يؤمن بآيات ربك قل يا ايها الملأ لقد جائكم ذكر من بقية الله
مصدّقاً لما جاء النّبيون وامرسلون من عندالله الا تعبدوا الا اياه ذلك الدين الخالص فما لكم كيف لا
تسرعون انما المؤمن في كتاب ربك من آمن بالله وآياته واتبع حكم الذّكر من لدنا.... وانّ حكم ربك في

ذلك ان اتبع حكم ما نزل في الكتاب من قبل ثم اطهر ارض التي قد كتب الله عليك لايام ذكراسم ربك فان الوعد ان شاء الله من حكم الكتاب لمن قريب (وعده ظهور درظهر كوفه در زمان قريب) وان كلمة الاسم قد حرم في الكتاب ذكره وان ذلك من امر الله قد قضي بالحق (نهي از اظهار و ذكر نام است) وان اراد من يبلغك الكتاب ان يستعين بشيئي من الامر فاتبع حكمه فانه لمن المقربين الاولين وابلغ سلام ذكر اسم ربك الي المؤمنين وقل الحمد لله رب العالمين "

وبيان تغيير ارادة ظهور مذکور وعلت آن در توقيعي ديگر است که در حال عودت از سفر مکه نیز براي حاجي مير سيد علي خال فرستادند قوله :

" بسم الله الرحمن الرحيم سبحان الذي قد نزل الآيات علي من يشاء وانه لسميع عليم وان ذلك حكم من لدي ان ارسل لي كتاباً فيه احكام الناس ما هم كانوا عاملين ولقد ارسلنا من ام القرى وورقات فيها احكام السبيل لما كانوا سائلين ولما قد علمنا حكم ارض المقدسة من شرك اهلها بايات ربك قد جاء الحكم ان اسر من سبيل البحر... الي ذلك اليوم كما علي ارض الخا من النازلين ... فقد فصلت في الورقات المدنية علم ما قد سرق لي في السبيل ولقد اخذت في المدينة ثلاثين عدداً من حجر ناقص لما جاء بورقة من خطي وكذلك لمن جاء بورقة اخري اثني وعشرين عدداً ريال ... فيا ايها السائل ماذا تري في رجعي وان امر الله اكبر عما كان الناس يعملون وما اري اكثر الناس الا في واد بعيد وان في مقام الخوف حكم ربك غيبة الامر فارسل الي كتاباً من قريب ثم فصل فيه احكام البيت واهلها وما كان الناس في ايام ربك يعملون ودر نسخ عرائضي که اصحاب ميفرستادند خصوصاً عرائض آقا سيد يحيي دارابي خطاب به عنوان ذکر است چنانچه بنده اي در ضمن شرح کوثر درج میباشد و در توقيعات کثیره براي اشخاص بسیار که از آنجمله در ضمن نام سليمان ثبت است مانند عبارت : " ان هذا کتاب قد سطرت من يد الذکر " مرقوم فرمودند و مقام ابهي در آخر کتاب ايقان دوايه از قرآن آوردند که اشاره به انذار از اعراض وانحراف باشد قوله :

عن ذکر الرحمن نقيض له شيطاناً فهو له قرين " وقوله :

" ومن اعرض عن ذكري فان له معيشةً ضنكاً " ويعش مضارع مجزوم ناقص واوي از عشو به معني اعراض ونقيض متكلم مع الغير مضارع باب تفعيل وتقييض متكلم مع الغير مضارع باب تفعيل وتقييض به معني تقدير است يعني هر که اعراض از ذکر پروردگار نماید شيطاني برايش تقدير ميکنيم که قرينش باشد و ضنک به وزن ومعني تنگ صفت مشبهه ومصدرش نیز به همین وزن میباشد يعني هر که اعراض از ذکر نماید برايش زندگاني سخت وتنگي خواهد بود. وشيخ احسائي در شرح الزياره چنین نوشت :

الرحمن نقيض له شيطاناً فهو له قرين ذکر الرحمن هو الولي اي ومن يضعف نور بصيرته عن ولايت الولي

بعد ظهور برهانها كالشمس في رابعة النهار او ومن يعرض من الولي او ولايته او ومن يعم عن قراءة فتح
الشين وانهم يصدونهم عن السبيل يحسبون انهم مهتدون فضلوا عن سبيل النجاة بخالفة الولي من بعد ما
تبين لهم الهدي " ودرلوح به حاجي محمد كريم خان است

قوله: " لتشهد ذكرا لله الاعظم مستويا علي عرش الظهور

كاستواء الهاء علي الواو كلمات باب اعظم وذكر اتم " الخ
ولوحى است قوله :

هذه سورة الذكر قد نزلت بالفضل لعلّ ملاء البيان ينقطعنّ عمّا عندهم ويتوجّهنّ الي يمين العدل ويقومنّ
عن رقد الهوي ويتخذنّ الي ربهم العلي الابهي علي الحق سبيلاً بسم الله الاقدس العلي الاعلي هذا كتاب
نقطة الاولي الي الذين هم آمنوا بالله الواحد الفرد العزيز العليم وفيه يخاطب الذين هم توقّفوا في هذا
الامر من ملاء البيانين لعلّ يستشعرنّ بدواعي كلمات الله ويقومنّ عن رقد الغفلة في هذا الفجر المشرق المنير
قل انا امرناكم في الكتاب بان لا تقدّموا طائفة التي يظهر منها محبوب العالم و مقصود من في السموات
والارضين وامرنا ان ادركتم لقاء الله قوموا تلقاء الوجه ثم انطقوا من قبلي بهذه الكلمة العزيز البديع عليك
يا بهاء الله وذوي قرابتك ذكرا لله و ثناء كشيئي في كلّ حين وقبل حين وبعد حين ... ومنكم من قال انه
يشرب الحاي من قال انه يأكل الطعام و منهم من اعترض علي لباسه و اني اشهد بنفسي ما كان عند
حضرته من ثوبين ليبدل احدهما الآخر " الخ وخطاب به حاجي محمد اسمعيل ذبيح كاشاني
است :

هو المذكور في الكبد البهاء ذكر الله من سدره الامر عن
وراء سرادق العظمة خلف قلزم الكبرياء قد كان علي الحق بالحق مشهوداً انه هو الكتاب الاعظم
الذي سطر من قلبي الاعلي " الخ ونام مشرق

الاذكار براي معبد بهائي در ضمن لغت شرق درج ميباشد . در كتاب اقدس است قوله :
" طوبى لمن توجه الي مشرق الازكار في الاسحار ذاكراً متذكراً مستغفراً قل مشرق الازكار انه كل
بيت بني لذكري في المدن والقري " و قوله :

" بل ينبغي لمن اراد الذكر ان يذكر في مقام بني لذكر الله " الخ و نیز در عرف اهل بهاء
مجالس منعقدہ در ذکر اموات را : مجالس تذکر مأخوذ از کتاب اقدس قوله :
" و هوالتذکر في تلك الحالة " ميخوانند و نیز : ذکر و تذکر و گاهی

تکبیر در سیاری از آثار حضرت بهاء الله در مقام القاء تحت اطلاق گردید چنانکه در ادبیات بهائیان
متداول گشت درلوح معروف به احمد است قوله :

" ثمّ ذکر من قبلي کلّ من سكن في مدينة الله المهيمن القيوم " ودر سورة قیص است
قوله : " والذين اذكرنا اسمائهم والذين ما

اذکرنا هم انت ذکرهم ثم ذکر فی الکتاب ذکر عبادنا الاخری (فعل ذکر با آنکه متعدی است به باب افعال و تفعیل محض افاده تأکید و مبالغه و کثرت رفت) ثم ذکر ابیه ثم اخیه و من معه " انخ ممکن است کلمه ذکر مصدر مضاف و مفعول مطلق فعل مقدر اذکر باشد و بنا بر این اعراب اسماء سته معروف در نحو حسب مشهور وقوع یافت .
و در صورت زیارت امّ الاولیاء است :

" الذکر اللّاح من افق الملکوت والنور السّاطع من افق سماء الجبروت " انخ ذوالفقار نام شمشیر علی امیر المؤمنین و بسیار از شیعیان به آن نام مسمی بودند . ذوالفقار خان دبیر الایاله

مردی فاضل از اهل خلخال و نیز ذوالفقار خان از بهائیان کردستان در آثار ابی مذکور است . ذوب مصدر عربی آب شدن گذاختن . در لوح به شیخ محمد باقر مجتهد نجفی اصفهانی است قوله :

و در لوح به حاجی ذبیح کاشانی :

ظهر یذوب ابجادهم من الشوق " و نیز خطاب به او در لوح رئیس است :

" انک ولو ذاب قلبک فی فراق الله اصبر " ذوق مصدر عربی

چشیدن . ذائقه بر قوه دراکه مزه ها در زبان اطلاق کنند در لوح رئیس است :

" ذاقوا حلاوة الذکر " و در لوح خطاب به

سلمان است :

ذائقه مریض حنظل و شکر در یک مقام "

" ذائقه سالم طلب کنید ... در

پایان جلد سوم